

شاهد رخ زمستانی

فعال سندیکی کارگران نقاش و تزئینات ساختمان

۱۱ سال حبس، چنان چه سکوت کنیم!



نشر میلپتانت

ویژه انتخابات

تیرماه ۱۳۹۲

صفحه	فهرست مطالب
۱	پیروزی روحانی و ارزیابی وظایف مارکسیست های انقلابی
۴	انتخابات و وظایف کمونیست ها
۹	در مورد ضرورت دفاع از کارگران زندانی
۱۴	«انتخاب» روحانی به عنوان «رئیس جمهور» جمهوری اسلامی ایران
۱۵	انتخابات: «پیروزی» رژیم، «ورشکستگی» چپ های بنفش!
۲۰	انتخابات، ایدئولوژی حاکم و دنباله روی توده ها از آن
۲۳	پیروزی روحانی و چشم انداز جنبش کارگری
۲۴	تحریم فعال «انتخابات» در ایران با حمایت سمبلیک از شاهرخ زمانی
۲۶	ضرورت تحریم فعال انتخابات
۲۶	انتخابات و وظایف مارکسیست های انقلابی
۳۵	«انتخابات» و آخرین فرصت رژیم برای فاصله گرفتن از لبه پرتگاه
۳۷	مصاحبه مازیار رازی با رادیو پیام: نگاهی به انتخابات ریاست جمهوری
۴۳	در حاشیه انتخابات: کارل مارکس، و حمایت مرتضی محیط از رفسنجانی
۴۷	موضع زنان سوسیالیست پیشرو در قبال انتخابات پیش رو
۵۱	درباره انتخابات ریاست جمهوری

بیانیه های فعالین کارگری زندانی درباره انتخابات

۵۵	نامه: خطاب به رئیس جمهور جدید، دادستان تهران و رئیس زندان رجایی شهر
۵۸	در خیمه شب بازی انتخابات شرکت نکنید

موضع گرایش مارکسیست های انقلابی ایران درباره انتخابات ۸۸

۶۰	چرا باید انتخابات را تحریم فعال کرد؟
۶۲	انتخابات تحریم فعال باید گردد!

بحث های فیس بوک

۶۵	مواضع «گرایش بین المللی مارکسیستی» (IMT) و الن وودز
----	---

پیروزی روحانی و ارزیابی وظایف مارکسیست های انقلابی

برای ارزیابی علل پیروزی شخص روحانی در انتخابات ریاست جمهوری سال جاری، بررسی واکنش جامعه به این پیروزی، پیش بینی پیامدهای این انتخابات، و در نهایت تعیین وظایف و دخالتگری های آتی مارکسیست ها برای آمادگی در این فاز جدید، ناگزیر می باید از یک سو بحران بورژوازی حاکم در ایران را (چه از بُعد داخلی و چه به خصوص خارجی) در نظر داشته باشیم و از سوی دیگر بحران خود جنبش کارگری و جنبش چپ را؛

پیروزی روحانی در انتخابات، به هیچ رو غیرمنتظره یا شگف آور نبود. برای درک این موضوع باید به یاد داشت که رژیم سرمایه داری ایران، هرگز از بدو پیدایش خود یک رژیم متعارف (مشابه سرمایه داری غرب) نبود و همواره از یک تناقض اساسی در درون خود رنج می بُرد. در واقع پس از تثبیت نیروی ضد انقلاب در فردای بهمن ۵۷، رژیم نظامی-سلطنتی شاه جای خود را به یک فرماسیون متناقض داد که از ابتدای زایش خود دو گرایش اصلی را، با دو رویکرد متمایز نسبت به سیاست اقتصادی و روابط بین المللی، در خود داشت. جالب است که منطق هر دو گرایش «متعارض» در تحلیل نهایی سرمایه داری محض است (ولو این که با قرار گرفتن در پشت «اقتصاد اسلامی» یا انتقاد از «سرمایه داری» آن را تقبیح کند). با این وجود، جناح موسوم به «اصولگرا» یا «اقتدارگرا» سنتاً در سطح سیاسی اختلافات و منازعاتی با غرب داشته است، در حالی که جناح «اصلاح طلب» شدیداً خواستار آن بوده که جمهوری اسلامی خود را با معیارهای نظام های سرمایه داری غربی همسو کند و تا حد امکان این «منازعات» را کاهش دهد. این تناقض و دوگانگی بر اساس وضعیت عینی و ذات متناقض رژیم سرمایه داری- اسلامی همواره در برهه های مختلف ظاهر گشته است. برای نمونه از روزهای نخستین انقلاب، نمایندگی گرایش اول را خمینی- بهشتی بر عهده داشتند، و نمایندگی جناح «معتدل» و متعارف با عُرف های بین المللی را بازرگان- یزدی. همواره بخشی از سرمایه داری برای حفظ منافع درازمدت نظام اسلامی راهی جز توسل به

غرب و نظام امپریالیستی نمی یافت. بنابراین در طول حیات جمهوری اسلامی، یکی از این دو گرایش بسته به توازن قوای اقتصادی و سیاسی خود، و همین طور بسته به شدت بحران های درونی و بیرونی رژیم، برای حفظ بقا و منافع کلیت نظام در بلندمدت، به گرایش غالب بدل می شد. در واقع حذف اصلاح طلبان از قدرت و دفاع باند خامنه ای از دولت احمدی نژاد، سپس ناکامی دولت احمدی نژاد از کاهش شکاف های درونی و تداوم خط باند خامنه ای و بروز اختلافات میان «جریان انحرافی» و «رهبری»، و پس از این نیاز به سرمایه گذاری بر طیف «محافظه کار»، همگی در راستای این تناقض اصلی قابل درک هستند.^۱

علاوه بر این بحران «درونی»، وضعیت نظام در آستانه برگزاری انتخابات ریاست جمهوری ۹۲، شدیداً از یک بحران «بیرونی» و بین المللی هم متأثر بود. همان طور که از سیر حرکت بورژوازی ایران می توان فهمید، مسأله نفت و درآمدهای نفتی، همواره یکی از پایه های اصلی بقای این رژیم بوده که در بزنگاه های تاریخی به نجات آن و خروج موقتی از بحران اقتصادی یا تخفیف آن انجامیده است. انتخابات امسال در شرایط برگزار می شد که دور جدید تحریم ها با محوریت بانک مرکزی و صنایع نفتی- پتروشیمی جمهوری اسلامی از سوی اتحادیه اروپا و متحدین آن، ضربات زیادی به رژیم زده بود. امپریالیزم و رژیم ایران تا پیش از این هم بی وقفه درگیر یک جنگ سرد با یک دیگر بودند و رژیم نیز هر بار واکنش هایی نشان می داد: برگزاری مانور ده روزه در تنگه هرمز (رزمایش مدافعان ولایت ۹۰)، حمله به سفارت بریتانیا (و متعجباً عذرخواهی رسمی از آن)، اعلام تصرف هواپیمای جاسوسی آر کیو ۱۷۰ آمریکا در ایران و غیره. ولی افزایش تأثیر تحریم ها و اعتراضات (از جمله در درون بازار) و تهدیدهای اقتصادی و نظامی، رژیم را ناگزیر به جستجوی راه حلی کرد.

^۱ برای اطلاع بیشتر در این مورد، به سرمقاله و همین طور مطلب «انتخابات و وظایف مارکسیست های انقلابی» مندرج در نشریه میلیتانت، شماره ۶۰، رجوع کنید.

مضاف بر این، امپریالیزم با استفاده از اعتراضات و خیزش‌هایی که در منطقه خاورمیانه رخ داد، آغاز به تغییر نقشه ژئوپلیتیک منطقه به نفع خود نموده است. پس از دخالتگری در مصر، و واژگون ساختن قذافی در لیبی، مدت هاست که پروژه حمایت از ارتش آزاد سوریه و تلاش برای روی کار آوردن یک رژیم تا مغرب استخوان وابسته به امپریالیزم به جای بشار اسد (مهم ترین متحد استراتژیک رژیم در منطقه) آغاز شده است. به ویژه شاهد بودیم که روسیه نیز تاحدودی پشت اسد را خالی کرده است و این امر بدون مذاکرات و معامله پشت پرده این کشور با ایالات متحده ناممکن بوده. مثلاً آمریکا پس از حادثه بمب گذاری بوستن، عملاً چراغ سبز را به روسیه برای سرکوب اسلامگرایان تندروی چپن به بهانه مبارزه با تروریسم نشان داد، و در عوض روسیه نیز پذیرفت که در مقابل و به ازای دریافت احتمالاً امتیازاتی دیگر، همچون سابق در امور سوریه دخالت نکند.

بالا گرفتن جنگ و در کنار آن کوشش‌های ادامه دار ایالات متحده و قدرت‌های بزرگ اروپا در مسلح کردن شورشیان سوریه، ریسک گسترش جنگ به سراسر منطقه را افزایش داده است. لبنان که دالان انتقال سلاح به نیروهای اپوزیسیون سنی مورد حمایت ایالات متحده در داخل سوریه بود، خود مدتی قبل صحنه نمایش جنگ مبدل شد. بنابراین محاسبات رژیم در مورد اتحاد با سوریه و حزب الله و همین طور گرایش‌هایی از حماس به شدت به هم خورد. رژیم می دانست و می داند که با رفتن اسد، در منطقه تنها خواهد ماند.

ضمناً پس از درگذشت یکی از متحدین بین المللی ایران، یعنی هوگو چاوز، مشخص نیست که سیاست مداران بعدی ونزوئلا آیا روال سابق را ادامه خواهند داد یا خیر. در نتیجه رژیم از نظر موقعیت بین المللی و حامیانش در سطح جهان، در موقعیت بسیاری وخیم تری نسبت به گذشته قرار گرفته است. این تنگنای بین المللی، حفظ و بقای رژیم را منوط به تقویت و جلو انداختن گرایش محافظه کاری می کرد که بتواند علائم از سرگیری رابطه و مذاکرات و اعطای امتیاز را به غرب بدهد و در واقع وقت بخرد.

در نتیجه با لحاظ کردن نارضایتی گسترده جامعه بابت تقلب انتخاباتی سال ۸۸ و متعاقباً اعتراضات و سرکوب شدید دولتی، رژیم ایران مجبور بود تا برای بُرون رفت از این وضعیت حاد داخلی و بین المللی، مهره‌ای را در بازی شرکت دهد که اولاً مورد پذیرش جناح‌های مختلف حاکمیت قرار بگیرد و به این ترتیب شکاف‌های موجود را تخفیف دهد. ثانیاً، خطی را در عرصه بین المللی پیش ببرد که غرب را مجاب به ادامه روند مذاکرات برای حلّ مسأله هسته‌ای و کاهش تحریم‌ها کند؛ و ثالثاً با دست گذاشتن روی مطالبات حداقلی دمکراتیک جامعه، بتواند پتانسیل اعتراضی را به نفع کلیت رژیم کانالیزه کند. روحانی-کسی که هم نماینده خامنه‌ای در شورای عالی امنیت ملی بوده و هم مورد تأیید شخص رفسنجانی قرار داشته و در گذشته نیز رئیس تیم هسته‌ای مذاکره کننده با آلمان، فرانسه و بریتانیا بوده است- به عنوان بهترین گزینه این وظیفه را به خوبی انجام داد و به این ترتیب سناریو یا مهندسی انتخابات تحقق یافت (بیهوده نبود که علی سعیدی، نماینده خامنه‌ای در سپاه پاسداران، اواخر سال ۹۱ طی مصاحبه‌ای گفته بود: «وظیفه ذاتی ما "مهندسی معقول و منطقی انتخابات" است!») از نقطه نظر داخلی، تقریباً تمامی گرایش‌های اصلاح طلب و اقتدارگرا با روی کار آمدن مهره محافظه کار روحانی موقتاً راضی شدند؛ حتی سپاه هم بسیار سراسیمه با انتشار بیانیه‌ای آمادگی همه جانبه اش را برای تعامل و همکاری با دولت جدید اعلام کرد. خامنه‌ای نیز که به هدف خلق «حماسه سیاسی» خود رسید، روز چهارشنبه ۵ تیر در یک سخنرانی در تهران گفت: «به ملت عزیزمان عرض کردیم که مردم نظامشان را دوست دارند و رأی می دهند، اما اگر احیاناً کسی هم هست که با نظام اسلامی خیلی دل صافی ندارد، اما برای کشور خود و منافع کشور اهمیت قائل است، او هم بیاید. لابد بعضی از این مجموعه بودند و آمدند. این نشان دهنده این است که حتی کسانی که طرفدار نظام هم نیستند، به نظام اعتماد دارند و می دانند که نظام جمهوری اسلامی می تواند منافع کشور و عزت ملی را حفظ و از آن دفاع کند»!

از نقطه نظر بین المللی نیز شاهد بودیم که پیش از مشخص شدن نتایج انتخابات، دولت آمریکا مجوز شش ماهه ۹ کشور برای خرید نفت از ایران را که منقضی

گشته بود، به مدت شش ماه دیگر برای چین، هند و ۷ کشور باقی مانده، تمدید نمود و به این ترتیب روزه ای را برای رژیم ایران باز گذاشت تا با انتخاب رئیس جمهوری بعدی، سمت و سوی آتی و طرف مذاکره خود را با غرب نشان دهد. پس از پیروزی روحانی نیز تحریم بانک ملت برداشته شد و موضع غرب کمی «ملایم» گشت. البته ایالات متحده از روز دوشنبه (اول ژوئیه) رشته تازهای از اقدامات تحریمی را به اجرا گذاشته است که شامل تحریم‌های تازه کل بخش انرژی، حمل و نقل دریایی، ساخت کشتی و معامله نفت در برابر طلا می شود، و تاکنون ۳۰ خط معتبر کشتی رانی همکاری مستقیم خود را با بندر شهید رجایی قطع کرده اند. بنابراین باید صبر کرد و دید که آیا دولت جدید موفق به سازش با غرب و امتیازدهی به آنان برای حل بحران خود می شود یا خیر.

بنابراین کاهش فعلی منازعات درون حکومتی و ایجاد زمینه هایی برای ایجاد امکان تداوم مذاکره و مباحثات با امپریالیسم از طریق انتخابات اخیر ممکن شده است و به همین دلیل برای رژیم یک «پیروزی» محسوب می شود.

در این میان نگاهی به بحران درونی جنبش چپ و کارگری نیز لازم است. تحقق سناریوی بالا، نشان داد که برنده اصلی انتخابات، رژیم جمهوری اسلامی بوده است و نه آن فعالین «چپ» و کارگری که تمام نیروی خود را صرف دفاع به اصطلاح «تاکتیکی» از روحانی در مقابل سایر گزینه ها (به ویژه «جلیلی») کردند و به این ترتیب به توهم نسبت به ظرفیت های رژیم برای اصلاح و بهبودی شرایط دامن زدند. این طیف هرگز تا به امروز پاسخ نداده است که وجه تمایزش با توده عادی جامعه و کسانی که به دلیل ناآگاهی طبقاتی و سیاسی به بازی انتخاب «بد و بدتر» و مشارکت فعال کشیده شدند، چه بوده است. اما مضاف بر این، آن دسته از فعالین پیشروی سنتی در درون جنبش چپ و کارگری که با تحریم «غیرفعال» انتخابات، کوچکترین دخالتگری در فضای انتخابات نکردند و اکنون توده مردم شرکت کننده در انتخابات را «مقصر اصلی» و «فراموشکار» معرفی می کنند، به یکسان خود مقصرند. انتخابات اخیر به وضوح نشان دهنده پیروزی ایدئولوژی بورژوازی به مثابه ایدئولوژی حاکم و غالب در جامعه بود، چرا که

نشان داد آگاهی ناشی از فعالیت های اعتراضی توده مردم (مثلاً در وقایع پس از ۸۸)، به خودی خود نه حفظ و تقویت می شود و نه می تواند در مقابل آگاهی وارونه و توهمات تاب بیاورد. برای حفظ آگاهی ضد وضع موجود و برای تکامل و جهت دادن به آن، به یک مؤلفه اساسی یعنی رهبری انقلابی نیاز است که بدون آن این نوع «فراموش کاری»- چه در طبقه کارگر و چه در میان سایر اقشار جامعه- غیرقابل اجتناب خواهد بود. ایجاد این مؤلفه دقیقاً همان اصلی ترین وظیفه پیش روی بخش پیشرو جنبش چپ و کارگری بوده است که یا با دنباله روی از جناحی از بورژوازی و امید بستن به «ظرفیت» های آن، و یا با هرگونه عدم دخالتگری و در یک کلام بی عملی، هرگز محقق نشده است. تنها همین مؤلفه است که می تواند هم جنبش کارگری را از نفوذ جریان های بورژوازی مصون دارد و هم به اعتراضات عموماً دمکراتیک در جامعه سمت و سو بدهد. در چنین شرایطی است که مطالبات دمکراتیک- از رفع تبعیص جنسیتی گرفته تا آزادی زندانیان سیاسی و سایر خواسته هایی که طی همین مدت در قالب فهرست بلندبالایی در گوشه و کنار شنیده یا خوانده می شود- مخاطب خود را نه در «روحانی»، بلکه در رهبری جنبش کارگری خواهد یافت، و به این ترتیب نه به توهم نسبت به جناحی از رژیم، بلکه به عامل تضعیف آن بدل خواهد شد.

به هر حال، با روی کار آمدن دولت جدید، می توان انتظار از سرگیری و بهبود روابط با غرب را داشت. در این حالت رژیم شاید به اجبار خود را با برخی از «استاندارد» های متعارف بورژوازی غرب، تطبیق دهد و به همین دلیل برای حفظ خود در مقابل اعتراضات رو به رشد کارگری، به حضور تدریجی سازمان جهانی کار و ایجاد اتحادیه های کارگری زرد به عنوان سوپاپ اطمینان (مشابه دوره خاتمی) تن در دهد، و به علاوه آزادی های نیم بندی را در فضای سیاسی ایجاد کند. هرچند این شرایط سبک فعالیت را (از نقطه نظر میزان علنی گرای یا مخفی کاری، حضور تاکتیکی در اتحادیه های زرد برای تأثیرگذاری بر روی پایه های آن و غیره) تغییر می دهد، ولی همچنان وظیفه اصلی و حیاتی نیروهای مارکسیست را بی تغییر باقی می گذارد. همان طور که اشاره شد، بدون مؤلفه رهبری انقلابی، تمامی

انتخابات و وظایف کمونیست ها

توضیح میلیتانت: متن زیر، خلاصه ای است از مصاحبه تلویزیونی «روند سوسیالیستی کومله» با رفیق مازیار رازی پیرامون بررسی نتایج انتخابات و وظایف کمونیست ها در دوره آتی

سؤال: چه مؤلفه هایی باعث شد که مردم توفان آسا در روز جمعه ۲۴ خرداد به پای صندوق های رأی بشتابند؟

مازیار رازی: به نظر من، در مورد شرکت توده مردم در هر انتخاباتی در ایران، باید یک فاکتور مهم را در نظر گرفت و آن هم این است که اصولاً مردم جامعه اختناق زده ایران و یا هر جای دنیا، در انتظار روزنه هایی برای ابراز عقاید و مطالبات خود هستند. این را ما بارها در داخل ایران شاهد بوده ایم، چون وضعیت ایران وضعیتی انفجاری است. می توان گفت «آتشی است زیر خاکستر». اختناق بسیار عمیقی اعمال می شود و کوچکترین روزنه ای برای ابراز عقاید مردم، آن ها را به حرکت می اندازد.

در ابتدا توده های وسیع مردم مطمئن نبودند که اصولاً یک آلترناتیوی می تواند در برابر آلترناتیو خامنه ای در دستور روز قرار گیرد. تردید داشتند، به خصوص تردیدشان وقتی بیشتر شد که رفسنجانی هم رد صلاحیت شد. حتی شایعه ای هفته قبل از انتخابات در مورد رد صلاحیت روحانی طرح شد. از این رو این ها در تردید و دودلی به سر می بردند. چنانچه همه اقتدارگرایان نامزد انتخاباتی می بودند، واضح است که توده های وسیع این روزنه را نمی دیدند که در انتخابات شرکت کنند. بنابراین مسأله اصلی وجود این روزنه بود: این که نامزدها چه می گویند، زیاد برای مردم مهم نیست. مسأله سر این است که یک بدیلی در مقابل اقتدارگرایان وجود داشته باشد.

و این روزنه را در دوران انتخابات قبلی دیدند، از طریق موسوی و کروبی، و از این روزنه استفاده کردند. یعنی بین «بد و بدتر»، بد را انتخاب کردند. این انتخابی بود که مردم ایران داشتند و در انتخابات کنونی هم همین بود.

اعتراضات- چه در سطح کارگری و چه دمکراتیک- محکوم به شکست خواهد بود، و وضعیت تشکل های کارگری ایران از دهه ۸۰ به این سو و انتخابات ریاست جمهوری امسال با وجود تجربه اعتراضات سال ۸۸، به خوبی این گفته را اثبات می کند. تجلی این رهبری انقلابی، تنها در یک «حزب پیشتاز کارگری» است. تنها چنین ارگان سازماندهی است که می تواند به نیروی اعتراضی جامعه سمت و سوی انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی را بدهد. چنانچه با روی کار آمدن دولت جدید، فاز جدیدی با خصوصیات بالا آغاز شود، بدیهی است که مارکسیست های انقلابی باید نهایت بهره برداری را برای انجام این وظیفه اصلی- و با کمال تأسف به تعویق افتاده- بردارند. چه پیش و چه پس از انتخابات، این کمیته های مخفی کارگری- و نه انواع فرقه های پرمدعا، ولی بی ربط به جنبش کارگری- بوده اند که در گوشه و کنار کشور اعتصاب، اشغال کارخانه، بستن جاده، اعمال فشار برای کسب حقوق معوقه، اخراج کارفرما و مدیر و ... را سازمان داده اند. طی سال های گذشته از دل همین مبارزات روزمره، رهبران عملی کارگری بی شماری بیرون آمده است و معدودی از آنان به تئوری سوسیالیستی نیز دست یافته اند. این فعالین و رهبران عملی سوسیالیست هم برای جلوگیری از پراکندگی، جمع بندی تجارب، تبدیل چکیده آن به تئوری انقلابی و ایجاد خط رهبری، نیازمند کمیته های مخفی خود هستند و همین کمیته ها هستند که می توانند از طریق یک ارگان سازمانده، مثلاً مانند یک نشریه سراسری، ضمن حفظ استقلال و مخفی بودن، به دیگر مرتبط شوند. از درون چنین پروسه ای است که می توان نطفه های اولیه حزب پیشتاز را ایجاد کرد و این همان وظیفه ای است که از هم اکنون، و با نهایت بهره برداری از امکانات و فرصت های موجود باید انجام داد.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۱۴ تیرماه ۱۳۹۲

یعنی به محض این که متوجه و مطمئن شدند، که یک بد در مقابل بدتر هست، وارد انتخابات شدند و با اشتیاق شرکت کردند. از این رو ما باید به این نکته اهمیت بدهیم، چون برخی از اپوزیسیون چپ، بر این اعتقادند که اصولاً کسانی که می روند و به روحانی (و یا در انتخابات قبلی به کروی یا به موسوی) رأی می دهند، از آن جایی که موسوی و کروی و روحانی بخشی از حاکمیت هستند (که این مسأله به درستی بیان می شود)، بنابراین کل این افراد یا جنبش «ارتجاعی» است. این ارزیابی نادرست است. ما در واقع باید تفاوتی قائل شویم بین جنبش و یا حرکتی که مردم از روی استیصال انجام می دهند و یا انتخابی که در دوران اختناق بین بد و بدتر می کنند، و همین طور بین بدنه یک جنبش و «رهبری». آن پس یک تفاوتی مهمی بین رهبری و کل جنبش، وجود دارد.

در درون خود جنبش هم دو گرایش متفاوت شکل می گیرد. بخش پیشرویی از جنبش در واقع شعارها و مطالباتی بسیار فراتر از مطالبات خود این رهبران مطرح می کنند. این را ما در انتخابات قبلی شاهد بودیم.

درواقع امر شرکت توده ها در انتخابات یک امر طبیعی است که ما باید آن را درک کنیم. این تصمیم در واقع از روی استیصال است و تصمیمی نیست که از روی انتخاب صورت گرفته باشد. بد و بدتر یعنی دقیقاً در یک شرایط بسیار وخیم، روزنه ای را مورد استفاده قرار داده اند. و از این زاویه است که به اعتقاد من باید تفاوتی قائل شویم بین آن رأیی که توده ها به صندوق انداختند و عملی که انجام دادند باید توجه کرد بخشی از توده هایی که وارد مبارزه ای در چارچوب ازپیش تعیین شده می شوند، یعنی از روزنه ای که ایجاد شده استفاده می کنند، فراتر از مطالبات خود آن اصلاح طلبان می روند. ولی نکته این است که حضور مردم در خیابان ها و در انتخابات به این مفهوم نیست که مردم می توانند بدون رهبری این انتخابات را به نتیجه مطلوب برسانند، در نتیجه در این شرایط مسأله رهبری بسیار حائز اهمیت است. ما باید تأکید بسیار زیادی کنیم که اگر طبقه کارگر در داخل ایران حضور مستمر داشت، اگر آزادی هایی بود و اگر حزب طبقه کارگری وجود داشت که در واقع

رهبری را برای مردم به دست بگیرد، مسلماً تحولات به نوعی دیگر و به شکل دیگری به جلو می رفت.

سؤال: تفاوتی میان این ۶ نفر کانیدیا که همه از فیلتر شورای نگهبان رد شده بودند، وجود داشت؟ و آیا مشخصاً روحانی نماد تغییر در سیاست های رژیم است؟

مازیار رازی: به نظر من تفاوت کیفی بین هیچ کدام وجود ندارد. اول این که، بعضی ها تصور می کنند که روحانی نماینده اصلاح طلبان است، در صورتی که چنین نیست. روحانی بخشی از اصول گرایان، در واقع بخش معتدل اصولگرایان بوده است.

مسأله ای که باید این جا توجه کنیم این است که رهبری خامنه ای یک سیاست واحد، یک مهندسی واحد را هم در ارتباط با انتخابات چهار سال پیش و هم در مورد این انتخابات پیش بُرد. این مهندسی، در واقع از طرف علی سعیدی، نماینده خامنه ای در سپاه پاسداران چند ماه پیش اعلام شد. منظور علی سعیدی دقیقاً این بود که سیاستی که خامنه ای تعیین کرده، خواه با یک اصلاح طلب و خواه با یک اقتدار گرا باید به مورد اجرا دربیاید. سؤالی که ما در این شرایط باید به آن پاسخ دهیم این است که تفاوت انتخابات قبلی با انتخابات کنونی، اگر هر دو مهندسی شده اند، چه بود؟ به نظر من تفاوت اصلی در این بود که در دوره پیش رژیم قصد داشت که چانه زنی با غرب را در مورد مسایل هسته ای تداوم ببخشد و امتیازهای بیشتری از امپریالیزم بگیرد. این کار از طریق اصلاح طلبان (موسسی یا کروی) امکان پذیر نمی بود. لذا احمدی نژاد را از صندوق بیرون آورد و اصلاح طلبان را حذف کرد. زمانی که موسوی کنترل خود را بر مقاومت های توده ای از دست داد و نتوانست آن ها را مهار کند، موسوی و کروی را هم در حصر خانگی قرار دادند و تمامی حرکت های توده ای را به وحشی ترین شکلی سرکوب کردند. اما در چند سال پیش (مشخصاً سال گذشته) تغییری صورت گرفته است. در این تغییر هم به اعتقاد من سه عنصر مهم باید در نظر گرفته شود.

یکی این که رژیم تحت فشار بسیار مضاعفی در ارتباط با محاصره ها و تحریم های اقتصادی قرار گرفته است. البته در دوره گذشته تحریم ها وجود داشت، منتها رژیم

می توانست درواقع با این تحریم ها مقابله کند. ولی از یک سال پیش که خرید نفت هم شامل این تحریم ها گردید، فروش نفت پایین رفت و فشارهای زیادی بر کل جامعه و نه تنها زحمتکشان و کارگران، بلکه بر خود اجزای طرفدار رژیم هم وارد آمد. در عرض یک سال گذشته، بازار دو بار دست به اعتصاب زد. این امری است بی سابقه، یعنی خود سرمایه داران مورد فشار این محاصرات و تحریم های اقتصادی قرار گرفتند. در نتیجه این فشار اضافه شد.

عنصر دومی که باید در نظر بگیریم، تهدیدهای نظامی است. این تهدیدهای نظامی هم از ابتدا وجود داشته، اما به هر حال در یک شرایط مشخصی یک سلسله فشارهای مشخصی از طرف اسرائیل وارد شده- مثلاً آن خط و نشانی که اسرائیل شش ماه قبل در سازمان ملل متحد کشید و فشارهایی که یهودیان در امریکا بر اوباما وارد می کردند- این ها درواقع مسأله حمله نظامی را خیلی بیشتر و جدی تر در مقابل رژیم طرح کردند. این دو مورد قبلاً هم وجود داشت، اما یک فاکتور سوم از سال پیش به این دو فاکتور اصلی فشار اضافه گردید و آن هم از دست رفتن قریب الوقوع مهم ترین دولت متحد رژیم در منطقه، یعنی بشار اسد است.

اسد امروز زیر فشار است و امکان این هست که تغییری در نظام سوریه به وجود بیاید و این حکومت تغییر کند، یا خود اسد کنار گذاشته شود و یا اصولاً سرنگون گردد. و واضح است که با رفتن اسد هیئت حاکم در داخل ایران بسیار نگران شده است. نگران از این که پس از رفتن اسد نوبت خود رژیم جمهوری اسلامی فرا خواهد رسید. یعنی امکان این که تغییر حکومت از طریق دخالت اسرائیل و یا حملات نظامی و یا فشارهای امریکا باشد، بسیار زیاد خواهد شد. از سوی دیگر، یکی دیگر از دولت های متحد رژیم، دولت چاوز در ونزوئلا بود که چاوز هم فوت کرد و معلوم نیست که اصولاً جایگزین چاوز همان سیاست ها را دنبال کند؛ به هر حال دولت چاوز بسیار خوشحال هم هست از این که فروش نفت ایران کم شده و او جایگزین ایران گردیده است.

در نتیجه ایران در یک سال گذشته در انزوای بسیار شدیدی قرار گرفت و این انزوا منجر به این شد که تمام

سران مملکت نگران گردند (چه اصلاح طلبان و چه اقتدارگرایان). به نظر من اصولاً باند خامنه ای درواقع نگران از دست دادن قدرت شد. از این زاویه است که این ها با محاسباتی که کردند و با توجه به ماهیتی که سلسله مراتب روحانیت در سیصد سال گذشته داشته- یعنی همیشه دلالی و چانه زنی بین شاهان و دربار و تجار و مردم- تصمیم به عقب نشینی گرفتند و این عقب نشینی به این مفهوم است که امتیازاتی به غرب دهند و به این ترتیب این مسأله را فیصله دهند. یعنی جلوی حمله نظامی و فشارهای مضاعفی را که بر ایران وارد می آید و کل نظام را در مخاطره سرنگونی قرار می دهد، بگیرند.

در نتیجه به نظر من رژیم از یک سال پیش تصمیم گرفت که چرخش در جهت سازش با غرب انجام دهد. واضح است که برای این چرخش، باید مهره ای پیدا می کردند که در این انتخابات بتواند این چرخش را با سهولت انجام دهد، همچنین وحدتی در هیئت حاکم ایجاد کند. بنابراین این مهره نمی توانست از خود اقتدارگرایان باشد، چون تمام پروژه های احمدی نژاد به عنوان نماینده اقتدارگرایان در دو دوره پیش شکست خورد. این مهره برای چرخش، از اصلاح طلبان، یعنی کربوبی و موسوی هم نمی توانست باشد. چون نقداً تبلیغات سوء بسیاری از سوی رژیم علیه شان در سطح جامعه صورت گرفته، مبنی بر این که «فتنه گر» بوده اند و غیره. بنابراین، تنها مهره ای که می توانست این چرخش را صورت بدهد کسی بود که مابین این دو گرایش باشد، و این مهره یکی رفسنجانی بود که کنار گذاشتند و (به دلایلی) رد صلاحیت شد؛ و دیگری مهره ای بود نزدیک به و مشابه با رفسنجانی، یعنی حسن روحانی. این شخص اکنون در مقامی قرار گرفته که بهترین شخص برای سازماندهی این چرخش است.

می توان گفت که به شکل خیلی دقیقی مهندسی برای تغییر سیاست رژیم به سمت و سوی امریکا و غرب و معامله برای برون رفت از به بن بست، و جلوگیری از خطر سرنگونی توسط غرب، صورت گرفته است.

سؤال: آیا با توجه به این مسائلی که مطرح کردید نمی توان این استنباط را کرد که این سیاست رفسنجانی بود که

پیروز این انتخابات شده است؟ و یا این که می توان گفت خامنه ای به این سیاست نزدیک شده؟ یا مردم پیروز شدند؟

مازیار رازی: به نظر من هیچ کدام از این ها پیروز نشدند، یعنی نه اصلاح طلبان پیروز شدند و نه مردم پیروز شدند؛ اگر صحبت از موفقیت بخواهیم کنیم، موفقیت نصیب خامنه ای بود، اما، این موفقیت از روی استیصال است. مشخصاً این موفقیت خامنه ای در واقع عقب نشینی در مقابل امپریالیزم است. این مسأله محوری است. یعنی این چرخش به مفهوم عقب نشینی در مقابل امپریالیزم صورت خواهد گرفت. در ضمن ما پیام هایی داریم به کسانی که رفتند رأی دادند. اولین پیام از طرف ما یعنی گرایش های رادیکال، چپ و کمونیستی در جامعه این است که: «توده هایی که به روحانی رأی داده اید، دچار توهم نگردید، این شخص بخشی از هیئت حاکم است و این شخص تا آن جایی مطالبات شما را و یا مطالباتی را که خودش ادعا کرده اجرا خواهد کرد که برای حفظ نظام ضروری باشد، و نظام جمهوری اسلامی هم امروز در مقابل مخاطره مشخصی قرار گرفته و از طرف غرب تهدید گردیده و برای این که این نظام را از مخاطره سرنگونی قریب الوقوع مانند داستان اسد نجات دهد، وارد این معرکه گردیده است. نسبت به روحانی توهم نداشته باشید».

سؤال: آیا در چهار سال آینده همان وضعیت چهار سال پیش ادامه خواهد یافت؟

مازیار رازی: ما در دوران پرتلاطمی هستیم و در این چهار سال هر چیزی ممکن است اتفاق بیافتد؛ ولی در مرحله اول از نقطه نظر ما مسأله دخالت طبقه کارگر و در رأس آن متشکل شدن پیشروی کارگری هست، البته اگر پیشروی کارگری از افتراق و تفرقه هایی که در گذشته داشته است دست بردارد، و به شکل واحد وارد عمل شود. اگر سازمان های کمونیستی و احزابی که تعلقات مارکسیستی دارند، تدارک ساختن حزب پیشتاز انقلابی را بریزند، و از این فرصت مناسب استفاده کنند. معلوم نیست در یک و دو سال دیگر چه شود. ظرفی یکی دو سال ممکن است شرایطی آماده و روزنه هایی باز شود؛ مثلاً یکی از روزنه هایی که می تواند به دست

طبقه کارگر باز شود، اعتصابات باشد. اعتصاب عمومی در واقع می تواند در دستور کار قرار بگیرد و یک روز اعتصاب عمومی در داخل ایران کمر این رژیم را خواهد شکست و این روزنه ای باز می کند که میلیون ها نفر از همین توده هایی که می بینیم اکنون رهبر خودشان را در انتخابات در حسن روحانی پیدا کرده اند، رهبری طبقه کارگر را بپذیرند. بنابراین در شرایط ایران مسأله به آن شکل نیست که اتفاقی نخواهد افتاد. اتفاق خواهد افتاد، به شرطی که ما حزبمان، حزب طبقه کارگر را بسازیم و به شرطی که طبقه کارگر متشکل شود، از افتراق دست بردارد، متحد شود و اعتصابات را سازماندهی کند.

سؤال: رفیق مازیار همچنان که می دانید در روزهای آخر این انتخابات شاهد طرح مطالباتی از قبیل آزادی زندانیان سیاسی و رفع تبعیض علیه زنان و اقلیت های قومی و ملی و مذهبی و نیز رفع حصر خانگی موسوی و کروبی، بهبود وضع اقتصادی، بهتر شدن وضع کارگران، آزادی تشکل یابی کارگران و مسائل دیگر از این قبیل بودیم، به نظر شما چه باید کرد تا این مطالبات، بعد از انتخابات پیگیری گردد؟

مازیار رازی: زمانی که توده ها وارد کارزار مبارزاتی می شوند، واضح است که در چنین شرایطی شاهد یک سلسله شعارها و مطالبات عمومی دموکراتیک هستیم. اما این مطالبات، بلافاصله منجر به یک سلسله مطالبات سیاسی می شود و این مطالبات سیاسی بلافاصله می تواند به سرنگونی رژیم منجر شود؛ این را بارها دیده ایم که در تظاهرات، در مبارزات کارگری در کارخانجات مختلف بر سر افزایش حقوق، یک سلسله شعارها و مطالبات بسیار کوچک صنفی مطرح شده، ولی به محض دستگیری رهبران این حرکت از طرف رژیم، یک حرکتی در دفاع از زندانیان کارگر آغاز شده و بلافاصله رودررویی رژیم با توده ی کارگران تا جایی بالا گرفته است که کارگران صحبت از این کرده اند که باید کارخانه را به دست خودمان بگیریم، کنترل کارگری باید اعمال شود، و مدیران و مسئولین دولت را باید بیرون بریزیم. این به چه معنی است؟ این به معنی شعار سرنگونی است.

متشکل نشده اند، آیا شعار سرنگونی از جانب نیروهای انقلابی کار صحیحی است و انتخاب بین بد و بدتر جای آن را نمی گیرد؟

مازیار رازی: صحیح است، اولاً شعار سرنگونی شعاری نیست که صرفاً ما به عنوان کمونیست ها مطرح می کنیم. این شعار همین دیروز در داخل ایران مطرح شد، هزاران هزار نفر به این نتیجه می رسند و هم اکنون در اذهان عمومی شکل گرفته، و سال هاست شکل گرفته، بنابراین اگر هم ما شعار سرنگونی می دهیم، مرتبط به وضعیت کنونی است.

اما مسأله اینست ما صرفاً خواهان سرنگونی نیستیم، ما خواهان هرج و مرج و سرنگونی نظام بدون داشتن آلترناتیو نیستیم. و ما اصولاً در ارتباط با سرنگونی رژیم با هر کسی متحد نمی شویم. ما با کسانی متحد می شویم که آلترناتیو بعدی را حکومت کارگری مطرح می کنند، یعنی سرنگونی نظام سرمایه داری آخوندی در داخل ایران و استقرار حکومت کارگری. اما واضح است که این شعاری هست که ما می خواهیم به آن برسیم و برای رسیدن به آن شعار باید تدارکات آن را ببینیم، این تدارکات شاید طولانی باشد، اما این تدارکات باید شروع شود، در رأس و مرکز این تدارکات ساختن یک تشکیلات است. بدون تشکیلات کارگری، بدون حزب پیشتاز کارگری، امکان این تدارکات اصولاً وجود ندارد.

سؤال: درس هایی که نیروهای انقلابی باید از این انتخابات بگیرند در آینده چیست؟

مازیار رازی: به نظر من اولین و مهم ترین درس برای ما این است که توجه بکنیم به توده های وسیعی که از طریق مشاهده روزنه هایی در جامعه و یا گشایش هایی وارد مبارزه می شوند. این توده های وسیع وقتی مبارزه را آغاز می کنند، نمی توانند این مبارزه را به انتها و به نتیجه منطقی برسانند، مگر این که رهبری داشته باشند. اگر رهبری نداشته باشند، یا به یک رهبری موجود دیگری متوسل می شوند و یا یک رهبری دیگری پس از دوره ای از درون خودشان به وجود می آید. و آن رهبری ها الزاماً رهبری ای نیست که توده ها را به سمت و سوی سرنگونی این رژیم رهنمود بدهد.

در نتیجه ما با چنین شرایطی روبه رو هستیم و همان طور که اشاره کردم یک سلسله مطالبات خیلی ابتدایی در دفاع از روحانی بلافاصله بعد از دو روز به شعارهایی بسیار فراتر مبدل شد و این یعنی حافظه توده ها به این شکل است که مسائل را فراموش نمی کنند. کسانی که چهار سال پیش کشته شدند، خانواده های کارگرانی که در زندان هستند، و کارگرانی که در زندان کشته شدند، در کردستان کشته شدند و... این ها هیچ کدام فراموش شدنی نیستند. بنابراین فقط مسأله ایجاد این روزنه ها است و اگر این روزنه ها و حرکات، رهبری صحیحی داشته باشد، محققاً ما شاهد انقلابات کارگری در این کشورها خواهیم بود، مشخصاً در داخل ایران که چنان تجربه غنی ای دارد که هیچ کدام از این کشورها ندارند. اگر ایران را با مصر یا تونس و یا لیبی و جاهای دیگر مقایسه کنیم، متوجه می شویم که ایران در واقع یک حالت ویژه ای دارد و کارگران ایران برای نخستین بار پس از انقلاب اکتبر روسیه، به تدارک تشکیل شوراها دست زدند. و یکی از متحدین نزدیک امپریالیزم را سرنگون کردند. این تجربه ای بسیار غنی است که در درون و حافظه طبقه کارگر هنوز باقی مانده و در این شرایط، برای بازگرداندن این خاطرات و تجارب و آگاهی که در گذشته کسب شده، ما نیاز به یک تشکیلات داریم، نیاز به تشکیلات مشخصی به نام حزب پیشتاز کارگری داریم. امکانات ساختن این حزب وجود دارد، امکانات اتحاد نیروهای چپ و کمونیست در داخل ایران وجود دارد. مسأله بر سر این است که باید سیاست مشخصی داشته باشیم، امکان سرنگونی این رژیم بسیار زیاد است و ما در این مقام هستیم که توده های وسیع را بسیج کنیم. همان طور که می بینیم میلیون ها نفر بسیار سریع به خیابان ها می ریزند و این میلیون ها نفر کسانی هستند که مستعدند و دنبال رهبری انقلابی می گردند؛ واضح است که اگر رهبری انقلابی و آلترناتیوی نباشد، می روند و به روحانی رأی می دهند، و اگر باشد چنین اتفاقی نخواهد افتاد و ما می توانیم با اتکا به نیروی توده ای مردمی در واقع انقلاب را سازمان دهیم.

سؤال: شما شعار سرنگونی را مطرح کردید، مسأله این است وقتی که آلترناتیوی شکل نگرفته و توده های مردم و به خصوص کارگران و زحمتکشان حول این آلترناتیو

در مورد ضرورت دفاع از کارگران زندانی

توضیح: شبکه تلویزیونی «روند سوسیالیستی کومله»، مصاحبه ای^۲ را حول ضرورت دفاع از کارگران زندانی با رفقا علیرضا بیانی و محمد اشرفی ترتیب داد که متن پیش رو، صحبت های رفیق علیرضا بیانی در این مصاحبه است.

رفیق علیرضا اخیراً فشار بر زندانیان سیاسی و به خصوص فعالین کارگری در ایران رو به افزایش است؛ جریان از چه قرار است؟

من هم خدمت شما و همین طور شنونده ها سلام عرض می کنم و عرض تسلیت دارم بابت مرگ افشین اسانلو.

در واقع به نظر می رسد مه جمهوری اسلامی پس از انتخاب روحانی، در حال تسویه حساب و یا تعیین تکلیفی هست، چون که مثلاً شاید قرار است با ریاست جمهوری روحانی، مدیریت زندان ها تغییر بکند و یا یک سری مسائل جدیدی به وجود بیاید؛ بنابراین این حدس را می شود زد که این ها می خواهند یک تسویه حساب هایی بکنند و ضربات کاری ای را که به زعم خودشان لازم است وارد بکنند، پس از این مثلاً تغییراتی را ایجاد کنند و بعد هم این اتفاقات را بیانازند به گردن دولت احمدی نژاد و عنوان کنند که این مسائل به دولت جدید مربوط نیست و از این دست صحبت ها.

ولی مسأله از این فراتر و کلان تر است، و آن هم عبارت است از این که رژیم برای جلوگیری از کسب اعتماد به نفس طبقه کارگر، به هر کاری دست می زند و مهم ترین کاری که تا حالا کرده، این بوده است که هیچ وقت نگذاشته طبقه کارگر تشکل یابی خود را به شکلی که می خواهد جلو ببرد؛ همیشه در هر حدی که کارگران خواستند به هر شکلی تشکلی را ایجاد کنند، به آن ها حمله کرده اند، ولی این برایشان کفایت نمی کند، چون طبقه کارگر بدون تشکیلات، جنبش خود را ادامه می دهد و این را به هیچ طریق نمی شود حذف کرد. یعنی اصل

بنابراین اولین درسی که ما می توانیم بگیریم این است که نیروهای کمونیستی، نیروهایی که در واقع مدافع طبقه کارگر و زحمتکشان هستند، تدارک ایجاد یک تشکلی را ببینند که در مقاطع مشخصی که چنین اتفاقاتی می افتد و چنین روزنه هایی باز می شود، در مقامی باشند که توده های خیلی وسیع را بتوانند رهنمود دهند و به سمت و سوی انقلاب رهبری بکنند. و در شرایطی باشند که به مبارزات تداوم ببخشند. مثلاً همین الان در شرایط ایران همان طور که اشاره کردم، در ارتباط با همین انتخابات، بخشی از پیشروان همین افراد غیر متشکل که در خیابان ها ریختند و شادی و سرور می کنند و در انتخابات شرکت کردند، شعارهای بسیار فراتری می دهند از آن شعاری که روز قبل سر داده بودند. در نتیجه در بین این شعارها حتی شعار «مرگ بر دیکتاتور» دیده می شود. این شعار ها باید محفوظ نگه داشته شود. این شعارها باید منطبق شود با اوضاع سیاسی داخلی و بین المللی؛ برای یک دوره ای محفوظ نگه داشته شود؛ هیچ کس نمی تواند این کار را بکند، مگر این که یک تشکیلات کارگری اخصی وجود داشته باشد که به طور مستمر و به طور دائمی در ارتباط با هم نظرانشان در سطح بین المللی این شرایط را ادامه بدهند تا زمانی که آگاهی سوسیالیستی در جامعه به وجود بیاید که مسأله این رژیم را بتواند یکسره بکند. و زمانی که جامعه وارد فاز بحرانی شد. که امکان آن وجود دارد زیرا که این رژیم، رژیمی است به طور دائم در تلاطم و همان طور که دیدیم، حتی درون هیئت حاکم و اقتدارگرایان اختلافات زیادی هست. بتواند اعتراضات را هدایت کند. در نتیجه هر لحظه ممکن است این اتفاق بیافتد و این بحران رژیم باز به اوج خود برسد، در یک چنین شرایطی که وضعیت بحرانی می شود، اگر این تدارکات قبلی ریخته شده باشد و اگر حزب پیشتاز انقلابی وجود داشته باشد که مورد اعتماد طبقه کارگر و یا بخشی از طبقه کارگر باشد، آن موقع این پتانسیل توده ای می تواند کانالیزه شود و به سمت و سوی سرنگونی رژیم و استقرار یک دولت کارگری، سوق یابد.

با تشکر از شما و به امید روزهای بهتر برای کارگران و زحمتکشان ایران

پیش به سوی تشکیل حزب پیشتاز کارگری.

کشمکش طبقاتی، درحقیقت جنبش طبقه کارگر است، حالا یا با تشکیلات و یا بدون تشکیلات.

انواع تشکلات مخفی و کمیته های مخفی کارگری، جنبش را پیش می برد، بنابراین رژیم ناچار است برای مقابله با جنبش، کارهایی را بکند که در واقع باز از این طریق اعتماد به نفس طبقه کارگر را از او بگیرد. یکی از شناخته شده ترین کارهایی که به طور سیستماتیک انجام می دهد، حمله به فعالین کارگری است، حمله به پیشروان کارگری است. البته در یک وجه سیاسی، همیشه زندانی سیاسی فراوان در زندان ها هست که معلوم است بخشی از آن ها می توانند کارگر باشند. ولی زمانی که فعال کارگری، پیشروی کارگری را می گیرد، یعنی کسی را که در حین فعالیت کارگری بوده است دستگیر می کند، معنی اخص آن همین است که می خواهد به جنبش کارگری جوابی بدهد.

بنابراین با یک سری اتهامات واهی، کارگران فعال را دستگیر می کند، کارگرانی را که حتی در چارچوب خود قوانین این رژیم خواستند یک به اصطلاح تجمعی و حرکتی داشته باشند، دستگیر و به بدترین شکل با این ها برخورد می کند.

در این جا اتفاقی که می افتد این است که سایر کارگران نگران این بشوند که: اگر ما دستگیر شدیم چه می شود؟ و وضع زندگیمان چه می شود؟ و یا خانواده مان چه می شود؟ و غیره. این یک حالت ترس و ارباب را در سطح فعالین کارگری نفوذ می دهد و بخشاً یک سری محافظه کاری هایی ایجاد می شود و یا یک سری ناچار می شوند رجوع کنند به مواضعی مانند قانونی گرایی و غیره. بنابراین رژیم اهداف فراوانی از حمله به فعالین کارگری دارد و به طور اخص قصدش خسته کردن فعالین کارگری است، چه آن هایی که در زندان هستند و یا در کارخانه ها مشغول فعالیت هستند و چه آن هایی که از آنان حمایت می کنند.

و ضمناً این که در نهایت قصد دارد که اعتماد به نفس طبقه کارگر را در پایین ترین سطح ممکن نگه دارد و نگذارد هرگز جنبش کارگری به واسطه فعالیت های پیشروانش بتواند اعتماد به نفسی کسب کند و در واقع جمهوری اسلامی همیشه این هدف را دنبال کرده است.

سؤال: چگونه و از چه راه هایی می توان برای آزادی زندانیان سیاسی و یا کاهش فشار بر آنان مبارزه کرد؟ و در این رابطه اقدام فوری چیست؟

ببینید چند موضوع مشخص هست که می تواند در دستور کار قرار گیرد و یک سری موضوعات هم هست که بر اساس شرایط باید انجام شود؛ حالا که صحبت از انتخابات شد، مثلاً یک نمونه از بهترین وضعیت و بهترین موقعیتی که می شد طی مثلاً چهار سال اخیر برای حمایت از کارگران به دست آورد، همین اوضاع انتخاباتی بوده است. اگر مشاهده بکنید، می بینید که کل گروه های سیاسی و احزاب، در خارج و یا در داخل، به اضافه کل نهادهای کارگری و کمیته های کارگری که در خود ایران هستند (کمیته های مختلف)، در مورد انتخابات هیچ واکنشی نداشتند و اگر هم واکنشی نشان دادند، هیچ ربطی به جنبش کارگری نداشت. احزاب مختلف واکنش هایی نشان دادند که هیچ ربطی به جنبش کارگری و مسائل اخص کارگری نداشت، کمیته های کارگری هم این موضوع را موضوع جنبش کارگری نمی دانند و دخالت گری نمی کنند. بنابراین یک فرصت تاریخی از دست همه می رود و این در واقع ضعف فعالین کارگری را نشان می دهد.

من در این جا وارد جزئیات خود موضوع انتخابات نمی شوم که در چنین شرایطی توده ها نمی دانند چه کار باید بکنند، فریب می خورند و می روند رأی می دهند. ولی در واقع رژیم جمهوری اسلامی هر چهار سال یک بار برای انتخابات خود ناچار می شود فضای سیاسی معینی را باز بکند، برای این که بتواند تبلیغاتی انجام دهد و به قول خودش تنور انتخاباتی را گرم کند. این موضوع در کل جهان وجود دارد و ساختار بورژوازی این گونه است که جامعه را از فضای سیاسی خارج می کند، ولی در حواشی انتخابات یک فضای سیاسی ایجاد می کند. اگر یک گروه متشکل کارگری در واقع این تاکتیک ها را بشناسد و برای این ها نقشه داشته باشد، بهترین دخالت گری را می تواند در همین مقطع بکند. یعنی در مقطعی که رژیم درها را باز گذاشته و گروه های انتخاباتی دارند تبلیغات خودشان را می کنند، بدیهی است که در این جا باید شعار تحریم را مطرح کرد، شعار تحریم به طور کلی را تقریباً همه عنوان کرده اند، ولی هیچ کس نتوانسته در حد و قواره شعاری که خودش مطرح می کند

صلاحیت می‌گردند و اصلاً به آن‌ها اجازه حرف زدن هم نمی‌دهند. ولی این موضوعی است که ما به وسیله آن وارد دخالتگری در آن فضای باز سیاسی می‌شویم؛ و اگر این یا آن کمیته و یا جمعاعات کارگری، یک آکسیون سازماندهی کنند، تجمعی شکل بدهند و در آن تجمع از کارگر زندانی به عنوان شاخص آزادی جامعه- که در آن می‌شود انتخابات آزاد داشت- یاد کنند و حرف بزنند، در این جا به رژیم فشار می‌آید و رژیم نمی‌تواند آن حمله‌ای را که در شرایط عادی به آن‌ها می‌کرد، در این جا هم بکند؛ چون می‌خواهد فضای باز ایجاد کرده باشد. بنابراین اگر در روز اول ماه مه حمله می‌کند و یورش می‌برد به پارک لاله و همه را دستگیر و مضروب می‌کند، در این جا هرگز نمی‌تواند در یک شرایط باز سیاسی که خودش ایجاد کرده است، چنین کاری بکند. این جا دقیقاً فرصت بسیار خوبی است که بشود ارتباط مشخصی بین انتخابات و کارگر زندانی ایجاد کرد. بنابراین تحریم فعال یعنی این که ما بگوییم کارگران زندانی باید آزاد شوند تا بتوانند در این انتخابات شرکت کنند. رژیم این در استعدادش نیست که چنین کاری بکند، این جا با صدای بلند گفته می‌شود که در این صورت باید تحریم کرد، بنابراین چرا ما باید در انتخابات شرکت بکنیم و ما باید به چه چیزی رأی بدهیم.



این گونه دخالتگری از سطح آگاهی مردم است، مردم این را می‌فهمند و آن موقع دخالت می‌کنند؛ سپس عکس‌های زندانیان سیاسی پوستر شود و در تمام سطح شهر در لابلای تبلیغات دیگر به وسیله فعالین کارگری که این حوزه را خالی می‌گذارند، اتفاقاً برعکس در همین موقع باید پخش شود، روی دیوارها چسبانده شود و در واقع به این شکل دخالتگری کنند. فقط در یک مورد دیده شده که فعالینی، عکس شاهرخ زمانی را به پوستر تبدیل کردند و درست در جاهایی برده و چسبانده اند که عکس‌های

دخالتگری نماید. مثلاً گروه‌هایی می‌گویند: تحریم، ولی در خانه می‌مانند، قصدشان از تحریم این است که هیچ دخالتی نکنند، این یعنی پاسیفیسم؛ عده‌ای دیگر می‌گویند: نه تحریم و نه شرکت در انتخابات، سرنگونی جمهوری اسلامی؛ ولی در این رابطه هیچ اقدامی نمی‌کنند که جمهوری اسلامی سرنگون گردد. پس از این اگر انتخابات تحریم شود و یا انتخابات صورت بگیرد، در واقع یعنی این شعار عملی نگردیده و از بالای سر توده‌ها رد شده است و در واقع شعار دهنده با جنبش کارگری مرتبط نیست، نمی‌داند چه شعاری را باید مطرح کند که برود در توده‌ها و به یک شرط مادی تبدیل شود، یعنی توده‌ها آن را بردارند، این گروه‌ها این را درک نمی‌کنند و بنابراین یک کلی‌گویی بسیار بی‌ربطی می‌کند فقط برای این که یک چیز رادیکالی مطرح کرده باشد، ولی این رادیکالیزم خرده‌بورژوازی است و ربطی به دخالتگری انقلابی ندارد.

یکی دیگر می‌گوید تحریم انتخابات و به جای رأی دادن بروید صندوق‌ها را آتش بزنید، ولی خودش هیچ اقدامی نمی‌کند و حتی یک صندوق هم آتش نمی‌زند، بنابراین یعنی این شعار هم از بالای سر توده‌ها رد شده و این شعاری ذهنی است که از روی ذهنیت خودش گفته شده و نه از روی دخالتگری و تجربه دخالت کردن در جنبش و به این نتیجه رسیدن. فکر می‌کند هرچه درشت‌تر و گنده‌تر بگوید، چپ‌تر و رادیکال‌تر است!

در مقابل یک عده‌ای دخالتگری فعال، تحریم فعال را مطرح می‌کنند، تحریم فعال به این معنی که باید از سطح آگاهی توده‌ها شروع کرد؛ آن‌ها نقداً دارند فریب می‌خورند، و به پای صندوق‌های رأی می‌روند که مثلاً بین بد و بدتر، بد را انتخاب نمایند، یا هر تعریف دیگری که دارد. ما نمی‌توانیم از دور مانند کسانی که این شعارهای بی‌ربط را می‌دهند، شعار بدهیم و تحریم کنیم. برعکس ما می‌آییم از همان سطح شروع می‌کنیم و می‌گوییم که اگر قرار است انتخابات صورت بگیرد و این انتخاباتی آزاد است، ما نمایندگان خودمان را داریم. نمایندگان ما در زندان‌ها هستند. شاهرخ زمانی نماینده ما است، رضا شهابی نماینده ما است. تعدادی از این شخصیت‌های کارگری را برجسته می‌کنیم و می‌گوییم این‌ها نمایندگان ما هستند و ما می‌خواهیم این‌ها را به عنوان کاندید معرفی کنیم. البته قطعاً معلوم است که این‌ها رد

تبلیغاتی کاندیداهای انتخابات بوده است، و در شعارشان هم اشاره کرده اند که شاخص آزاد بودن یک انتخابات، آزادی زندانی سیاسی و کارگر زندانی است.

به جز این هم یک مورد مشاهده شده، و آن هم عکسی است در سایت دویچه وله از فردی با نوشته ای در دست که می گوید «از یاد نبریم: رضا شهابی و شاهرخ زمانی، شبنم مدد زاده، محمد جراحی، بهنام ابراهیم زاده» دیده شده است. ولی این به پس از انتخابات تعلق دارد، ولی همین هم خوب است که در یک چنین فضایی این مسأله مطرح می شود، در حالی که همه ریخته اند و دارند جشن می گیرند، این موضوعات را می توان بیان کرد. منتها کسانی که انتخابات را تحریم می کنند، درست در همین جا نیستند، این جا هم کارشان تعطیل است، پس کی باید جنبش را پیش ببرند.



بنابراین در پاسخ به این سؤال، یک بخش از فعالیت می تواند این باشد. ولی مسأله بر سر این است که یک کارگر زندانی وقتی در زندان است، هیچ ابزار دفاعی از خودش ندارد و در واقع توسط رژیم جمهوری اسلامی به گروگان گرفته شده تا رژیم هر وقت خواست جنبش کارگری را تحت فشار بگذارد، به زمین بزند و یا هر بلایی به سرش آورد با گروگان های او سروکار داشته باشد و گروگان ها را نشان دهد، بنابراین یک کارگر زندانی در داخل زندان، هیچ وسیله دفاعی از خودش ندارد و از سر استیصال در شرایط خاص ناچار می شود دست به اعتصاب غذا بزند و این بیشتر به خودش آسیب می زند، ولی چاره ای ندارد برای این که بتواند صدایش را منتقل نماید. این مربوط به کسی است که در داخل زندان است، بماند که ما رادیکال ترین بیانیه ها را هم داریم می بینیم که از داخل زندان بیرون می آید که در خارج چنین چیزی هم نمی بینیم. در داخل زندان انتخابات تحریم می

شود، ولی در خارج از زندان پیش می آید کسانی از گرایش های چپ می روند و از یک کاندید حمایت می کنند! ولی فعالین کارگری که در خارج هستند و یا احزاب و جریانات چپ، دیگر نیازی نیست در خارج از کشور همان کاری را انجام بدهند که فرد زندانی انجام می دهد. این ها باید بروند یک سلسله حمایت هایی را جلب بکنند که این زندانی داخل زندان خودش نمی تواند این کار را انجام دهد.

بنابراین باید بروند کارهایی را صورت بدهند که بتواند فشار بیاورد به جمهوری اسلامی و کمکی باشد برای این که زندانی آزاد شود. این فعالیت ها هم بسیار ناقص، گنگ و ناروشن است برای این فعالین و احزاب چپ، این ها در بهترین حالت یا می روند شب همبستگی می گذارند و ابزار همدردی می کنند و یا یک اکسیون ترتیب می دهند. این کافی نیست، این هیچ فشاری به جمهوری اسلامی نمی آورد. اشکالی که وجود دارد این است که در درون خود این جریانات، یک اغتشاش فکری وجود دارد که نمی دانند باید چه کار کنند! مثلاً می گویند باید برویم از «آی ال او» حمایت بگیریم، درخواست بکنیم که به جمهوری اسلامی فشار بیاورد. بعد دوباره می گویند، این رفرمیستی است و ما نباید توهم به بورژوازی داشته باشیم و الی آخر.

بنابراین سردرگمی آن ها دوچندان می شود، این مسائل را باید روشن کرد، این مسائل را باید به بحث گذاشت که تکلیف چیست؟ و باید چگونه زندانی از زندان آزاد گردد؟ در واقع چند راه می توان ترسیم کرد، مگر راه دیگری از فضا پیدا شود! مثلاً یک تیغ اهره بگذاریم لای یک ساندویچ و در زندان بفرستیم و زندانی آن را بخورد و تیغ اهره را در بیاورد و میله را ببرد و بیرون بیاید! این شدنی نیست، یا این که تونل بکنیم در زیر زندان و کارگر را از زندان بیرون بیاوریم! این ها ممکن نیست، یا این که انقلاب کنیم و توده ها در زندان را باز کنند، ولی این هم فقط در یک شرایط انقلابی ممکن است، و با تصمیم ما شروع نمی شود و نمی شود فراخوان داد. بنابراین چه کار می توان کرد؟

راه این است که به خود جمهوری اسلامی، یعنی به خود زندانبان چنان فشار زیاد و قدرتمندی وارد شود که ناچار شود خودش در زندان را باز نماید. هیچ فشاری از طریق رفتن ما به یک اکسیون و شب همبستگی به زندانبان

وارد نمی شود. ولی اگر ما برویم به این نهادهای بین المللی مانند اتحادیه های کارگری، آی ال او و غیره در خارج از کشور نشان بدهیم که کجا را باید سنگ بزنند، یعنی نقطه فشار را به آن ها نشان بدهیم، آن ها هستند که به رژیم فشار می آورند و رژیم چون خودش را با سیستم جهانی منطبق می کند و باید یک سری قوانین آن ها را اجرا بکند، ناچار است به آن ها امتیاز بدهد؛ این نهادها هم تحت فشارند از سوی فعالین چپ و اتحادیه های کارگری در جاهایی که دارند این فشار را وارد می کنند، بنابراین مجبور می شوند که این تقاضاها را انجام دهند و در این صورت است که یک اتفاقی می افتد: رژیم متوجه می شود که این کارگران تنها نیستند و در سراسر دنیا حامی دارند، و تنها امکان عملی و زمینی که بتواند فشار بیاورد تا در زندان باز گردد، همین مورد است؛ این باید به بحث گذاشته شود و از این ندانم کاری ها خارج شویم و بر سر همین تاکتیک های کنکرت بحث بکنیم و به شکل یک اتحاد عمل آن را عملی کنیم.

سؤال؟ فعالین کارگری که هم اکنون در زندان ها به سر می برند با مشکل مالی مواجه شدند. در این مورد چه باید کرد؟

این دقیقاً یک موضوع بسیار با اهمیت است نه فقط برای کارگران زندانی که هم اکنون در زندان ها به سر می برند، بلکه باید به عنوان بخشی از مبارزه، به یک سنت تبدیل بشود که وقتی کارگری به زندان می رود خیالش از این بابت راحت باشد که خانواده اش گرسنگی نخواهد کشید و بنابراین آن کارگر می تواند مقاومت کند. الان در اشارات رفیق محمد اشرفی بود که بخشی از انگیزه شاهرخ زمانی در مقاومتش، همین حمایت ها است.

به خصوص این مسأله مالی بسیار حیاتی است برای این که کارگر زندانی بتواند مقاومت کند و رژیم نتواند او را بشکند. بنابراین هر کسی با هر مقدار سمپاتی و یا علاقه ای به جنبش کارگری که خواهان حمایت از این جنبش است، باید به وضعیت معیشتی کارگری که زندانی است، فکر بکند؛ با توجه به این که همین کارگر حتی وقتی در زندان هم نیست نمی تواند با درآمد ناچیز خود مخارج زندگیش را تأمین کند، حالا که در زندان است همان مقدار ناچیز را هم ندارد. در نتیجه یک راهی برای این موضوع باید پیدا کرد. یک سری افرادی هستند که کمک های مالی می کنند، ولی اشکالاتی اساسی در این جا به

وجود می آید و آن هم به این شکل است که مثلاً شخصی، یک گروه و یا جریان سیاسی را می شناسد و به آن جریان سیاسی پولی را می دهد تا به ایران- در این جا به طور علی العموم می گویند «به جنبش کارگری»- منتقل کنند. در این وسط یک سری مسائل بوروکراتیکی در حال شکل گرفتن است، در واقع به وسیله کمک های مالی بوروکراسی را رشد می دهند و این ها به جنبش کارگری تزییق نمی شود و به فلان فرد و گروه داده می شود و آن هم هیچ ربطی به جنبش ندارد، بلکه فقط آن فرد کارگر و یا آن گروه کارگری، صاحب یک مقدار کمک مالی می گردد. باید مابه ازای این کمک ها در جنبش دیده شود، مثلاً با این پول ها بروند کاغذ بخرند و اعلامیه چاپ کنند و.... این جور مسائل، مسأله کمک مالی است، ولی در مورد کارگر زندانی، همان خورد و خوراک داخل زندان او و خانواده اش وابسته است به این پول، بنابراین برای این که این اشکالات پیش نیاید بهترین روش، یک سنت شناخته شده در تمام جهان، این است که مانند تمام جاهای دیگر یک کمیسیون متشکل از فعالین باسابقه و شناخته شده جنبش کارگری در داخل یا خارج ساخته شود و هرکسی و هر گروهی که می خواهد کمک مالی بکند، برای این کمیسیون بفرستد و از هر گزایشی می تواند باشد و هر اختلافی هم دارند ربطی به این کمیسیون ندارد. به همین دلیل این کمیسیون تشخیص می دهد که به چه کسی کمک مالی بدهد و برای چه کاری این پول را جمع می کند و چگونه ارسال بکند، و چه تضمین های لازم دارد که به دست آن کارگر می رسد. این کمیسیون حتی می تواند در مورد اختلافات روزی که وجود دارد و این قدر باعث انشقاق شده است هم شکل بگیرد. چرا باید یکی کسی دیگر را حذف بکند، با این بهانه که تو این مبلغ را گرفته ای و خوردی و یا تو پول را برای خودت برداشتی! یک کمیسیون حل اختلاف برای این مسائل باید به وجود آید که بنشینند این مشکلات را حل بکنند، ولی این در یک سطح کلان تر است که بعداً اگر فرصتی شد این مسأله را باز خواهیم کرد.

ولی به طور اخص در مورد زندانی کارگر بسیار ضروری است که چنین کمیسیونی ایجاد شود که هر فرد و هر گروهی در جهان هست، بدانند به کجا باید کمک بکنند که از آن طریق به زندانیان کارگر انتقال پیدا نماید.

با تشکر از شما. ۳۱ خرداد ۱۳۹۲

«انتخاب» روحانی به عنوان «رئیس جمهور» جمهوری اسلامی ایران

توضیح: مقاله زیر به درخواست رفقای «اتحاد برای آزادی کارگران» (AWL) برای انتشار در نشریه «همبستگی» (Solidarity) نگاشته شد. از آن جایی که مخاطبین آن فعالین سوسیالیست و کارگری انگلیسی می باشند، مسأله «انتخاب» حسن روحانی به طور کلی و برای کسانی که به احتمال زیاد آشنایی قبلی با او ندارند، توضیح داده شده است. همچنین از آن جا که برای درج در یک نشریه نوشته شد، الزاماً کوتاه و بر اساس محدودیت های تعیین شده هیئت تحریریه تهیه گردید.

مراد شیرین

ترجمه: کیوان نوفرستی

روز پانزدهم ژوئن، هزاران نفر از مردم به خیابان های تهران و سایر شهرها آمدند تا «انتخاب» حسن روحانی را به عنوان «رئیس جمهور» نظام جمهوری اسلامی، جشن بگیرند. «پیروزی» حسن روحانی با «اکثریت مطلق آرا»، بلافاصله با صدور بیانیه های تیریک از سوی خامنه ای و بسیاری از روحانیون بلندپایه، نهادهای دولتی و گروه های سیاسی دنبال شد. حتی سپاه پاسداران هم برای تضمین وفاداری خود، به سرعت وارد عمل شد.

در اقصی نقاط جهان، نفس راحتی کشیده شده است: احمدی نژاد طی کمتر از دو ماه خواهد رفت و جانشین او ظاهراً یک «محافظه کار میانه رو»، با نام مستعار «شیخ دیپلمات» خواهد بود. حتی باراک اوباما گفته است که او در حال حاضر نسبت به پیشرفت مذاکرات به بن بست رسیده هسته ای «با احتیاط خوش بین است».

«انتخابات» دقیقاً همان چیزی بود که رژیم برای احیای «مشروعیت» داخلی خود- یعنی قرار دادن کسی در اختیار هواداران موسوی و کروبی که بتوانند به او رأی بدهند- و همین طور به رخ کشیدن یک اتحاد ظاهری برای مذاکرات بعدی با کشورهای امپریالیستی، نیاز داشت.

حسن روحانی کیست؟ و چه انتظاری از او می توان داشت؟

روحانی اعلام کرده است که «انتخاب» او بیانگر «پیروزی اعتدال بر افراط» است و او می خواهد «اعتماد متقابل را بین ایران و سایر کشورها، ارتقا بدهد». در واقع او محافظه کاری است که مناصب امنیتی و نظامی فراوانی را در درون رژیم برعهده داشته، از جمله انتخاب شدن از سوی خامنه ای به عنوان سرپرست شورای عالی امنیت ملی (SNSC) برای ۱۶ سال. روحانی در این سمت، نماینده ارشد رژیم در مذاکرات هسته ای با اتحادیه اروپا طی سال های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ بود. در اکتبر ۲۰۰۳، رژیم غنی سازی اورانیوم (و فعالیت های تبدیل) را متوقف ساخت و غنی سازی را تا اوایل ۲۰۰۶ از سر نگرفت (فعالیت تبدیل از سال ۲۰۰۲ مجدداً آغاز شد). اگرچه روحانی از سوی اتحادیه اروپا و «اصطلاح طلبان» بابت مذاکره در این دوره تعلیق ستایش می شود، اما آن چه فراموش می کنند این است که همه این ها، فرجه ای بود برای ایران تا بتواند گام های مهمی برای یادگیری چرخه سوخت هسته ای بردارد!

در داخل ایران، این «اعتدال» هنگامی تماماً آشکار شده که اعتراضات مسالمت آمیز باید در هم می شکسته است (مثل سال ۱۹۹۹ یا همان «۱۸ تیر»). در ژوئیه ۱۹۹۹، روحانی به عنوان سرپرست شورای عالی امنیت ملی در جمع هواداران اعلام کرد: «دیروز غروب دستور قاطع صادر شد تا هر گونه حرکت این عناصر فرصت طلب، هر کجا که باشد با شدت و با قاطعیت برخورد شود و سرکوب شوند. مردم ما شاهد خواهند بود که از امروز نیروی انتظامی، نیروی قهرمان بسیج حاضر در صحنه، با این عناصر فرصت طلب و آشوبگر- اگر جرأت ادامه حرکت مذبوحانه داشته باشند- چه خواهند کرد.»

این «عناصر فرصت طلب و آشوبگر»ی که روحانی در ذهن خود داشت، دانشجویان آزادی خواه دانشگاه تهران بودند. این سخنرانی، چراغ سبز را به پاسداران و بسیج داد تا به خوابگاه ها حمله، و دانشجویان را از پنجره به بیرون پرتاب کنند و آن ها را کشته یا مجروح نمایند.

در لیه پرتگاه

انتخابات: «پیروزی» رژیم، «ورشکستگی» چپ های بنفش!

سارا قاضی و آرام نوبخت

پیروزی روحانی در انتخابات ریاست جمهوری ۹۲، چه برای آن دسته کسانی که چهار سال پیش به بهانه تقلب انتخاباتی دست به اعتراضات خیابانی زدند و با وجود واکنش تند رژیم هرگز فراتر از مطالبه «رأی من کو؟» نرفتند، و چه برای بخشی از کسانی که به دنبال مشاهده سرکوب شدید معترضین، عقب نشینی موسوی و کروی برای از خط قرمزهای نظام و عقب ماندن ناگزیر آن ها از جنبشی که خود داعیه رهبری اش را داشتند، وارد اعتراضات شدیدتر ضد استبدادی شدند، ظاهراً به یک «پیروزی» تعبیر شده است. به طوری که پس از اعلام پیروزی نهایی روحانی با کسب ۵۰.۷ درصد آرا، خیابان های تهران و دیگر شهرستان ها شاهد صحنه های جشن مردم، به خصوص جوانان، بوده است.

حمایت بخش «جوان» جامعه (فارغ از خاستگاه طبقاتی آن) از روحانی، پس از تجربه یک دوره ۸ ساله و به خصوص از سر گذراندن مقطع پس از انتخابات ۸۸، به هیچ رو تصادفی یا بی علت نیست. روحانی با اطلاع از این که ابتدایی ترین خواست ها و حقوق دمکراتیک بخش جوان همواره سرکوب شده و این پتانسیل عظیم هر مجرای را برای آزاد شدن جستجو می کند، به عمد روی همین خواست ها «مانور» می دهد: «خیابان و دانشگاه کشور باید مکان امنی برای جوانان باشد»، «زنان و دختران ما نباید تحت فشار امنیتی باشند» و نظایر این ها.

او با یک اشاره کوتاه به مسأله «ایجاد امنیت» برای زنان و جوانان در جامعه، به بخش جوان و تحت ستم جامعه «امید» بهبودی وضعیت را می دهد. با این حال، این «امید» در قالب «وعده» های دمکراتیک چندین بار عیار «حقیقی» بودن خود را به نمایش گذاشت: فقط در یک مورد پس از آن که هواداران او در نشست جماران با سر دادن شعارهایی علیه حصر خانگی موسوی و کروی یا شعار آزادی زندانیان سیاسی با مداخله نیروهای اطلاعاتی بازداشت شدند، ستاد روحانی سراسیمه طی بیانیه ای «هرگونه رفتار هنجارشکنانه و خیابانی را قویاً

روحانی به روشنی گزینه ای است که از سوی رژیم «انتصاب» شده تا به کمک آن شکاف های عمومی در بین جناح های مختلف خود را که از سال ۲۰۱۱ به این سو به مراتب تندتر شده است، پُر کند. چهار سال پیش، پس از موجی از کشتار و سرکوب، آن ها از ترس واکنش توده ها علیه کلّ رژیم، حول احمدی نژاد «متحد» شدند. ولی این هم چندان دوام نیاورد و پس از دو سال و نیم، همراه با خط و نشان کشیدن های گاه و بیگاه احمدی نژاد در مقابل خامنه ای، از میان رفت.

بورژوازی ایران به سرعت نیاز دارد که به نوعی توافق با امپریالیزم دست پیدا کند، به طوری که دست کم برخی تحریم ها رفع گردند. هرچه تحریم ها بیشتر پابرجا بماند- اوایل این ماه تحریم های جدیدی برای ضربه زدن به بخش های غیرنفتی معرفی شدند- به همان اندازه مشکلات اقتصادی هم حادتر می شود. در شرایطی که نرخ تورم ۳۲ درصد، نرخ تورم مواد خوارکی ۶۰٪ و نرخ بیکاری ۱۵ درصد (و برای جوانان، ۳۰ درصد) است، حتی دوآتشه ترین عناصر رژیم هم از تظاهر به بی تأثیر بودن تحریم ها بر اقتصاد دست برداشته اند. بحران سوریه نیز فشار بر رژیم را تشدید کرده است.

صرف نظر از این که رژیم قادر به حلّ منازعات ۳۴ ساله خود با امپریالیسم امریکا باشد یا خیر، و همین طور فارغ از مدت زمان این پروسه، مارکسیست های انقلابی نیاز دارند که بر کمک به کارگران در جهت ساخت و هماهنگی کمیته های عمل مخفی متمرکز شوند- به طوری که جنبش کارگری بتواند حتی از کوچکترین توقف یا کاهش سرکوب، نهایت بهره برداری را بکند. همین طور باید هسته های انقلابی را که نطفه های اولیه حزب بلشویک-لنینیستی آتی هستند، ایجاد کنیم.

۱۹ ژوئن ۲۰۱۳ (۲۹ خرداد ۱۳۹۲)

محکوم» کرد (۱۲ خرداد)؛ منتها نایابوری هواداران و فشار غیرمستقیم بر او موجب شد تا طی یک روز بعد با صدور دومین بیانیه، و درخواست ملایم از دستگاه‌های انتظامی و امنیتی، درخواست کند: «نسبت به آزادی جوانانی که در خلق حماسه سیاسی، پیشگام بوده‌اند، اقدامی عاجل به عمل آورند تا از خیرسازی و سوءاستفاده رسانه‌های خارجی جلوگیری گردد»!

امروز اما همه، پس از جشن خیابانی به خانه‌های خود رفته و منتظر روی کار آمدن روحانی شده‌اند و از این پس هم احتمالاً در طول چهار سال آینده هر لحظه منتظر گشایش‌هایی در دوره ریاست جمهوری او می‌شوند. از این رو، ما در پایین اجمالاً نگاهی می‌اندازیم به خود روحانی، علت ورود او به عرصه انتخابات به عنوان کاندیدا، انتظارات و خواست‌هایی که نهایتاً به پیروزی او منجر شد، و گام‌هایی که بهتر است از هم اکنون برای تحقق این خواست‌ها از پایین (و نه «از بالا») برداشته شود.

ماهیت روحانی بر هیچ‌کسی پنهان نیست. روحانی کسی است که اعطای لقب «امام» به شخص خمینی را پیشنهاد خود و «الهام الهی» می‌داند؛ کسی که در جریان ۱۸ تیر سال ۷۸، قاطعانه اعلام کرد «در کدام کشور جهان، حرکت‌های آشوب‌طلبانه این چنین تحمل می‌شود، این‌ها خیلی پست‌تر و حقیرتر از آن هستند که بخواهیم نسبت به آن‌ها تعبیر حرکت براندازی را مطرح کنیم ... این صبر و متانت، در یکی دو روزه برای این بود که ماهیت این چند صد نفر اوباش به خوبی برای مردم ما روشن می‌شود ... دیروز غروب دستور قاطع صادر شد تا هر گونه حرکت این عناصر فرصت‌طلب، هر کجا که باشد با شدت و با قاطعیت برخورد شود و سرکوب شوند. مردم ما شاهد خواهند بود که از امروز نیروی انتظامی، نیروی قهرمان بسیج حاضر در صحنه، با این عناصر فرصت‌طلب و آشوبگر - اگر جرأت ادامه حرکت مذبحانه داشته باشند - چه خواهند کرد»

او در طول حاکمیت این رژیم دارای سمت‌های متعدّد و بالایی در دستگاه حکومتی رژیم بوده است که مهم‌ترین آن نمایندگی خامنه‌ای در شورای عالی امنیت ملی است. او در اواخر دوره خاتمی به عنوان رئیس تیم هسته‌ای و

مذاکره‌کننده ارشد ایران با سه کشور اروپایی آلمان، فرانسه و بریتانیا در مورد برنامه هسته‌ای ایران، به عنوان نماینده از جانب خامنه‌ای، ایفای نقش کرد. بنابراین یکی از مدافعین و عوامل اصلی نظام سرمایه داری جمهوری اسلامی بوده و از این لحاظ تفاوتی ماهوی با شخص «جلیلی» - که به عنوان «افراطی»ترین کاندیدا و «بدترین» گزینه معرفی شد، هرچند تعداد آرای او از حدود ۴ میلیون نفر هم فراتر نرفت - ندارد.

اکنون این پرسش مطرح می‌شود که چرا او در این انتخابات کاندیدا شد؟ به این مسأله باید از دو جنبه نگاه کرد: اول، موقعیت بین‌المللی رژیم و جنبه داخلی و مشکلات رژیم ناشی از جناح بندی‌های درونی نظام. از بُعد بین‌المللی، اعمال تحریم‌های شدید علیه ایران از سوی آمریکا و اروپا عملاً رژیم ایران را منزوی کرد، به خصوص که بر اثر جنگ داخلی در سوریه و دخالت ناتو در آن، موقعیت بشار اسد هم که تنها متحد واقعی ایران در منطقه بود، روز به روز متزلزل‌تر شده است و امروز هر دم امکان سرنگونی او وجود دارد. به علاوه رژیم، متحد خود در ونزوئلا، یعنی دولت چاوز را نیز از دست داده و نسبت به تداوم سیاست‌های گذشته این کشور در قبال خود اطمینان ندارد. همچنین ونزوئلا در واقع درحال بهره‌مندی از تأثیر تحریم‌های نفتی ایالات متحده و اروپا علیه ایران، برای به دست آوردن بخشی از بازاری که ایران در به ویژه چین و هند از دست می‌دهد، می‌باشد. به همین دلیل است که طی دو سال گذشته، ونزوئلا صادرات نفت خود را به چین و هند - به ترتیب دومین و چهارمین کشور بزرگ مصرف‌کننده نفت - با رساندن به مجموعاً ۱ میلیون بشکه در روز دو برابر کرده است، درحالی که طی همین دوره صادرات نفت ایران به این دو کشور با رسیدن به ۵۰۰ هزار بشکه در روز تقریباً نصف شده (فایننشال تایمز، ۱۳ ژوئن ۲۰۱۳). لذا خامنه‌ای و حلقه بسته نزدیک به او به این نتیجه رسیدند که اگر بعد از انتخابات همچنان با سرسختی به مذاکره با به غرب ادامه دهند، نه فقط تحریم‌ها از نظر اقتصادی آن‌ها را به زانو در خواهد آورد، بلکه امکان حمله نظامی و سرنگونی ایشان هم وجود خواهد داشت.

تا مدتی پیش از اعلام نتیجه نهایی انتخابات ریاست جمهوری، دولت امریکا مجوز شش ماهه ۹ کشور برای خرید نفت از ایران را که منقضی گشته بود، به مدت شش ماه دیگر برای چین، هند و ۷ کشور باقی مانده، تمدید نمود و به این ترتیب این روزنه را برای رژیم ایران باز گذاشت تا با انتخاب رئیس جمهوری بعدی، سمت و سوی آتی و طرف مذاکره خود را با غرب نشان دهد.

به این دلیل برای خامنه ای دوراه بیشتر وجود نداشت، یا باید راهی برای کنار آمدن با غرب می یافت و یا با آن شاخ به شاخ می شد. پیروز شدن روحانی در انتخابات، نشانه آن است که خامنه ای تصمیم گرفته تا از موضع پایین و امتیازدهی با غرب کنار بیاید. اما برای این کار نیاز به مهره ای بود که اولاً با «جریان فتنه» و «جریان انحرافی» تداعی نشود؛ ثانیاً بتواند گرایش های اصلاح طلب و اصول گرا را بدون از دست رفتن پایه های خامنه ای و سپاه متقاعد سازد؛ و ثالثاً از تجربه مذاکره و زدوبند با غرب (به ویژه بر سر مسأله هسته ای) برخوردار باشد؛ و رابعاً بتواند بر جو منفی اجتماعی به جای مانده از «قلب بزرگ ۸۸» و اعتراضات خفته، تاحدی، ولو موقت، غلبه کند.

در این انتخاب، خامنه ای از اصولگرایان نمی توانست استفاده کند، چرا که اصولگرایان اعتبار خودشان را چه در سطح داخلی و چه بین المللی از دست داده اند (خبرگزاری تابناک، وابسته به محسن رضایی، کاندیدای «مستقل»، در مقاله ای به تاریخ ۲۵ خرداد با عنوان «شکست اصول گرایی لازم بود»، از زاویه خودش چنین اعتراف کرد: «شکست اصولگرایی واجب بود؛ واجب تر از نان شب! جریان اصولگرایی باید این نکته را درک کند که نمی تواند ناکارآمد بود و انتظار داشته باشد، مردم باز هم فوج فوج به سمت آنان حرکت کنند.») اصلاح طلبان هم که به طور کلی بعد از خاتمی، کروبوی و موسوی مهره ای را نداشتند که مورد تأیید همه اصولگرایان و پایه های حامی خامنه ای قرار بگیرد. خامنه ای در این شرایط حادث داخلی و خارجی به مهره ای نیاز داشت که بتواند گرایش «معتدل» و «متماثل به غرب» را نمایندگی کند. تا پیش از اعلان تأیید صلاحیت شدگان، «رفسنجانی» بهترین نماینده این «گرایش» از

رژیم به شمار می رفت که امکان حضور مجدد او مطرح بود. اما ظاهراً در میانه این بازی، شخص رفسنجانی به دلیل عدم تأیید از سوی جناح یا جناح هایی از حاکمیت (که نمود بارز آن دخالت حیدر مصلحی، وزیر اطلاعات، در جلسات شورای نگهبان در پروسه بررسی صلاحیت کاندیداها بود) رد صلاحیت گشت. با این حال آن چه که «صلاحیت» اش باقی ماند، «گرایشی» بود که رفسنجانی آن را نمایندگی کرد و همچنان نیز می کند.

به این ترتیب، خامنه ای باید مهره ای را در حدود صلاحیت رفسنجانی برای کاندیدای ریاست جمهوری دستچین می کرد. روحانی از همه نظر (همان ویژگی های چهارگانه بالا) مناسب ترین گزینه می بود.

در نتیجه روحانی کاندیدا شد، و برای «پیروزی» در انتخابات، تنها لازم داشت که روی خستگی جامعه از فشار تحریم ها و ترس از «خطر جنگ»، به همراه وعده دادن به تحقق ابتدایی ترین مطالبات دمکراتیک آن ها و به ویژه ارتقای وضعیت معیشت کارگران در سخنرانی های تبلیغاتی خود، مانور دهد. به این ترتیب، مسلم بود که مردم به او رأی می دادند، و نه به یک اصولگرا.

در نهایت، این سناریو محقق شد؛ در عرصه داخلی شاهد بودیم که رفسنجانی رسماً از روحانی دفاع نمود، و پس از پیروزی او نیز با وقاحت اعلام کرد که «ایران، دمکراتیک ترین انتخابات دنیا را برگزار کرد». سپاه پاسداران نیز روز یکشنبه ۲۶ خرداد با انتشار بیانیه ای پیروزی حسن روحانی در انتخابات ریاست جمهوری را تبریک گفت و «آمادگی همه جانبه» اش را برای «تعامل و همکاری» با دولت وی اعلام کرد. جالب است که جلیلی «افراطی» هم در پیام تبریک خود اعلام کرد «این که از حامیانم خواستم به آقای روحانی کمک کنند، یک تعارف نبود؛ بلکه واقعاً حالا همه ما باید هرآن چه در توان داریم برای کمک به دولت آینده در جهت گفتمان امام و انقلاب به کار گیریم.» روزنامه کیهان نیز که پیش از این از موضع گیری قاطعانه روحانی در قبال ۱۸ تیر ۷۸ تمجید کرده بود، این بار طی مقاله ای به قلم حسن شریعتمداری، ضمن واکنش به جریان اصلاحات، حامیان هاشمی و «اصحاب فتنه»، نوشت: «آقای روحانی نه فقط مدیون آن ها نیست، بلکه مدعیان اصلاحات به ایشان

بدهکار هستند، چرا که آنان در پوشش حمایت از نامزدی آقای روحانی فرصت حضور و خودنمایی در عرصه سیاسی کشور را یافته بودند»، جمله ای که در دل خود عناصر از واقعیت پشت پرده رژیم را دارد. خانه کارگر هم که همیشه از حامیان اصلاح طلبان بود و موسوی چهار سال پیش نخستین میتینگ انتخاباتی خود را در آن جا برگزار کرد، این بار از کاندیداتوری روحانی دفاع نمود و پس از پیروزی به او تبریک گفت. در عرصه بین المللی نیز شاهد بودیم که ساعاتی پس از انتخاب روحانی، رئیس دفتر باراک اوباما اعلام کرد که اگر حسن روحانی شفافیت را در پرونده اتمی رعایت کند، «ما برای همکاری با او آماده خواهیم بود» و افزود: «اگر همان طور که وی (روحانی) طی تبلیغات انتخاباتی گفت، واقعاً بخواهد که روابط ایران را با کشورهای جهان بهبود بخشد، مسلماً امکان دستیابی به چنین چیزی وجود دارد».

اگر روحانی مهره مورد نیاز برای نجات حیات رژیم نمی بود، این بار هم درست مانند چهار سال پیش تقلبی گسترده صورت می گرفت و مهره مورد نیاز «رأی» می آورد. بنابراین آن چه که رخ داده، با کمال تأسف، بُرد تمام عیار برای رژیم بوده است. پس زن و مرد جوان ما حالا باید بدانند که نه «پیروزی»، بلکه «باخت» خود را جشن می گیرد.

بسیاری از جوانان که سال ۸۸ را به خاطر دارند و در دومین دور ریاست جمهوری احمدی نژاد نهایت یک نظام پلیسی و استبدادی را با تمام وجود خود لمس کرده اند، می باید لحظه ای به خود آمده و فکر کنند که چطور شد به ناگهان تصمیم گرفته شد تا در این انتخابات تقلب نشود (حال اگر به نفع روحانی تقلب نشده باشد)! و رأی مردم «محترم» شمرده شود؟ پس چرا این کار را چهار سال پیش نکردند، تا به آن نحو جان جوانان ما به خاطر آن انتخابات گرفته نشود؟

احتمالاً اولین و دم دستترین برداشت یا پاسخ، این است که فشار اعتراضات ۴ سال گذشته، منجر به این «عقب نشینی» مقطعی شده. اما این استدلال نه فقط با واقعیت همخوانی ندارد، بلکه کل سناریوی بالا را پنهان می کند. این مکانیزم بالا بود که روحانی را به بهترین گزینه

رژیم برای فاصله گرفتن از لبه پرتگاه میدل و خود را برای «انتخاب» به بخشی از جامعه تحمیل کرد (روحانی با تقریباً ۱۸ میلیون رأی پیروز شد، حال آن که تعداد واجدین شرایط برای رأی دادن، بالغ بر ۵۰ میلیون نفر بود). بسیاری از جوانانی که در خیابان ها جشن «پیروزی» می گرفتند، بر این تصور بوده و هستند که با رفتن یک شخص، یعنی احمدی نژاد، وضعیت جامعه به مراتب بهتر خواهد بود. اما مسأله این است که تمامی این افراد، جزئی از طبقه حاکمه و نظام هستند که هرگز نمی خواهند و نمی توانند خارج از چارچوب ها و منافع رژیم در کلیت آن اقدامی انجام دهند. وقتی صحبت از پیروزی «جنبش» مردمی می شود، باید خصوصیات این پیروزی هم مشخص باشد. سال ۸۸ سرشار بود از سرکوب، زندان، شکنجه و تجاوز در زندان ها، به طوری که حتی مهدی کروبی طی نامه ای در مردادماه همان سال به رفسنجانی، خواستار بررسی مسأله تجاوز جنسی به پسران و دختران در زندان ها شد. جوانانی که آن روزها را به یاد دارند و امروز پایکوبی می کنند، زمانی می توانند از «پیروزی» صحبت کنند که «انتخاب» روحانی، منجر به تداوم بررسی این پرونده و افشا و محاکمه آمرین و عاملان آن شود. بنابراین باید طی مدت زمان کوتاهی که پس از اتمام انتخابات، هنوز فضا تا درجه ای باز است، حول مطالبات مشخصی همچون «آزادی تمامی زندانیان سیاسی» یا «امنیت اجتماعی برای زنان» (که آقایان تحت شعار انتخاباتی طرح کردند) به یک حرکت جمعی و سازمان یافته دست زد. درحالی که آن چه اتفاق افتاد، این بود که بسیاری افراد نهایتاً رأی خود را «پس گرفتند» و با آرامش حاصل از آن به جشن و پایکوبی پرداختند و تمام. این ها همه و همه بیانگر پیروزی رژیم است و نه کسی دیگر. رژیم حتی تاجایی پیش رفته است که ادعا کند انتخابات ۹۲، طرح مسأله تقلب در انتخابات ۸۸ را منتفی می کند (البته این ادعای جالبی است. باید به دنبال پاسخ این پرسش بود که چرا غرضی، به عنوان یک فرد بی ربط و پرت در جریان رقابت های انتخاباتی که بیشتر دستمایه شوخی در سطح جامعه بوده، ۴۴۶ هزار رأی داشته، درحالی که تعداد آرای مهدی کروبی در انتخابات ۸۸- حدود ۳۳۸ هزار رأی- از او هم کمتر بوده است!)



یکی از مسائلی که چپ‌های طرفدار شرکت «تاکتیکی» در انتخابات باید روشن کنند این است که اگر فکر می‌کنند «پیروزی» درکار بوده است، توضیح دهند که چه کسی پیروز شده است: رژیم یا خودشان به عنوان اپوزیسیون؟ و به علاوه ویژگی این «پیروزی» در چیست؟

دفاع سمبلیک از یک کارگر زنانه
به عنوان کاندید انتخابات؛ یک روش
انقلابی، برای تحریم فعال انتخابات



مهمترین علامت پیروزی در یک جنبش، آن هم با پشتوانه این جمعیت شرکت کننده در انتخابات، چرخش توازن قوا به نفع جمعیت و به زیان حاکمیت است. در صورتی که پایان کم‌دی انتخابات اخیر به آن جا رسید که توازن قوا را به نفع رژیم تثبیت کرد. اگر عده ای از شرکت کنندگان، و فقط عده ای از آن‌ها، به خصوص طیف فرمیست خواهان «تغییر از بالا»، می‌خواستند و می‌توانستند از فضای موقتاً باز شده استفاده کنند و مثلاً در مقابل زندان‌های مختلف شهر‌های خود آکسیون‌های انتخاباتی راه می‌انداختند. به این معنی که مقصودشان از شرکت در انتخابات، آزادی زندانیان سیاسی است. می‌

دلیل همه این تغییرات، چرخش جمهوری اسلامی در قبال غرب هست که می‌خواهد درجه «آزادی» مردم و «شرکت» آن‌ها را در انتخابات، به عنوان اثبات وجود دموکراسی در کشور و بهبود وجهه خود در جهان، ارائه کند. البته، روحانی، به عنوان نماینده نظام، برای برقراری روابط متعادل با غرب، مجبور می‌شود از استبداد و اختناق داخلی زمان احمدی نژاد بکاهد، اما باید اطمینان داشت که هرگز نمی‌تواند حتی یک دموکراسی نیم بند را حفظ کند، چون شرایط به قدری انفجاری است که از هر جا که روزانه ای باز شود، انفجاری بیرون خواهد زد. این دقیقاً مخصصه جمهوری اسلامی است که در هر دو حالت، چه افزایش فشارهای داخلی و چه ایجاد روزنه، نیروی بالقوه انفجاری علیه خود را افزایش می‌کند و لحظه سرنگونی اش را به جلو می‌اندازد.

این که بخشی از جمعیت جوان جامعه، به ویژه از طبقه متوسط جدید شهری، به دفاع «اجباری» از روحانی در مقابل سایر گزینه‌های «بدتر» پرداخت، و آن چه را که طی چهار سال گذشته تجربه نموده بود، عملاً نادیده گرفت، قابل درک است. در شرایط نبود ظرفی که بتواند تجربیات مبارزاتی را جمع‌آوری و چکیده آن را به صورت تئوری تدوین کند و دوباره به درون جامعه ببرد؛ در شرایط نبود ظرفی که بتواند آگاهی طبقاتی حاصل از مبارزات-ولو در سطح دمکراتیک و ضد استبدادی- را در شرایط رکود و رخوت حفظ کند، و در بزنگاه‌ها به عنوان خط سیاسی و رهبری کننده رو به عموم مردم مطرح کند، بدون تردید بخشی از جامعه به سرعت آگاهی سیاسی خود را از دست خواهد داد و دچار «فراموشی» می‌شود. بنابراین ایراد خاصی متوجه این بخش از «مردم» نیست؛ دقیقاً وظیفه نیروهای چپ این بوده و هست که چنین ظرفی را ایجاد کنند. در صورتی که شاهد بودیم کوچکترین نشانی از مرزبندی و وجه تمایزی میان بسیاری از به اصطلاح «چپ»‌های مدافع شرکت در انتخابات با توده افراد-عموماً غیر سیاسی- وجود نداشت و در واقع نه فقط حتی یک گام جلوتر حرکت نکردند، بلکه تمام و کمال عقب‌تر از همان افراد و به صورت دنباله روی آن‌ها وارد صحنه شدند. بدتر این که آن‌ها هم از «پیروزی» کم می‌زنند.

انتخابات، ایدئولوژی حاکم و دنباله‌روی توده‌ها از آن

علیرضا بیانی

بار دیگر صحت این نظریه کارل مارکس به اثبات رسید که گفت:

«ایده‌های طبقه حاکم در هر برهه‌ای، ایده‌های حاکم است؛ به بیان دیگر طبقه‌ای که نیروی مادی حاکم بر جامعه است، در عین حال نیروی فکری آن نیز هست. طبقه‌ای که ابزار تولید مادی را در دسترس دارد، همزمان از کنترل بر ابزار تولید ذهنی نیز برخوردار است، از این رو، به طور کلی، ایده‌های افراد فاقد ابزار تولید ذهنی، تحت تسلط آن قرار دارد. ایده‌های حاکم، چیزی بیش از تجلی تمام و کمال مناسبات مادی غالب، مناسبات مادی غالبی که به عنوان ایده‌ها درک می‌شوند، نیست» (ایدئولوژی آلمانی)

می‌توان پاراگراف بالا را به صورت چکیده این گونه نیز فرمولبندی کرد: «ایدئولوژی حاکم ایدئولوژی طبقه حاکم است».

برای فهم پیچیدگی‌ها و عکس‌العمل‌های عمومی در شرایط مختلف از سوی مردم، باید قبل از هر چیز مفهوم این نظر مارکس را فهمید. در جامعه طبقاتی، هر چیزی طبقاتی است. برای درک هر موضوع، باید منشأ طبقاتی آن را جستجو کرد. انتخابات اخیر ایران، انعکاسی از یک کشمکش طبقاتی و بیانگر پیروزی ایدئولوژی حاکم بر واکنش‌های خودانگیخته توده‌ای است. همه چیز در اختیار قدرت حاکم است، و مهم‌ترین آن ایدئولوژی مسلط و حاکم؛ این ایدئولوژی تا بدان جا قدرتمند است که بتواند اعتراضات عمومی علیه خود را نیز رهبری کند.

انتخابات اخیر در ایران، بیانگر پیروزی ایدئولوژی سرمایه‌داری حاکم در نبرد با پراتیک خودانگیخته مردمی بود. پراتیک به خودی خود نمی‌تواند پاسخ قاطع در مقابل ایدئولوژی حاکم باشد، اگر چه پایه اصلی این پاسخ به شمار می‌رود. این آگاهی طبقاتی است که در ترکیب با پراتیک، جنبه بالنده و انقلابی پیدا می‌کند و فقط در این صورت است که می‌تواند حریف ایدئولوژی حاکم شود؛ اما با این حال پیروزی پراتیک انقلابی که

شد تا حدودی پذیرفت که دست کم در همین فضای موقتی و عمداً باز شده، توازن قوا به نفع آنان چرخش کرده است. این تردستی سازشکاران است که چنین جسارتی را ندارند و چنین فعالیتی نکردند و دست آخر انتخاب روحانی را پیروزی «خود» و نه «رژیم» قلمداد می‌کنند!

«خود فریبی» پدیده‌ای آشناست و با آن چندان کاری نداریم، اما به این تردستی‌ها به منظور فریب دیگران، باید به شدت واکنش سیاسی نشان داد.

این «چپ‌های «پیروز» در عرصه انتخابات باید تا فضای آماده فراهم است فراخوان تجمع در مقابل زندان‌ها برای آزادی زندانیان کارگر و زندانیان سیاسی را بدهند تا نشان دهند «توازن قوا» به نفع آن‌ها چرخش کرده است، در غیر این صورت از خود و سایرین بابت فریب خود و دیگران عذر خواهی کنند.

۲۸ خرداد ۱۳۹۲



ترکیبی از عمل و آگاهی، یا به عبارت دیگر پراکسیس محسوب می شود، هنوز غیر قابل تضمین و مستعد شکست خواهد بود، زیرا برای پیروزی قطعی هنوز یک پارامتر تعیین کننده دیگر باقی می ماند و آن رهبری انقلابی است.

ممکن نیست پراکسیس توده ها در مقابل ایدئولوژی حاکم به پیروزی قطعی برسد، بدون آن که مؤلفه رهبری انقلابی را در خود جای داده باشد. اساساً زمانی عمل خودانگیخته به عمل خودآگاه تبدیل می شود که فاصله انتقال از ناآگاهی به آگاهی به وسیله پارامتر رهبری انقلابی، هدایت شده باشد؛ در غیر این صورت، پراتیک هنوز با وجه آگاهی درهم آمیخته نشده است و از همین رو با وجود همه پتانسیل لازم برای تقابل با ایدئولوژی حاکم، سرگردان و مواج باقی می ماند.

در نتیجه با شناخت دقیق از مکانیزم ایدئولوژی حاکم- که نه تنها بیانگر ایدئولوژی حکومت سرمایه داری، بلکه توضیح دهنده کل «دولت سرمایه داری» به مفهوم قدرت عمومی حاکم، یا دستگاه احاطه کننده کل نظام سرمایه داری است، و نه فقط دیپلمات های اداره کننده ادواری نظام سرمایه داری، می توان به خوبی متوجه شد که چرا توده های تحت ستم و عصیانگر در مقاطعی دقیقاً در همان مسیرهایی قرار می گیرند که دولت سرمایه داری برای آن ها تعیین می کند. علت واضح این امر، نفوذ ضد آگاهی به درون جامعه توسط ایدئولوژی حاکم، به موازات نفوذ آگاهی انقلابی که در قیاس با آن بسیار ضعیف، محدود و نامحسوس است، می باشد. به عبارت ساده تر میزان انتقال ضد آگاهی به درون توده ها نسبت به آگاهی انقلابی به درون توده ها، به مراتب بیشتر و پرنفوذتر است، به این دلیل ساده که همه ابزارهای تولید ذهنی در اختیار قدرت حاکم است.

با این حال چرا تضاد توده های استثمارشونده با استثمار کننده، یک بار برای همیشه به نفع استثمار کنندگان حل نمی شود؟ پاسخ روشن است، به دلیل واضح تداوم بلاانقطاع استثمار فرد از فرد، که خود سبب ساز پراتیک مقابله با آن است. بنابراین همسویی توده ها با دستگاه قدرتمند ایدئولوژی حاکم تنها لحظه ای از جنبش آن ها است و نه همه جنبش آن ها. توده ها به دلیل محروم بودن

از رهبری انقلابی ناچارند با جلو و عقب بردن دست خود به سوی گرما و سرما، خود شخصاً به طور غریزی تجربه کسب کنند.

درست در این جا است که یک نظریه فرعی، و نه چندان دقیق به نام «حافظه تاریخی» مطرح می شود. منطبق با این نظریه گویا یک حافظه تاریخی وجود دارد که در مثال بالا سوختن دست مردم را به آن ها گوشزد می کند تا دوباره به سمت منشأ آن دست نبرند. اشکال این نظریه در این است که با قدرت عظیم «ضد حافظه تاریخی» آشنا نیست و نمی داند حافظه تاریخی، بایگانی تاریخ در اذهان عمومی است که اگر در طول تاریخ از انسجام خودش با پراتیک همان مردم خارج شود، نخواهد توانست به موقع پیوستار تاریخ را به طور منطقی ادامه دهد و به همین دلیل بارها به صورت تراژدی و کمدی تکرار می شود. از این گذشته حافظه تاریخی موضوع ثبت در روند تاریخی است و نه در حافظه تک تک افراد مردم. در نتیجه مردم حتی با وجود دقیق ترین حافظه تاریخی باز در موقع لازم نمی توانند پاسخ مشترک ضروری را به موضوعات دهند، زیرا که حافظه تاریخی هر فرد متمایز با فرد دیگری است.

حافظه تاریخی نمی تواند جایگزین رهبری انقلابی شود، زیرا که خود در بهترین وضع فقط یک تجربه آزمایش شده است و نه راه برنده. حافظه تاریخی در مقیاس تاریخ مبارزه طبقاتی زمانی می تواند به کار گرفته شود که جمع بندی شده، و به صورت «تئوری انقلابی» درآمده باشد. در این صورت دیگر این فقط موضوعی در حافظه نیست، بلکه دستور العمل و نقشه راه است.

اما تئوری انقلابی و جمع بندی آن نیز خودانگیخته و به خودی خود به دست نخواهد آمد. ظرفی لازم است که پراتیک مبارزاتی در قلب جامعه برای ارزیابی و جمع بندی به آن ریخته شود تا به شکل یک تئوری انقلابی مرکزیت پیدا کند و حفظ شود. سپس این تئوری دوباره برای تکامل پراتیک مبارزاتی به درون جامعه بازگردد و به همین دلیل مبارزه را از نقطه ای که قرار دارد، گام هایی به جلوتر تکامل دهد. این ظرف همان سازمان انقلابی برای سازماندهی مبارزات موجود است. در جمع بندی می توان به این نتیجه رسید که بدون ظرف

رهبری کننده مبارزات موجود، ظرفی که به تئوری انقلابی مسلح شده باشد، این ایدئولوژی حاکم است که هدایت جنبش های عمومی را به دست خواهد گرفت.

توده های مردم هیچ ابزار دفاعی در مقابل ایدئولوژی حاکم ندارند و به همین دلیل با انگیزه مبارزه با نظام سرمایه داری یا استبداد وارد مبارزه می شوند، اما به راحتی فریب همین نظام را می خورند و مطیع سیاست های آن می شوند. تنها شانس موجود، سانتریزه کردن آگاهی منبعث از پراتیک روزمره در یک مرکز انقلابی، برای تبدیل و انتقال آن به سطح عمومی جامعه است. بدون این ظرف رهبری کننده، با وجود کسب آگاهی از درون پراتیک روزمره، بلافاصله این آگاهی با ضد آگاهی هر دم افزون از سوی ایدئولوژی حاکم، خنثی می شود. همین ضعف است که عده ای آن را به اشتباه نداشتن «حافظه تاریخی» می نامند. کمبود همین مؤلفه است که حتی عده ای که به آگاهی رسیده اند، قادر به حفظ آن نیستند و دچار عقب گرد می شوند.

بخش مهمی از یک جنبش رادیکال انقلابی به سازماندهی همان جنبش باز می گردد. اگر نتوان در جنبشی ایجاد هسته های سازمانده را مشاهده کرد، به این معنی خواهد بود که کل جنبش در حال دنباله روی از جناح های حاکم است. مثلاً در انتخابات اخیر که گرایش های رفرمیستی آن را جنبشی برای تغییر می نامند، باید این مشخصات به خوبی دیده می شد. این که این «جنبش» چگونه و به دست چه نیرویی رهبری شد؟ اگر پیروزی داشت، مشخصات آن چه بود؟

مهمترین علامت پیروزی در یک جنبش، آن هم با پشتوانه این جمعیت شرکت کننده در انتخابات، چرخش توازن قوا به نفع جمعیت و به زیان حاکمیت می تواند باشد. در صورتی که پایان کمدی انتخابات به آن جا رسید که توازن قوا را به نفع رژیم تثبیت کرد. اگر عده ای از شرکت کنندگان، و فقط عده ای از آن ها، به خصوص طیف رفرمیست خواهان تغییر از بالا، می خواستند و می توانستند از فضای باز شده موقت استفاده کنند و مثلاً در مقابل زندان های شهرهای خود آکسیون های انتخاباتی راه می انداختند، به این معنی که مقصودشان از شرکت در انتخابات آزادی زندانیان سیاسی است، می شد

پذیرفت، دست کم در همین فضای به عمد باز شده موقتی توازن قوا چرخش کرده است. این تردستی سازشکاران است که چنین جرأت هایی را ندارند و چنین فعالیتی نکردند و دست آخر انتخاب روحانی را پیروزی خود، و نه رژیم قلمداد می کنند!

پایان انتخابات فقط نشانگر این بود که توده های علی العموم چه چیزی نمی خواهند. برای رفرمیست های دنباله رو این همان پیروزی محسوب می شود، در حالی که رژیم خود به خوبی می داند که مردم چه چیزی را نمی خواهند و درست به همین دلیل سعی کرد چیزی را که خود می خواهد با مهارت کافی به آن ها تحمیل کند؛ و آن کسب اعتبار از آن چه که خود «حماسه انتخابات» نامید بود.

این انتخابات بار دیگر عدم آمادگی نیروهای بلوک انقلابی برای دخالت گری را به نمایش گذاشت. به جز تنها یک مورد دخالت گرانه که در سطح ارائه یک پیشنهاد بر اساس نظریه «تحریم فعال»، پوسترهای شاهرخ زمانی به شکل نمادین در لابلای فضای تبلیغات انتخاباتی به دیوارهای قسمت هایی از شهر چسبانده شد، حتی یک مورد دخالتگری ملموس در کل اپوزسیون رژیم جمهوری اسلامی مشاهده نشد. هر چه بود اظهار نظر و بیانیه و اطلاعیه از اولترا راست تا اولترا چپ بود که با کلی گویی هایی نظیر «نه تحریم؛ نه انتخابات؛ سرنگونی جمهوری اسلامی» بیان شد که یکسره از بالای سر توده مردم عبور کرد.

هیچکس حق ندارد بیش از آن چه که به این مردم داده است از آن ها توقع داشته باشد. یکسری شعارهای انتزاعی و فاقد پتانسیل دخالتگرانه از سوی اپوزسیون چپ تنها دستاوردی که دارد نشستن به نظاره انتخاب مجدد نماینده ای از رژیم حاکم برای چهار سال آینده است. این انتخابات علاوه بر ضعف اساسی آگاهی در صفوف مردم، بار دیگر بحران موجود در جریانات چپ را نشان داد. بدون فائق آمدن بر بحران رهبری انقلابی، مطلقاً نمی توان به انتظار رشد جنبش های انقلابی بود.

پیروزی روحانی و چشم انداز جنبش کارگری

به گزارش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا)، براساس نتیجه قطعی شمارش آرای یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، حسن روحانی با ۱۸ میلیون و ۶۱۳ هزار و ۳۲۹ رأی از کل آرای مأخوذه در مرحله اول، حائز اکثریت مطلق آراء و به عنوان رئیس‌جمهور منتخب مردم برای ۴ سال آینده، انتخاب شد.

گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، ضمن اعلام مواضع خود طی یک سخنرانی تصویری (و سپس مکتوب) که در تاریخ ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۲ از سوی رفیق مازیار رازی، سخنگوی گرایش، ارائه شد، به نکات زیر اشاره کرد:

«... با توجه به این خصوصیات رژیم - که با دیکتاتوری های نظامی در کشورهای مجاور، یعنی بعضاً رژیم هایی که فروپاشیدند و از بین رفتند، متفاوت است - و با توجه به خصوصیات تحریم های اقتصادی و جدی شدن تهدیدهای نظامی و همین طور سرنگونی قریب الوقوع اسد در سوریه و همچنین از دست رفتن چاوز در ونزوئلا و متحدی بین المللی، رژیم در این دوره به شدت دچار نگرانی و اضطراب شده است و این، ویژگی انتخابات دوره اخیر خواهد بود. بنابراین رژیم یافتن راه هایی را برای سازش و عقب نشینی دنبال خواهد کرد. این عقب نشینی دیگر از سوی گرایش های اصول گرا امکان پذیر نیست. چون اصول گرایان تجربه ای را با غرب داشته اند و غرب دیگر اصولاً این ها را به عنوان کسانی که وارد معامله و مذاکره می شوند، قبول ندارد؛ چرا که هشت سال دوره احمدی نژاد را تجربه کرده است. از سوی دیگر این اصول گرایان به دلیل سیاست هایی که اتخاذ کرده اند - حداقل بخش قابل توجهی از آن ها - تن به مذاکره و معامله نخواهند داد و همچنان تصور می کنند که می توانند خواسته خود را به طرف مقابل، تحمیل و امتیاز کسب کنند. پایه های رژیم، پایه های حزب الهی رژیم، سپاه پاسداران، بسیج و غیره، اگر قرار باشد از رهبران خود اصول گرایان کسانی را برای معامله و سازش با غرب انتخاب کنند، دچار مخاطره و شکاف درونی خواهند شد، یعنی امکان دارد پایه های اجتماعی خود را از دست بدهند. به همین جهت برای این

معامله و سازش، که الآن زیر فشار مجبورند وارد این دوره شوند، نمی توانند از طریق اصول گرایان و نمایندگان آن ها، این تبانی را سازمان دهند. از سوی دیگر، از طریق اصلاح طلبان هم قادر نخواهند بود چنین کنند. چون اصلاح طلبان اولاً اعتبار سیاسی خود را در سطح ملی و بین المللی از دست داده اند و به هر حال دیگر شخصیت هایی نیستند که از نقطه نظر امپریالیزم قابل اعتماد برای مذاکره باشند و از سوی دیگر این قدر در گذشته تبلیغات سوء از سوی حکومت وقت علیه اصلاح طلب ها صورت گرفته به عنوان فتنه گران انتخابات ۴ سال پیش - و این قدر با اعمال فشار آن ها را به کنار رانده اند (مانند حصر خانگی موسوی و کروبی) که واضح است دیگر قادر نخواهند بود از طریق اصلاح طلبان (خاتمی، کروبی، موسوی و دار دسته آن ها)، این سازش و معامله را انجام دهند. بنابراین رژیم - وقتی صحبت از رژیم می کنیم، مقصودمان سران رژیم، سران هیئت حاکم و مشخصاً خامنه ای و مداری است که دور او شکل گرفته - باید به دنبال مهره دیگری باشد، مهره ای که بتواند سازش را با امپریالیزم عملی کند، مورد تأیید امپریالیزم هم باشد و همین طور بتواند بخش عمده ای از اصلاح طلب ها و همین طور اصول گرایان را به سوی خود جلب کند.... مسأله ای که مطرح می شود این است که در این انتخابات، چه رفسنجانی انتخاب شود و چه نشود (چون از نقطه نظر جنبش کارگری، فعالین کارگری و مارکسیست های انقلابی در داخل ایران تفاوت زیادی از نظر ماهوی میان آن ها وجود ندارد؛ این ها اصولاً یک رژیم بورژوازی ویژه اسلامی هستند و در واقع هیچ کدام از مسائل اولیه دموکراتیک و مسائل کارگری جامعه بدون سرنگونی «کامل» این رژیم که شامل تمام جناح بندی هایشان خواهد شد، حل نخواهد گردید)، روزه هایی با تحولات بعدی باز خواهد شد و این روزه ها باید مورد استفاده قرار بگیرد تا امر تدارک سرنگونی این رژیم سرمایه داری با سهولت بیشتری صورت بگیرد.... اگر رفسنجانی رئیس جمهور ایران بشود، خوب واضح است که یک سلسله تحولات نوینی نیز در زمینه ارتباطات بین المللی و تحولاتی در جنبش کارگری رخ خواهد داد. به این مفهوم که سرو کله ILO (سازمان جهانی کار) مجدداً پیدا خواهد شد، ارتباطات با غرب نزدیکتر خواهد شد، همچنین امکان تأسیس اتحادیه

تحریم فعال «انتخابات» در ایران با حمایت سمبلیک از شاهرخ زمانی



توضیح: متن پیش رو و ترجمه انگلیسی آن، اساساً جهت آشنایی رفقای غیرایرانی درگیر در پروژه «احیای مارکسیستی» (ترکیه، انگلستان، آلمان و فرانسه) با مسأله انتخابات، موضع مارکسیست های انقلابی در قبال آن و همچنین تاکتیک تحریم فعال تهیه شده و بر روی سایت «احیای مارکسیستی» قرار گرفته است.

برای مارکسیست های انقلابی، تحریم «انتخابات» جمهوری اسلامی ایران، یک سیاست و اصل بنیادی است. پروژه غیردمکراتیک و شیادانه «انتخابات»، که باید آن را «انتصابات» نامید، مراحل مختلفی دارد. نخست، پیش از آن که فرصتی به رأی دهندگان داده شود تا رأی خود را در این «سیاه بازی انتخاباتی» به صندوق بیاندازند، شورای نگهبان همه را به جز تنها ۸ نفر رد صلاحیت کرد! یعنی از ۸۶۸ نفری که به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری ثبت نام کرده بودند، ۶۷۸ نفر، از جمله تمامی خانم ها، حذف شدند.

بنابراین این پرسش پیش می آید که شورای نگهبان چه نهادی است و چگونه و برچه اساس می تواند به چنین کاری دست بزند؟ شورای نگهبان، به عنوان یک نهاد

های کارگری در چارچوب نظام سرمایه داری-امپریالیستی و ایجاد شبکه های مرتبط با دولت (اتحادیه های کارگری زرد)، در دوره آتی به وجود خواهد آمد (یعنی زمانی که روابط در دوره آتی پس از انتخاب رئیس جمهور جدید، رفسنجانی، «حسنة» شود و تحولات روند جدیدی به خود بگیرد). در آن زمان واضح است که مارکسیست های انقلابی باید ارزیابی کنند که به چه نوع دخالت هایی در این تشکل هایی که از طریق ILO در ایران در این دوره نوین به وجود خواهند آمد، انجام دهند؛ واضح است که ساختن حزب پیشتر کارگری هم مرتبط خواهد شد به این وضعیت نوین، و شکل سازماندهی آن در قیاس با گذشته تفاوت هایی پیدا خواهد کرد، شکل هایی جدیدی به خود خواهد گرفت که البته بحث در این مورد به همان دوره آتی موکول خواهد شد و از اکنون نمی توان برنامه ریزی دقیقی در مورد آن داشت...»

گرچه در این مصاحبه از رفسنجانی نام برده شد، اما با توجه به حمایتی که رفسنجانی و خاتمی (و سایر اصلاح طلبان) از حسن روحانی به عمل آوردند، تفاوت چندانی برای پیشبرد چرخش برای حفظ نظام، میان این دو فرد نمی باشد.

از این رو، برای بحث در مورد چشم انداز جنبش کارگری در دوره پس از انتخابات ریاست جمهوری، مطالعه **مطلب** «درباره انتخابات ریاست جمهوری ۹۲» را به رفقا و دوستان میلیتانت توصیه می کنیم.

شورای دبیری گرایش مارکسیست های انقلابی ایران

۲۵ خرداد ۱۳۹۲

کند. به همین دلیل است که مارکسیست های انقلابی خواهان **تحریم فعال** «انتخابات» هستند.



مادام که رهبران و نمایندگان کارگری نتوانند در انتخابات رژیم شرکت کنند، باید از طریق افشاکاری و علنی کردن وضعیت وخیم و حادثه زندانیان مبارزه طبقاتی پرولتاریا، به تحریم دست زد. امسال ما مشغول آگاهی رسانی نسبت به وضعیت حادثه شاهرخ زمانی و رضا شهابی، و فراخوان به همبستگی با آن ها هستیم. این ها دو فعال کارگری هستند که همانند دیگر نمایندگان حقیقی طبقه کارگر، در زمان برگزاری انتخابات (یعنی ۱۴ ژوئن- ۲۴ خرداد) در زندان خواهند بود.



۱۲ ژوئن ۲۰۱۳ (مطابق با ۲۲ خرداد ۱۳۹۲)

کمیته احیای مارکسیستی

* تاکنون دو کاندید از این مسابقه کنار کشیده اند.

۱۲ نفره که از شش روحانی رده بالا و شش حقوق دان اسلامی تشکیل شده، از سوی رهبر (درحال حاضر شخص خامنه ای) انتخاب می شود. این نهاد بالاتر از «مجلس» رژیم می ایستد، و می تواند قوانین مصوب مجلس را چنانچه خلاف موازین شرع اسلام یا خلاف قانون اساسی کشور باشد، رد کند. اساساً این نهاد از سوی رهبری انتخاب می شود تا حفظ، پیشبرد و اجرایی شدن قانون اساسی ارتجاعی و قرون وسطایی کشور، یعنی بنیان «قانونی» و ایدئولوژیک نظام ولایت فقیه را تضمین کند. ولایت فقیه در واقع شکل ویژه ای از استبداد بورژوازی است که پشت وپشت ویتترین «جمهوری» قرار گرفته است.

دوم؛ آن ۸ کاندید باقی مانده* نیز همگی حامیان وفادار و متعهد نظام ولایت فقیه هستند، یعنی کسانی که سال ها مشغول خدمت به رژیم بوده اند؛ مانند محسن رضایی که فرمانده پیشین سپاه پاسداران است. به همین ترتیب، همه آن ها بلااستثنا به مدت چند دهه در سرکوب جنبش مستقل کارگری، اعتراضات زنان، دانشجویان، اقلیت های قومی و نظایر این ها، دست داشته اند.

سوم، مواردی همچون تقلب در آراء، ارباب، خشونت و معاملات پشت پرده و غیره، به طور سیستماتیک اعمال می گردند. به طور کلی هر روشی که بتواند نتیجه دلخواه رهبری را به بار بیاورد، «عادلانه و مناسب» محسوب می شود.



بنابراین توده های مردم و به ویژه تمامی کارگران، باید این به اصطلاح «انتخابات» را تحریم کنند. اما تحریمی که غیرفعال باشد- یعنی فراخوان به توده ها برای نشستن در خانه- دستان رژیم را باز می گذارد تا این «انتخابات» را به عنوان مصداق مشروعیت و محبوبیت خود اعلام

ضرورت تحریم فعال انتخابات

برای مارکسیست های انقلابی، «تحریم» انتخابات تحت حکومت جمهوری اسلامی موضوعی است مفروض؛ در شرایط دمکراتیک جامعه بورژوازی، مشروط بر این که جامعه در وضعیت اعتدالی انقلابی قرار نداشته نباشد، می توان در انتخابات پارلمانی، با حضور نمایندگان کارگران و کمونیست ها، برای به دست گرفتن تریبون علیه خود نظام سرمایه داری شرکت جست، اما تحریم انتخابات، به خصوص برای ساختن دولت سرمایه داری، در هر شرایطی، اعم از دمکراتیک یا دیکتاتوری، یک اصل مفروض است. آن وقت است که هر عملی در ارتباط با این تحریم و اثرگذار کردن آن در درون جامعه، می تواند عنوان «تاکتیک» به خود بگیرد. والا دفاع از یک جناح بورژوازی در مقابل سایر جناح ها و گرایش های موجود در طبقه حاکمه با اتکا به خوارها توجیه و «تحلیل»، اقدامی است که بخش اعظم جامعه هم به دلیل سطح فعلی آگاهی خود، به خصوص به دلیل آگاهی وارونه ای که هر روز به آن ها تزریق می شود، و نبود یک آلترناتیو نیرومند، انجام می دهد؛ و درست به همین دلیل، نه فقط «تاکتیک» محسوب نمی شود، بلکه دست آخر رؤیای خود بورژوازی را تحقق می بخشد. اما باید به یاد داشت که تحریم «غیر فعال» - یعنی گوشه گیری، خانه نشینی و بی اعتنایی به سیر رویدادها - درست نقطه مقابل مشارکت «فعال»، و به یک اندازه بی تأثیر است. یکی از بهترین تاکتیک های انقلابی در قبال مسأله انتخابات، می تواند «تحریم فعال» باشد. یعنی استفاده از فضای سیاسی و برخی «آزادی» های موقتی و نیمبند جامعه تا پیش از برگزاری «انتخابات»، برای افشای رژیم. در این جاست که می توان به شکل تاکتیکی، «شرکت» در انتخابات را پذیرفت، ولی «پیش شرط» آزادی تمامی زندانیان سیاسی و به ویژه رهبران کارگری را به عنوان نمایندگان حقیقی طبقه کارگر، برجسته نمود، و این همان تاکتیک تحریم فعال است.

۲۱ خرداد ۱۳۹۲

میلیتانت

انتخابات و وظایف مارکسیست های انقلابی

آرام نوبخت - سارا قاضی

مارکسیست های انقلابی قویاً بر این اعتقادند که می توان و باید با تحلیل مشخص از شرایط مشخص ابزارها و تاکتیک های مبارزاتی مشخصی را برای دست یافتن به هدف اصلی، یعنی خودسازماندهی طبقه کارگر به منظور تدارک انقلاب و تسخیر قدرت سیاسی، آن هم در وضعیتی که به لحاظ عینی هیچ زمانی تا به این حد آماده نبوده است، اتخاذ کرد. به بیان دیگر، وظایف اصلی با در نظر داشتن این چشم انداز اصلی معنا پیدا می کند و در هر حال ثابت است؛ ولی شکل و نحوه انجام آن - یعنی نحوه فعالیت و دخالتگری، سازماندهی و غیره - بسته به شرایط عینی پیش رو، و تماماً در راستای هدف اصلی، تعیین می شود. دقیقاً به همین دلیل است که تحلیل دوره انتخابات ریاست جمهوری رژیم (به عنوان یک مقطع معین و کوتاه مدت) و پیامدها و نتایجی که بلاواسطه برای دستکم چهار سال به دنبال آن می آید (البته اگر رژیم تا آن زمان سرنگون نشده باشد!)، برای نیروهای مارکسیست امری بی ارتباط یا غیرمهم محسوب نمی شود. از همین جا نتیجه می شود که ما نه فقط باید موضع مشخصی نسبت به انتخابات داشته باشیم، بلکه باید برای سناریوهای مختلفی که از پی نتیجه قطعی انتخابات بیرون می آید نیز آماده باشیم.

برای ارزیابی انتخابات ریاست جمهوری سال جاری، و تعیین دخالتگری های ممکن مارکسیست ها، ما ناگزیر می باید از یک سو بحران بورژوازی (چه از جهت داخلی و چه به خصوص خارجی) را در نظر داشته باشیم و از سوی دیگر بحران خود جنبش کارگری و جنبش چپ را؛ این بحران ها خصوصیات و ویژگی های جدیدی به انتخابات پیش رو و دوره متعاقبش می بخشند که آن را نسبت به انتخابات ریاست جمهوری در تقریباً سه دهه گذشته متمایز می کند.

بحران درونی بورژوازی و ریشه های تاریخی آن از
ابتدا تاکنون

آن چه امروز به وضوح دیده می شود، بحران و اختلافات درونی خود رژیم است که پس از حذف جناح

اصلاح طلب از حلقه قدرت (مثلاً در حوادث پس از انتخابات سال ۸۸)، اکنون خود جناح اقتدارگر (اصولگرا) را هم عملاً به دو طیف اصلی و رو در رو تقسیم کرده است که نمود آن در درگیری‌ها و خط و نشان کشیدن‌های «احمدی نژاد» و «خامنه‌ای» به عنوان نمایندگان این دو طیف، تا پیش از شروع انتخابات و همین‌طور رد صلاحیت «مشائی» و عناصر «حامی دولت» و به علاوه تشکیل دو پرونده قضایی برای رئیس‌جمهور (به دلیل همراهی مشائی در ثبت نام کاندیداها و هزینه‌های سفر خانوادگی به نیویورک) می‌توان دید.

اگرچه اختلافات در درون جناح «اصولگرایان» نسبت به گذشته تازگی دارد، اما در درون «رژیم» به هیچ وجه پدیده تازه‌ای نیست. شاید تا به حال، به خصوص پس از تثبیت جمهوری اسلامی، درگیری‌های درونی حاکمیت تا به این اندازه شدید و علنی نبوده باشد؛ درگیری‌های این دوره اما به حدی جدیست، که جناح‌های حاکمیت دیگر تلاش چندانی برای پنهان نمودن آن نمی‌کنند.

رژیم سرمایه‌داری ایران از ابتدا دارای تناقضی اساسی در درون خود بوده و تا امروز این تناقض حل نگشته است. تناقض اساسی این رژیم از ذات خود آن سرچشمه می‌گیرد. «جمهوری اسلامی» هرگز یک نظام سرمایه‌داری متعارف، مشابه با آن چه در کشورهای سرمایه‌داری غربی مشاهده می‌کنیم، نبوده است. رژیم نظامی-سلطنتی شاه، در واقع جای خود را به یک فرماسیون متناقض داد که در درون خود دو گرایش اصلی را، با دو رویکرد کاملاً متمایز نسبت به سیاست اقتصادی و روابط بین‌المللی جای می‌داد. جالب است که منطق هر دو گرایش «متعارض»، در تحلیل نهایی سرمایه‌داری محض است (ولو این که با قرار گرفتن در پشت «اقتصاد اسلامی» یا انتقاد به «سرمایه‌داری» آن را تقبیح کنند). با این وجود، جناح موسوم به «اصولگرا» (یا «اقتدارگرا») سنتاً در سطح سیاسی اختلافات و منازعاتی با غرب داشته است، در حالی که جناح «اصلاح طلب» شدیداً خواستار آن بوده که جمهوری اسلامی خود را با معیارهای نظام‌های سرمایه‌داری غربی همسو کند و تا حد امکان این «منازعات» را کاهش دهد.

این تناقض و دوگانگی بر اساس وضعیت عینی و ذات متناقض رژیم سرمایه‌داری-اسلامی همواره ظاهر گشته است. برای نمونه از روزهای نخستین انقلاب، نمایندگی گرایش اول را خمینی-بهشتی بر عهده گرفتند، و نمایندگی جناح «معتدل» و متعارف با عرف‌های بین‌المللی را بازرگان-یزدی. همواره بخشی از سرمایه‌داری برای حفظ منافع درازمدت نظام اسلامی راهی جز توسل به غرب و نظام امپریالیستی نمی‌یافت. منطق سرمایه‌داری جهانی همواره این تناقض را در ایران در طی بیش از سه دهه به شکل عریانی به نمایش گذاشته است. در پیش‌آوردی نظیر رفسنجانی، خاتمی، موسوی و غیره که خود زمانی از سران جناح اصول‌گرا (یا اقتدارگرا) بوده‌اند، برای حفظ بقای رژیم، به سیاست‌های «اصلاح طلبانه» روی آوردند. به بیان دیگر، تمامی اصلاح‌طلبان فعلی در ایران، زمانی خود از بدنه قدرت و اصولگرایان صاحب‌منصب بوده‌اند، که امروز راه ادامه حیات رژیم (و نتیجتاً بقای خود) را در ایجاد تغییرات در ساختار اقتصادی می‌بینند، و برای نیل به آن، مجبور به حمایت از برخی آزادی‌های نیم‌بند بورژوازی نیز هستند. همان‌طور که مختصراً اشاره شد، این دو گرایش از روز نخست در دل رژیم وجود داشته، منتها شرایط عینی، متناوباً به نفع یکی و به ضرر دیگری تغییر می‌کرده است.

* دوره خمینی و ریاست جمهوری خامنه‌ای

دهه اول انقلاب، سال‌های ۱۳۵۸ تا ۶۸، به عنوان دوره حضور خمینی و همچنین ریاست جمهوری خامنه‌ای از مهرماه ۶۰ تا پایان آن، شاهد افت فرایند انباشت سرمایه و رکود اقتصادی بود. طی این دوره درآمد سرانه ملی واقعی، ۵۸ درصد و سرانه تولید ناخالص واقعی غیرنفتی، ۳۲ درصد کاهش یافت. کاهش درآمدهای نفتی بین ۱۳۶۵ و ۱۳۶۷ به دلیل اشباع بازار جهانی نفت و ویرانی تأسیسات نفتی ایران در جنگ با عراق، دولت را برای تداوم سیاست‌های اقتصادی عاجل خود در تنگنای شدید قرار داده بود. به علاوه دولت دیگر نمی‌توانست پاسخگوی نیازهای جمعیتی که طی این یک دهه از ۳۸ به ۵۳ میلیون نفر (۴۰ درصد) افزایش یافته بود و همین‌طور پرداخت مخارج سنگین جنگ با عراق، باشد. در این اوضاع و احوال بود که در تاریخ ۲۷ تیرماه ۱۳۶۷،

خمینی قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل را برای پایان دادن به جنگ میان ایران و عراق پذیرفت. طی این دوره، فساد و رانت خواری به درجه ای بالا رسیده و کمبود ارز خارجی و کمبودهای بازار، فرصت‌هایی را برای فریب شدن و افزایش موقعیت انحصاری شبکه‌ها و بنیادها به وجود آورده بود. بنیاد مستضعفان به تنهایی صاحب ۴۰۰ شرکت با توان انحصاری در تولید بسیاری از کالاهای اساسی (لاستیک ماشین، روغن موتور، ظروف شیشه‌ای، الیاف، شکر، پارچه، لبنیات و غیره) بود، و بزرگ‌ترین بساز و بفروش شرکت ساختمانی هم محسوب می‌شد. بنیاد مستضعفان با حدود ۱۲ میلیارد دلار دارایی، به بزرگ‌ترین واحد اقتصادی در خاورمیانه مبدل گشته بود. لایه‌ای از بورژوازی خرد و تحقیر شده که از هرج و مرج انقلاب جان به در برده بود، حریف شرکت‌های دولتی، بنیادها (این منابع اصلی رانت خواری انحصاری و «انباشت اولیه» برای اقلیتی بسیار کوچک)، یا حتی تجاری که ارتباط نزدیکی با رژیم داشتند، نبود. این بخش از بورژوازی، با درک این که در روند عادی سازی وضع اقتصادی امید برای نوسازی و رشد آن وجود ندارد، مبارزه‌اش را به میدان سیاست کشاند و پرچم لیبرالیسم اقتصادی را بلند کرد و به همین دلیل خواستار خصوصی سازی صنایع و مقررات زدایی از بازار، برای کوتاه کردن دست رقیب از حیطة اقتصادی-سیاسی، شد.

* قدرت‌گیری جناح لیبرال بورژوازی

دو تحول همزمان دیگر به پیشبرد هدف لیبرالیسم اقتصادی کمک کرد؛ اول، دلسردی مردم از وعده‌ها و شعارهای همیشگی مقامات، و تنزل سطح زندگی آن‌ها؛ و دوم، بحران حاد ارز خارجی و کمبود مژمن آن در سطح سرمایه‌گذاری داخلی. به همین جهت دولت به اجبار با فاصله گرفتن از شعارهای اصلی انقلاب، طی سال‌های ۱۳۶۶ تا ۱۳۶۸ وام گرفتن از خارج را آغاز کرد. البته این کار مخفیانه صورت گرفت، زیرا افزایش گرفتن وام به نارضایتی از جنگ اضافه می‌کرد. با وجود آن که هنوز برخی عناصر روحانی «تندرو»، جناح «اقتدارگرا»، در مقابل سرمایه‌گذاری خارجی و از سرگیری ارتباط با غرب جان سختی می‌کردند، ولی الزامات بازسازی اقتصادی دیگر جایی برای چنین

شعارهایی باقی نگذاشته بود. این گونه بود که رفسنجانی در یکی از خطبه‌های نماز جمعه اعلام کرد که سرمایه خارجی ذاتاً شر نیست و می‌تواند در طرح‌های تولیدی به نفع جامعه به کار رود (کیهان هوایی، ۲۸ دی ۱۳۶۸).

یکی از پیامدهای مهم تلاش برای تأمین مالی از خارج، این بود که دولت مجبور بود برای جلب سرمایه خارجی، پایبندی خود را به بازسازی نهادهای بازار و تشویق اقتصاد بازار آزاد نشان دهد. پیگیری این حرکت، خود را به شکل نمادین در استقبال جمهوری اسلامی از هیئت اعزامی صندوق بین‌المللی پول- بانک جهانی در تهران (۱۳۶۹) نشان داد، باید در نظر داشت که این نخستین هیئت اعزامی این دو نهاد مالی امپریالیستی به ایران بعد از انقلاب بهمن ۵۷ بود.

حمله عراق به کویت و اشغال آن در سال ۶۹، و در پی آن جنگ خلیج فارس، بی‌تردید موهبتی برای دولت اسلامی بود؛ چرا که قطع تولید و صادرات نفت عراق و کویت باعث افزایش قیمت نفت در بازار جهانی شد و از این رو درست هنگامی که دولت ایران نیازی جدی به ارزی خارجی برای اجرای برنامه بازسازی و خارج کردن اقتصاد از رکود حاد داشت، این درآمدها به کمک او آمد.

سیاست لیبرالیسم اقتصادی ایران شامل تک‌نرخ کردن ارز و اتخاذ نظام نرخ ارز شناور، خصوصی سازی شرکت‌های دولتی، حذف کنترل قیمت‌ها، و سوبسیدها بود. دولت «سازندگی»، آزادسازی گام به گام بازار ارز خارجی را در سال ۶۹ آغاز نمود (هرچند به دلیل تبعات تورمی و متعقبات فشارهای مردم، بانک مرکزی در سال ۱۳۷۳ کنترل مجدد بر بازار ارز خارجی را مجدداً از سر گرفت). در ۱۳۷۰ هیئت دولت مصوبه‌ای را صادر کرد و تصمیم دولت را برای خصوصی سازی حدود ۴۰۰ شرکت دولتی اعلام کرد. در این اثنا دولت دست از کنترل قیمت بخش اعظم کالاهای تولیدی بخش خصوصی برداشت.

با کاهش سطح زندگی عموم مردم، مخالفت با سیاست‌های لیبرالیسم اقتصادی بالا گرفت و دولت از ترس

مخالفت گسترده مردم عقب نشینی کرد. به دنبال این عقب نشینی، استراتژی «زیگ زاگ» دولت برای تداوم سیاست لیبرالیزم اقتصادی آغاز شد. یعنی دولت هر جا که می توانست عمدتاً در حوزه هایی که جلب توجه نمی کرد، فشار می آورد و هر وقت نارضایتی عمومی زیاد می شد، کوتاه می آمد. آن گاه که شورش ها و تظاهرات در مخالفت با سیاست های حکومت (برای نمونه در مشهد، قزوین، اراک، اکبرآباد و اسلامشهر) به عوامل چانه زنی سیاسی تبدیل شد، پارامتر «رضایت عمومی» اهمیت بیشتری در معادله ثبات سیاسی پیدا کرد.

ولی هنوز پس از هفت سال دنبال کردن سیاست خصوصی سازی، در سال ۷۵، دولت (و بنیادها) همچنان بازیگر اصلی در عرصه اقتصادی بودند، یعنی هنوز توازن قوا به نفع گرایش اقتدارگرای بورژوازی در برابر جناح لیبرال بود. در نخستین دهه لیبرالیزم اقتصادی، اقتصاد ایران همراه با (و بهره مند از) افزایش درآمدهای نفتی، رشد کرد. این امر و فضای بازتر سیاسی برای بخش خصوصی، فرایند انباشت سرمایه داری را تسهیل کرد.

* تداوم و افول جناح بورژوا-لیبرال

پیشبرد سیاست لیبرالیزم اقتصادی مستلزم فراهم آوردن امنیت و امکانات سود بالا برای سرمایه است. در نتیجه دولت باید ضمن انجام نسخه های صندوق بین المللی پول و بانک جهانی، قواعد بازار را طوری تنظیم می کرد که مشوق انباشت سرمایه باشد و برای این منظور محدودیت های قانونی در مورد حوزه فعالیت بخش خصوصی (مانند اصل ۴۴ قانون اساسی) و یا برخی مواد قانون کار مصوب سال ۶۹ را حذف کند. به علاوه این جناح از بورژوازی باید با حضور بنیادها و دولت ها همچنان به مقابله برمی خاست. به علاوه، جمهوری اسلامی پس از دو دهه سرکوب فرهنگی، از وادار کردن مردم به پذیرش هنجارهای اسلامی سنتی اش ناموفق بود. در چنین بستری بود که محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۷۶ و با اتکا به مطالبات عمومی وسیع خرده بورژوازی جدید به پیروزی رسید. با این حال خاتمی با اتحاد دو جناح متضاد درون حاکمیت، یعنی با ائتلاف لیبرال های مشوق لیبرالیزم اقتصادی و بقایای

هسته مرکزی گرایش های اقتدارگرا و وابسته به انحصارات دولتی، قدم به خط مقدم مبارزه برای پیشبرد سیاست لیبرالیزم اقتصادی گذاشت. خاتمی مجبور بود که مسیر توسعه اقتصادی دولت را معین کند. چرا که کاهش شدید قیمت نفت در سال ۷۷ به مسأله اقتصادی فوریت می داد. یک سال از انتخاب شدن خاتمی گذشت تا او برنامه اقتصادی اش را مشخص کند. برنامه او ملغمه ای بود از دیدگاه های دو جناح حامی وی. اما بازار جهانی نفت به گونه ای معجزه آسا به نجات خاتمی آمد. در سال ۱۳۷۸، قیمت جهانی نفت و درآمدهای نفتی ایران رو به افزایش گذاشت. درآمدهای نفتی ایران تقریباً دو برابر شد و این افزایش درآمدهای نفتی، فشار اقتصادی را بر خاتمی کاهش داد و استراتژی زیگ زاگی لیبرالیزم اقتصادی، در میان کشمکش «اصلاح طلبان فرهنگی» طرفدار خاتمی و «سنت گرایان فرهنگی» مخالف او ادامه یافت. در این اثنا کشاکش پنهانی میان طرفداران بازار آزاد و جناح های دولت گرای جمهوری اسلامی ادامه داشت. با این حال خاتمی و حامیان اصلاح طلب نه در مبارزه با جناح دیگر بورژوازی برای پیشبرد لیبرالیزم اقتصادی موفق بودند و نه در عمل به وعده های دمکراتیک خود.

* قدرت گیری مجدد و سپس دوپاره شدن جناح اقتدارگرا

از درون چنین شرایطی بود که احمدی نژاد، با فراخوان نیروهای «بسیجی» و سپاه پاسداران، با تکیه بر شعارها و برنامه ای برای جلب آنانی که در جریان پیشبرد لیبرالیزم اقتصادی متضرر شده بودند، و با حمایت ضمنی و بعدها مستقیم خامنه ای، بر سر قدرت آمد. رقیب او در دور دوم نخستین انتخابات ریاست جمهوری، هاشمی رفسنجانی بود. نزدیکی احمدی نژاد به بنیادها و قدرت های انحصاری دولت، باری دیگر بخش هایی از بورژوازی و سرمایه داری (جناح بورژوا-لیبرال) را به وحشت انداخت، در حالی که بیکاران، خانواده های کم-درآمد، فقرا و خرده بورژوازی سنتی که طی دوره های «سازندگی» و «اصلاحات» تنزل کرده بودند، از فرط ناامیدی به شعارهای احمدی نژاد چشم امید دوختند.

احمدی نژاد اما از یک سو قدرت را به همان جناحی از بورژوازی برگرداند که در دوره های لیبرالیزم اقتصادی

سعی در حذفشان بود، و از سوی دیگر تمامی برنامه های ناتمامی را که دولت های سازندگی و اصلاحات به دلیل ترس از واکنش طبقه کارگر از انجامشان سر باز می زدند، با مشت آهنین به انجام رساند (اعمال مالیات بر ارزش افزوده، حذف تدریجی سوبسیدها، افزایش بهای کالاها و خدمات عمومی، خصوصی سازی- همچون گذشته به معنای سپردن امور اقتصادی به جناح مدافع خود- دور زدن اصل ۴۴ قانون اساسی، ادامه تغییر قانون کار، سرکوب اعتراضات کارگران، معلمان و نظایر این ها).

«احمدی نژاد» به عنوان نماینده جناح خاصی از بورژوازی نیز ضمن حفظ همان شعارهای اولیه به انجام برنامه های ناتمام لیبرالیزم اقتصادی پرداخت، منتها تحت فشار و نارضاقتی اقتصادی بخش اعظم بورژوازی (در کلیت آن) به این نتیجه رسید که باید در عمل از شعارهای آتشین خود فاصله بگیرد و باب مذاکره با امپریالیزم غرب را باز کند و در یک کلام خود «اصلاح طلب» شود! صحبت های جنجالی اسفندیار رحیم مشائی از دوستی ملت ایران با اسرائیل و آمریکا ر که با واکنش مستقیم خامنه ای رو به رو شد، باید در این چارچوب نگاه کرد؛ این درحالی بود که تا پیش از این از «نفی هولوکاست» و «محو اسرائیل» دم زده می شد. به این ترتیب آن سنت های فرهنگی اسلامی که طی دو دهه نخست انقلاب به شدیدترین شکل ممکن به جامعه تحمیل می شد و به ظاهر در دور نخست دولت احمدی نژاد احیا گشته بود، ناگهان جایگزین «مکتب ایرانی» و «فرهنگ باستانی» به عنوانی یک ایدئولوژی برای جذب بخش بیشتری از اعتراضات جامعه به سوی خود شد.

بحران حاد بین المللی کنونی بورژوازی

رژیم از نقطه نظر بین المللی نیز در تنگنای شدیدی قرار گرفته و همین موضوع ویژگی خاصی به انتخابات پیش رو بخشیده است. همان طور که از سیر حرکت بورژوازی ایران می توان فهمید، مسأله نفت و درآمدهای نفتی همواره یکی از پایه های بقای این رژیم بوده که در بزنگاه های تاریخی به نجات آن و خروج موقتی از بحران اقتصادی یا تخفیف آن انجامیده است. دور جدید تحریم ها با محوریت بانک مرکزی و صنایع نفتی-

پتروشیمی جمهوری اسلامی از سوی اتحادیه اروپا و متحدین آن، تا پیش از انتخابات صدمات زیادی به رژیم زده بود. در تاریخ سوم خرداد، یعنی پس از اعلام اسامی نامزدهای تأیید صلاحیت شده از سوی شورای نگهبان، وندی شرمین، معاون سیاسی وزارت امور خارجه آمریکا در سفر به دهلی از همکاری دولت هند در اعمال تحریم های ایالات متحده علیه ایران قدردانی کرد. به علاوه آمریکا معافیت هایی را برای خریداران عمده نفت خام ایران در ازای کاهش وارداتشان از این کشور در نظر گرفته است که به صورت دوره ای تمدید می شوند.

امپریالیزم و رژیم ایران تا به الان بی وقفه درگیر یک جنگ سرد با یک دیگر بوده اند و رژیم نیز هر بار واکنش هایی نشان داده است: برگزاری مانور ده روزه در تنگه هرمز (رزمایش مدافعان ولایت ۹۰)، حمله به سفارت بریتانیا (و متعاقباً عذرخواهی رسمی از آن)، اعلام تصرف هواپیمای جاسوسی آر کیو ۱۷۰ آمریکا در ایران و غیره.

اما تحریم ها و تهدیدهای اقتصادی و نظامی تاکنونی، به طور مشخص نتوانستند رژیم را وادار به یک معامله و اتخاذ سیاست نوین بکنند، اما امروز این تهدیدها بیش از پیش شدت یافته و رژیم در جستجوی یافتن راه حلی است.

مضاف بر این، امپریالیزم با استفاده از اعتراضات و خیزش هایی که در منطقه خاورمیانه رخ داد، آغاز به تغییر نقشه ژئوپلیتیک منطقه به نفع خود نموده است. پس از دخالتگری در مصر، و واژگون ساختن قذافی در لیبی، مدت هاست که پروژه حمایت از ارتش آزاد سوریه و تلاش برای روی کار آوردن یک رژیم تا مغرب استخوان وابسته به امپریالیزم به جای بشار اسد (مهم ترین متحد استراتژیک رژیم در منطقه) آغاز شده است. به ویژه شاهدیم که روسیه نیز تاحدودی پشت اسد را خالی کرده است و این امر بدون مذاکرات و معامله پشت پرده این کشور با ایالات متحده ناممکن بوده. آمریکا پس از حادثه بمب گذاری بوستن، عملاً چراغ سبز را به روسیه برای سرکوب اسلامگرایان تندروی چین به بهانه مبارزه با تروریزم داده است، و در عوض روسیه نیز پذیرفته که در مقابل و به ازای دریافت احتمالاً امتیازاتی دیگر، همچون سابق در امور سوریه دخالت نکند.

بالا گرفتن جنگ و در کنار آن کوشش های ادامه دار ایالات متحده و قدرت های بزرگ اروپا در مسلح کردن شورشیان سوریه، ریسک گسترش جنگ به سراسر منطقه را افزایش داده است. لبنان که دالان انتقال سلاح به نیروهای اپوزیسیون سنی مورد حمایت ایالات متحده در داخل سوریه بود، امروز خود صحنه نمایش جنگ بوده است.

هفته گذشته، «علوی» ها به همراه متحد خود بشار اسد به زدو خورد با اپوزیسیون سنی در شهر «طرابلس» لبنان پرداختند که در نتیجه آن، دست کم ۲۳ نفر کشته و ۱۷۰ نفر زخمی شدند. «دیلی استار» لبنان یکشنبه شب ۲۶ مه (۵ خرداد) گزارش داد که برخوردها تا به امروز، یعنی به مدت هشت روز متوالی قرار است ادامه داشته باشد. جنگ به میزان قابل ملاحظه ای تا پایتخت لبنان، بیروت هم کشیده شده است. روز یکشنبه، چند بمب به محل های تحت کنترل حزب الله، از جمله مراکز مسکونی و غیره اصابت کرد که حداقل سه نفر مجروح برجای گذاشت. یکی از شورشیان سوری به نام «عمار الوالی» گفت که این بمب ها به تلافی حمایت حزب الله از اسد انداخته شد. او گفت که «این تنها اعلام خطر بود» و ضمن تهدید به این که «در روزهای بعد این حملات بیشتر خواهد شد» گفت «این هشدار است به حزب الله و حکومت لبنان تا دست های حزب الله را از سوریه کوتاه کند».

«حسن نصرالله»، رهبر حزب الله، شنبه شب اعلام کرد که جنبش او از حمایت اسد دست نخواهد کشید: «ما تا به آخر ادامه خواهیم داد. ما مسئولیت، تمام قربانی های این راه و عاقبت موضعی را که گرفته ایم، می پذیریم».

جنگ در لبنان، نشانگر واکنش انفجارآمیز سیاست های آمریکا است که برای پیشبرد مقاصد استراتژیکی خود، به اختلافات فرقه ای دامن می زند. واشنگتن پست نیز هفته گذشته نوشت: «درگیری های دو ساله سوریه به جنگ منطقه ای تبدیل شده و جنگ نیابتی و غیر رسمی آمریکا با ایران است.» رژیم ایران که از متحدین اسد و حزب الله است، متهم به فرستادن اسلحه به رژیم سوریه با پشتیبانی رژیم اکثریت شیعه در عراق است.

فواز جرجس از دانشکده اقتصاد لندن، طی اظهاراتی به «سی ان ان» گفت که ایران و حزب الله «این موضوع را کاملاً روشن کرده اند که اسد خط قرمز است»، یعنی اوضاع به طرف درگیری های وسیع منطقه ای می رود.

در حالی که بحث در زمینه صلح به پیشنهاد آمریکا و روسیه در «کنفرانس ژنو ۲» (که ماه آینده برگزار می شود) ادامه دارد، آمریکا و متحدینش در حال استفاده از این موقعیت برای آماده کردن خود هستند. آمریکا در حال استفاده از این فرصت برای مذاکره جهت مستحکم کردن همکاری کشورهای «ائتلاف اراده»، از جمله بریتانیا، ترکیه، مصر، عربستان سعودی، قطر و امارات عربی متحده با خود است.

بنابراین محاسبات رژیم در مورد اتحاد با سوریه و حزب الله و همین طور گرایش هایی از حماس در شرف به هم خوردن است. با رفتن اسد، رژیم در منطقه تنها خواهد ماند و از این نظر نگرانی جمهوری اسلامی شدت یافته است.

ضمناً پس از درگذشت یکی از متحدین بین المللی ایران، یعنی هوگو چاوز، مشخص نیست که سیاست مداران بعدی ونزولا آیا روال سابق را ادامه خواهند داد یا خیر. در نتیجه رژیم از نظر موقعیت بین المللی و حامیان در سطح جهان، در موقعیت بسیاری وخیم تری نسبت به گذشته قرار گرفته است.

بحران جنبش کارگری

شرایط کنونی جنبش کارگری در ایران بیش از هر زمان دیگری ناموزون است. کارگران از یک سو متحمل سخت ترین فشارهای اقتصادی شده اند و دیگر توان تحمل این فشار را ندارند، و از سوی دیگر مبارزات و اعتراضات آن ها پراکنده و بدون انسجام با سایر مبارزات است. کارگران در ایران همزمان با انقلاب سال ۵۷ شوراهای کارگری کارخانجات و محلات را تجربه کردند و بلافاصله مورد سرکوب شدید قرار گرفتند و تاکنون هرگز نتوانسته اند به طور گسترده خود را در تشکلات کارگری دلخواهشان متشکل کنند. بلافاصله پس از انقلاب، اختناق و سرکوب سیستماتیک باعث شد که کارگران همه اعتماد به نفسی که در دوران انقلابی به

نیست، و این امر تنها با حاکمیت جناح و گرایش های بورژوا-لیبرال ممکن است.

موضع مارکسیست های انقلابی در قبال انتخابات

تجربه دوره های مختلف رژیم در طول کلّ حیات آن، به روشنی اثبات می کند که هیچ گونه تفاوت کیفی میان جناح ها و گرایش های مختلف درون هر جناح از نقطه نظر جنبش کارگری و پیشروان کارگری وجود ندارد. در تمام این سال ها تمامی جناح های رژیم بدون استثنا به پیشبرد برنامه هایی بر ضدّ طبقه کارگر و سرکوب گسترده ابتدایی ترین حقوق دمکراتیک جامعه دست زده اند. به علاوه انتخابات ریاست جمهوری در ایران هرگز یک روند دمکراتیک، شفاف و با حضور نمایندگان واقعی طبقه کارگر و سایر اقشار نبوده است. به همین دلیل مسأله انتخابات با در نظر داشتن چشم انداز سرنگونی رژیم، موضوعی نیست که منجر به تغییری در ماهیت دخالتگری و وظایف اصلی ما شود. از همین زاویه است که ما خواهان تحریم انتخابات هستیم. ولی همان طور که در ابتدا گفته شد، تلاش بر این است که از هر شرایط مشخصی، برای پیشبرد هدف اصلی تاحد ممکن استفاده شود. دقیقاً به همین دلیل است که تحریم، به معنای بی اعتنایی و کناره گیری از رویدادهای سیاسی مطرح نیست، بلکه برای پیشروان کارگری و فعالین سوسیالیست انقلابی تحریم تنها به شکل تحریم «فعال» می تواند مطرح می باشد، یعنی استفاده از تحریم برای سست کردن پایه های رژیم و تدارک انقلاب.

تحریم فعال از منظر ما امروز به فعالین کارگری که در زندان ها هستند، مرتبط می شود؛ یعنی تا زمانی که نمایندگان حقیقی طبقه کارگر، مانند «رضا شهابی» ها و «شاهرخ زمانی» ها در زندان هستند، این انتخابات باید تحریم شود، و به بیان دیگر شرط شرکت یا عدم شرکت در این انتخابات، آزادی تمامی زندانیان سیاسی به طور اعم و رهبران کارگری زندانی به طور اخص است.

برای همین باید از موقعیت انتخابات باز هم برای افشای ماهیت رژیم به این شکل استفاده کرد. در نتیجه مطالبه عمده ما می تواند شعار «آزادی تمامی زندانیان سیاسی» به عنوان شرط شرکت یا عدم شرکت در انتخابات باشد.

دست آورده بودند، اعتماد به نفسی که طبقه کارگر را دارای هژمونی کامل در جامعه کرده بود، از دست بدهند. همین موضوع پراکندگی کارگران را افزایش داده، مبارزات آن ها را به انسجام و وحدت نمی رساند. در عین حال اعتراضات کارگری در ایران هر بار بیشتر از قبل خصلت ضدّ سرمایه داری به خود می گیرد.

کارگران ایران هرچند به طور پراکنده و بدون ارتباط با یکدیگر، اما به هر رو وارد مبارزه علیه سرمایه داری می شوند (به عنوان شاهد بودیم که درست چند روز پیش از اعلام نتایج از سوی شورای نگهبان، کارگران کارخانه کاشی گیلانا، در اعتراض به عدم پرداخت حقوق معوقه ۹ ماهه خود با آتش زدن لاستیک و تجمع، جاده رشت- قزوین را بستند؛ این قبیل اعتراضات هر روز و هر روز در سرتاسر کشور بروز پیدا می کنند). فشار مبارزات کارگران بر دولت سرمایه داری باعث می شود اختناق و فشار و سرکوب بیشتر شود، و هرچه سرکوب و اختناق بیشتر می شود، نیاز به سازماندهی انقلابی برای تقابل با آن بیشتر می گردد. مهم ترین وسیله غلبه بر سرکوب، سازماندهی انقلابی است. متأسفانه همین فشار و سرکوب باعث شده است که ورود انحرافات به درون جنبش کارگری افزایش پیدا کند.

گرایش های رفرمیستی و اکونومیستی، خود را با شرایط موجود وفق داده اند. آن ها به زعم خود در حال مبارزه اند، اما مبارزه آن ها حتی قادر نیست که خود آن ها را در مقابل سرکوب مصون بدارد، چه رسد به کلّ طبقه کارگر. متأسفانه بخش مهمی از پیشروان سنتی کارگری هرچه بیشتر سرکوب می شوند، بیشتر به علنی گرایي و قانون گرایی روی می آورند. آن ها با قرار دادن خود در حلقه قانونی مبارزه، به جای آن که خود را از گزند سرکوب مصون نگاه دارند، در واقع در معرض آسان تر سرکوب کنندگان قرار داده اند. در نتیجه فعالیت آن ها به جای این که قادر باشد اعتماد به نفس را به کلّ طبقه کارگر منتقل کند، در عمل به کاهش اعتماد به نفس کارگران منجر شده است. در این شرایط شاهدیم که بعضی از این پیشروان سنتی کارگری، روی جناحی از حاکمیت مانور می دهند، چرا که به زعم آن ها فعالیت های یک دهه گذشته اثبات کرده است که مبارزه بدون وجود آزادی های نیمبند و گشایش های دمکراتیک ممکن

چشم اندازهای پس از انتخابات و وظایف مارکسیست های انقلابی

همان طور که توضیح داده شد، این بار برگزاری «انتخابات» از اهمیتی حیاتی برای تعیین سمت و سوی آتی رژیم، و مهمتر از این بقای آن برخوردار است، و شاید بتوان گفت که تمام تأکیدها بر ایجاد یک «حماسه سیاسی» نیز در همین چارچوب معنا دارد. جناح اقتدارگرا نه فقط جناح اصلاح طلب را (زیر عنوان «جریان فتنه») به کناری گذاشته، بلکه تلاش کرده تا بخش حامی دولت یا به اصطلاح «جریان انحرافی» را هم از دور بیرون کند. از طرف دیگر، از دست دادن تکیه گاه بین المللی و به ویژه شرایط حاد سوریه، زنگ خطر را برای رژیم به صدا درآورده است. در چنین اوضاعی، مهره «رفسنجانی» منطقاً برای رژیم بهترین گزینه به نظر می رسد و هنوز هم می رسد. چرا که او از یک سو به عنوان یک شخصیت به شدت محافظه کار هرگز خود را با دو جریان «فتنه» و «انحراف» نداعی نکرد و از سوی دیگر مورد تأیید امپریالیزم غرب نیز هست. رفسنجانی همان کسی است که عملاً خمینی را به پذیرش آتش‌بس و نوشیدن «جام زهر» در سال ۶۷ قانع کرد و درست در آن زمانی که ایران از سوی امریکا و متحد آن در منطقه، یعنی اسرائیل، مورد تحریم بود، به طور مخفیانه در قرارداد ایران-کنترا شرکت داشت (یعنی معامله تسلیحات بین دولت ایران با ایالات متحده و اسرائیل از ۲۹ مرداد ۱۳۶۴ تا ۱۳ اسفند ۱۳۶۵ که طی آن امریکا از طریق نفوذ ایران سعی در آزادسازی گروگان‌های امریکایی در لبنان کرد و در ازای آن برخی قطعات جنگی و نظامی را که به دلیل تحریم امکان فروش آن‌ها به ایران وجود نداشت، در اختیار رژیم قرار داد. درآمد حاصل از فروش این تسلیحات به طور پنهانی به ضد انقلابیون کنترا در نیکار آگوه داده می‌شد. اسرائیل نیز بخشی از معامله فروش تسلیحات به ایران را در دست گرفت و از این طریق سعی در شکست‌نوردن ایران در مقابل جبهه متحد عربی مخالف اسرائیل داشت).

با این حال شورای نگهبان نهایتاً با رد صلاحیت رفسنجانی و مشایی، نام ۸ نامزد ریاست جمهوری را اعلام کرد که در بین آن‌ها نام سعید جلیلی به چشم می خورد. سعید جلیلی که در سال‌های ۷۰ و ۷۶، به ترتیب

رئیس اداره بازرسی وزارت خارجه و معاون اداره اول امریکا در وزارت خارجه بود و در سال ۸۴ به عنوان معاون اروپا و امریکای وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی منصوب شد، از سوی خامنه ای حمایت می شود.

برخورد غرب بلافاصله پس از اعلام رد صلاحیت رفسنجانی، به وضوح اهمیت حضور این چهره (و در واقع باید گفت خط مشی محافظه کارانه او) را برای آن‌ها، نشان می داد. به عنوان نمونه جان کری، انتخابات را به دلیل عدم حضور رفسنجانی «غیردمکراتیک» خواند و از وی حمایت کرد. و یا دیوید کوهن، معاون وزارت خزانه‌داری ایالات متحده در امور تروریسم و اطلاعات مالی اعلام کرد که فروش طلا به ایران از دهم تیرماه ممنوع خواهد شد، و به همین ترتیب دامنه تحریم‌ها شدت خواهد یافت.

به علاوه طی این مدت دیدارها و نامه نگاری هایی از سوی برخی چهره های رژیم برای دخالت خامنه ای در تصمیم شورای نگهبان (از طریق «حکم حکومتی» یا به هر نحو دیگر) صورت گرفت. به عنوان مثال زهرا مصطفوی، دخترخمینی، طی نامه ای به خامنه ای نوشت: «اما متأسفانه امروز که می بینم شورای نگهبان دست به رد صلاحیت ایشان برای ریاست جمهوری زده است، خواهرا نه تذکر می دهم که این کار هیچ معنایی جز فاصله انداختن بین دو یار امام و بی توجهی به شوق و اقبالی که مردم کوچه و خیابان به نظام و انتخابات پیدا کرده است ندارد.» (۳۱ اردیبهشت ۹۲). به همین ترتیب حسن خمینی نیز طی نامه ای به رفسنجانی، عدم احراز صلاحیت او را «غیر قابل باور» خواند و با مبدل کردن رفسنجانی به شخصیتی که گویا اکنون به یک «قهرمان» مبدل شده است، در انتهای پیام خود گفت: «از این پس نام هاشمی رفسنجانی تنها با مبارزه و انقلاب، دفاع مقدس و سازندگی گره نخورده است، بلکه علاوه بر آن، نام شما توأم با امید به فردا، در حافظه مردم ایران نقشی برجسته خواهد یافت؛ و همین است که نام شما را جاودانه می سازد. امید، سرمایه اصلی یک ملت است.»

در واقع با این بازی چنین اتفاقی هم افتاد. در تمام این مدت شاهد بودیم که بورژوازی بازار، حتی بخش سنتی آن که در قالب حزب مؤتلفه در انتخابات ۸۴ اولین

حمایت را از احمدی نژاد کرده بود، این بار نهایتاً پشت رفسنجانی آمده، و خرده بورژوازی شهری که در جریان انتخابات ۸۸ پشت موسوی و کروبی ایستاده بود، با شنیدن خبر حضور رفسنجانی برای انتخابات، تحریم را شکست و پشت او قرار گرفته است. وخامت بیشتر اوضاع اقتصادی و سیاسی، به این نحو او را به چهره ای «محبوب» مبدل کرده و خواهد کرد. ولی ردّ صلاحیت شخص «رفسنجانی»، به عنوان بهترین گزینه رژیم، تغییری اساسی در مسأله ایجاد نمی کند، چرا که این بار با پیروزی نامزدهای حامی رفسنجانی و کشاندن او به ایفای نقش در بازی قدرت، یعنی استفاده از او به «خط دهنده اصلی» در پشت پرده، همان سیاستی را پیش خواهند برد که در صورت پیروزی رفسنجانی به اجرا در می آید، و این همان سیاستی است که رژیم در کلیت خود منطقیاً برای بقا نیاز دارد.

به عنوان مثال، محمدرضا عارف طی مصاحبه ای تلویزیونی با شبکه جام جم برای پاسخ به سؤالات ایرانیان مقیم خارج (یکشنبه شب، ۵ خرداد)، که به طور غیر منتظره ای پس از گذشت ۱۵ دقیقه و با اعلام نقص فنی قطع گردید، گفت: «جناب آقای خاتمی مبتکر گفتگوی تمدن هاست. روابط بسیار خوبی را با خیلی از کشورهای دنیا داشته. جناب آقای هاشمی از استوانه های انقلاب هست، بسیار روابط حسنه، دوستانه و دیرینه ای با کشورهای اسلامی داشته. ما در سال های گذشته از این پتانسیل ها به هیچ وجه استفاده نکردیم». او به علاوه در توضیح برنامه های اقتصادی خود اعلام کرد که سیاست تک نرخی کردن ارز یکی از اولویت ها دولت احتمالی اوست و این که طرح هدفمندی یارانه ها «جزو آروزهای تمام دولت های پس از انقلاب بوده است» که در گذشته به دلیل نگرانی از «آثار تورمی» اجرا نشد، ولی «در دولت های نهم و دهم به دلیل هماهنگی کامل بین نهادهای مختلف به اجرا درآمد»، و پس از اجرای کامل فاز اول آن، باید به فاز دوم فکر کرد.

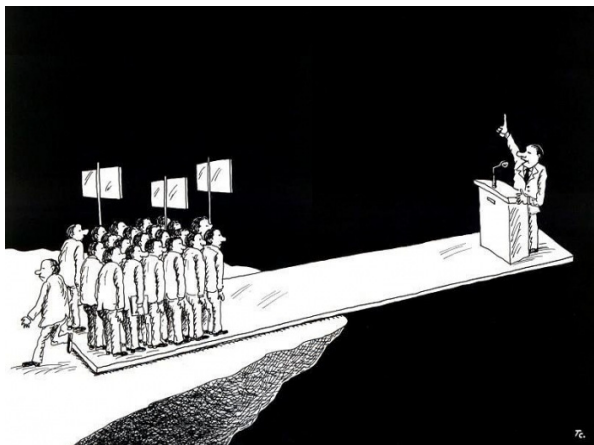
به همین ترتیب حسن روحانی نیز، که فارغ از نمایندگی در مجلس خبرگان رهبری و عضویت در مجمع تشخیص مصلحت نظام، نماینده خامنه ای در شورای عالی امنیت ملی است، و سابقاً ریاست تیم هسته ای و مذاکره کننده ارشد ایران با آلمان، فرانسه و انگلستان را به عهده

داشت، در گفتگوی خبری با شبکه دوم صدا و سیما (۶ خرداد)، به شکل حساب شده روی برخی از مهمترین مطالبات دمکراتیک و دغدغه های عمومی جامعه دست می گذارد تا از این طریق بتواند بخش اعظم جامعه را حول «برنامه» خود بسیج کند: رفع خطر جنگ، منازعه هسته ای و تحریم ها؛ ایجاد اشتغال و فرصت شغلی، نقد به «افراط»هایی که به «اردوگشی خیابانی، زندان و حصر» انجامید، و نظایر این ها. به علاوه روحانی، طی صحبت های اخیر خود به انتقاد از دیپلماسی و روابط بین المللی دولت احمدی نژاد و عملکرد تیم جلیلی در زمینه مذاکرات هسته ای پرداخته است.

چنان چه این سناریو تحقق یابد، یعنی نماینده ای از جناح بورژوازی لیبرال تحت خط مشی سیاسی رفسنجانی بر سر کار آید، می باید منتظر از سرگیری و بهبود روابط با غرب، حضور تدریجی سازمان جهانی کار (ILO) در ایران برای ایجاد اتحادیه های کارگری زرد به عنوان سوپا اطمینان در ایران و غیره باشیم. در این حالت، دوره جدید و روزنه هایی وجود خواهد داشت که هر چند وظیفه اصلی مارکسیست های انقلابی را- یعنی گسترش کمیته های مخفی، مرتبط ساختن آن ها با یک دیگر از طریق یک نشریه سراسری، ایجاد نطفه های اولیه حزب پیشتاز و تدارک برای انقلاب- تغییر نمی دهد، ولی نوع سازماندهی را (مثلاً از نظر علنی یا مخفی بودن، حضور در درون تشکلات زرد برای تأثیر گذاری بر روی پایه های آن و استفاده از امکانات این نهادها برضد رژیم و غیره) متأثر می کند.

اما در صورتی که مهره دیگری از جناح خامنه ای، مانند جلیلی روی کار بیاید (یعنی کسی که در سخنرانی خود در ورزشگاه شیروودی در سوم خرداد، با حضور چهره هایی مثل حسین الله کرم از اعضای شناخته شده گروه های فشار و انصار حزب الله، صحبت از «خشکانیدن ریشه های فاسد صهیونیسم، سرمایه داری و کمونیسم»، «تفکر بسیجی» و ترویج «نظام اسلام رسول الله در جهان استکبار» می کند و داعیه «گفتمان اسلام ناب» را دارد)، باید منتظر بسته شدن شرایط و حتی شدت یافتن تهدیدها و نهایتاً برخوردهایی نظامی، ولو در سطح محدود، بود. در این حالت نیز مارکسیست های انقلابی نیز باید ضمن با تدارک جبهه سوم ضد جنگ، صف

«انتخابات» و آخرین فرصت رژیم برای فاصله گرفتن از لبه پرتگاه



چهار سال پس از سرکوب، شکنجه و کشتار وسیع توده‌هایی که در واکنش به تقلب بی نظیر و تاریخی در خیابان‌های سراسر کشور دست به تظاهرات زده بودند، بورژوازی ایران باری دیگر نمایش «انتخابات ریاست جمهوری» را بر پا کرده است. این بار به وضوح دیده می‌شود که سران رژیم تصور می‌کنند «درس‌هایی» که از وقایع ۱۳۸۸ آموخته‌اند و تدارکات بسیاری را که برای جلوگیری از «قننه» جدیدی دیده‌اند، منجر به بروز یک «حماسه سیاسی» خواهد شد. ولی، همانند همیشه، واکنش رژیم به وضعیت موجود بین‌المللی - به خصوص در منطقه - و بحران اقتصادی کشور بسیار کند بوده و «راه حل‌ها» هم از واقعیات روز بسیار عقب مانده‌اند.

در طول این چهار سال که رژیم به خیال خود در مذاکرات هسته‌ای «مقاومت» می‌کرد، و در واقع به دنبال توافق در مورد جایگاه بورژوازی ایران در ساختار ژئوپولیتیک منطقه بود، شاهد چیزی به غیر از تضعیف موقعیت آن نبوده‌ایم. امروز بیش از هر زمانی در حیاتش این رژیم زیر فشار مضاعف برای مصالحه با امپریالیزم قرار گرفته است. از یک سو تحریم‌های اقتصادی وضعیت وخیم کنونی اقتصاد را بسیار شدت بخشیده، و تهدید حمله نظامی اسرائیل و همچنین بحران سوریه این فشار را بر رژیم تشدید کرده‌اند. تحریم‌ها و تهدیدهای کشورهای امپریالیستی و اسرائیل می‌توانند برای مدتی قابل تحمل باشند. اما سرنگونی بشار اسد، تنها متحد رژیم، به این مفهوم می‌تواند باشد که نوبت

مستقل طبقه کارگر را ایجاد کنند تا هرگونه حمله نظامی میان امپریالیزم و رژیم سرمایه داری ایران را به جنگ و نهایتاً انقلابی علیه هر دو تبدیل کنند، و از این شرایط نیز برای ایجاد نطفه‌های اولیه حزب پیشتاز استفاده نمایند.

به هر حال خامنه‌ای خود در مخصمه قرار گرفته است و به همین دلیل یک هفته پس از جنجال رد صلاحیت‌ها، در دانشگاه افسری امام حسین حضور یافت و اعلام کرد که ما نمی‌دانیم چه کسی رئیس جمهور خواهد شد؛ این بار خامنه‌ای برخلاف قبل، از «نزدیکی» نظر خود به کسی، علناً صحبتی نکرد. مخصمه خامنه‌ای در این است که می‌داند با حضور کسانی نظیر جلیلی، نخواهد توانست از وضعیت بحرانی فعلی خارج شود، و برعکس اگر به طور ضمنی از خط رفسنجانی و اشخاصی مانند روحانی - به عنوان بخش میانه روی جناح بورژوا - لیبرال - دفاع کند، بخشی از پایه‌های تندروی خود را در درون سپاه و سایر نهادهای نظامی - امنیتی فعال در حوزه‌های اقتصادی و سیاسی، از دست خواهد داد. بنابراین شاید یکی از راه‌حل‌های او این بوده باشد که جلیلی را صرفاً به عنوان «نماینده» صوری جناح خود معرفی کند تا پایه‌هایش از دست نرود و در عین حال با این تاکتیک، بستر را برای حرکت افکار عمومی به سوی کسانی مانند روحانی سوق دهد و در عمل به شرایط ایده‌آل خود دست یابد. در حال با دقت تمام نمی‌توان در این مورد صحبت کرد، به ویژه به دلیل آن که اختلافات درونی به شکل چشم‌گیری میان گرایش‌های مختلف هر جناح به چشم می‌خورد. تنها مورد مهم در شرایط کنونی، تحریم فعال این انتخابات، و همین‌طور ارزیابی سناریوهای مختلف پس از انتخابات به منظور آمادگی برای آن شرایط و استفاده از آن در جهت انجام وظایف اصلی انقلابی استفاده نمود.

۷ خرداد ۱۳۹۲

بعدی نوبت خود رژیم است. این نگرانی منطقاً می‌بایست که منجر به تغییر سیاست در ارتباط با کشورهای امپریالیستی شود.

راه حل «منطقی» (از نقطه نظر منافع بورژوازی ایران) این است: نوعی توافق با امپریالیزم، که البته در پوشش «مقاومت» قرار داشته باشد، باید در حدود یک سال آینده (و به احتمال زیاد کمتر از آن) صورت گیرد. با در نظر گرفتن این که نرخ رسمی تورم بیش از ۳۲ درصد بوده، و تورم مواد خوراکی حدود ۶۰ درصد است، حل بسیاری از مسایل اقتصادی مستلزم حلّ لافل بخشی از مسایل با امپریالیزم بوده، تا تحریم‌ها کاهش پیدا کنند.



حال که به نظر می‌رسد که رفسنجانی در این پروسه شرکت نخواهد کرد (که البته امکان اینکه خامنه‌ای در روزهای آخر صلاحیت او را تأیید کند)، «رئیس جمهوری» آینده و تیم مشورتی او باید چرخش نوینی را مورد اجرا قرار دهد. چه جلیلی یا یکی دیگر از شش نفر اصول‌گرا، و چه «اصلاح طلبانی» مانند روحانی و عارف از سوی سران رژیم به این سمت نشانده شود، باید نظام ولایت فقیه را از این مخمصه نجات دهند.

در غیاب رفسنجانی یک «کابینه وحدت ملی» (آن طور که بعضی نظریه پردازان رژیم در سر می‌پروراندند) شاید بتواند چنین چرخشی را بر اساس متحد کردن جناح‌های اصلی رژیم به اجرا بگذارد. ولی دیدیم که با تمام کوشش‌های چهار سال پیش- و پس از آن موج کشتار و اختناق!- وحدت این جناح‌های اصلی رژیم دور احمدی نژاد بعد از حدود دو سال و نیم از هم فرو پاشید! امپریالیزم آمریکا، به خصوص «جان کری» وزیر امور خارجه آن، نشان داده است که انتخاب رفسنجانی گزینه

مورد پسندش است. حال باید ببینیم که کشمکش‌ها و باندبازی‌های درونی هیئت حاکم می‌تواند شخص (یا تیمی) را انتصاب کند که بتواند در مذاکرات به اهمیت حل این مسأله واقف باشد و در لوای «مقاومت» این مسئله حیاتی را حل کند، یا خیر.

جنبش کارگری، مانند چهار سال پیش، خود را درگیر دعوای جناح‌های بورژوازی نکرده است. چنانچه این سناریوی حل اختلافات ۳۴ ساله با امپریالیزم آمریکا عملی گردد، بدیهی است که جنبش کارگری وارد فاز نوینی از مبارزات و فعالیت‌ها خواهد شد. ارتباطات با کشورهای امپریالیستی نهایتاً می‌تواند منجر به بازگشایی دفاتر و مراکز «آی. ال. او.» (سازمان جهانی کار) برای تحقق برنامه تشکیل اتحادیه کارگری در ایران شود. چه بسا که عناصر و سران سابق اتحادیه‌ها در این روند نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا کنند. (در آن صورت مارکسیست‌های انقلابی دخالت‌های مشخصی را جهت شرکت مشروط در اتحادیه‌های کارگری در راستای ساختن حزب در پیش خواهند داشت. رجوع شود به مقاله «انتخابات و وظایف مارکسیست‌های انقلابی»، ص ۲).

موضع مارکسیست‌های انقلابی در این «انتخابات»، همانند چهار سال پیش، بر دور شعار محوری **تحریم فعال** خلاصه می‌شود. فعالیت کارگران باید دور یک مطالبه مرکزی، «آزادی زندانی سیاسی»، صورت گیرد. بدین ترتیب که تا زمانی که تمامی زندانیان سیاسی آزاد گردند، کارگران قادر نخواهند بود در این «انتخابات» شرکت کنند، و بنابراین، آن را تحریم می‌کنند. مبارزه برای آزادی زندانی سیاسی، اولین قدم اساسی در راه انتخابات واقعی برای رفع مشکلات کارگران و دیگر اقشار تحت استثمار و ستم می‌باشد. تا زمانی که فعالینی مانند «شاهرخ زمانی» و «رضا شهابی» به خاطر فعالیت‌های کارگری و سندیکایی خود در زندان تحت فشار و شکنجه می‌باشند، و یک عده گانگستر عمامه به سر صلاحیت‌کاندیدها را تأیید می‌کنند، **تحریم فعال** تنها خط اصولی و رادیکال می‌تواند باشد.

شورای دبیری گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران

۷ خرداد ۱۳۹۲

مصاحبه مازیار رازی با رادیو پیام :

نگاهی به انتخابات ریاست جمهوری



توضیح: آن چه می خوانید متن پیاده شده صحبت های رفیق مازیار رازی در مناظره رادیویی «نگاهی به انتخابات ریاست جمهوری ایران» (رادیو پیام^۲، ۲۸ مه ۲۰۱۳ مطابق با ۷ خرداد ۱۳۹۲) با حضور ثریا شهابی، فریبا امیرخیزی، و کاظم نیکخواه است.

قسمت اول:

در مورد ارزیابی وضعیت کنونی و موضع گیری ما، آن چیزی که مد نظر ما است و آن چیزی که در شرایط کنونی به عنوان یک نیروی انقلابی برای ما اهمیت دارد، این است که تشخیص بدهیم ویژگی این انتخابات در چیست؟ و اصولاً هیئت حاکم به کدام سمت و سو در حال حرکت است؟ و از این زاویه، تکالیف و وظایفی را که در قبال آن بر دوش ما هست، پس از انتخابات بررسی جامع و عمیق تری کنیم.

بنابراین ارزیابی ما از این انتخابات نباید به این مفهوم تلقی شود که ما الزاماً علاقه مند هستیم که برخوردهای

ژورنالیستی بکنیم، و یا احیاناً توهمی به این انتخابات داشته باشیم. نه به هیچ وجه. اصولاً این انتخابات، انتخاباتی برای هیئت حاکم است و انتخاباتی است نمایشی و اصولاً کل این داستان هیچ ارتباط مستقیمی به منافع طبقه کارگر ندارد. اما در عین حال ویژگی های این انتخابات باید مورد بررسی دقیق تر قرار بگیرد.

به نظر من انتخابات اخیر یک ویژگی خاصی دارد که با انتخابات گذشته متفاوت است. و این را هم در همین روزها مشاهده می کنیم، یعنی به هیچ وجه ما در گذشته یک چنین شرایطی نداشتیم که خامنه ای اصولاً از هیچ کدام از کاندیداها نام نبرد، و اشاره کند که من نمی دانم چه کسی انتخاب می شود (این ها صحبت هایی بود که خامنه ای دو روز پیش در سخنرانی انتخاباتی خود ایراد کرد). این در حالی است که ۴ سال پیش در انتخابات دوره گذشته، جبهه گیری کرد و تلویحاً و غیرمستقیم از احمدی نژاد حمایت نمود.

بنابراین این تناقضاتی که ما آشکارا می بینیم- یعنی این که که روحانی می آید یک سری سخنانی در تلویزیون ایراد می کند و از طرف دیگر «عارف» از جناح اصلاح طلبان سر می رسد، این که جناح های هیئت حاکم که اصولاً یک پارچه وارد صحنه می شدند، امروزه به چند دسته تقسیم شده اند- نمایانگر یک ویژگی و یک بحران مشخصی است که امروزه هیئت حاکم با آن روبه رو است. این را هم ما باید کاملاً مشخص درک بکنیم، که بتوانیم وظایف و تکالیف خودمان را در راه سرنگونی رژیم محاسبه کنیم و بر اساس آن تدارکاتی ببینیم.

به اعتقاد من ۲ عامل مهم شرایط را از گذشته متفاوت کرده است:

۱- این محاصره ها و تحریم های اقتصادی، تأثیرات عمیقی در سطح جامعه گذاشته است و ما برای اولین بار در درون هیئت حاکمه و در درون طرفداران سرمایه دار هیئت حاکم، باز در طی یک سال و یا یک سال و نیم گذشته مشاهده می کنیم که دو بار بازار دست به اعتصاب زده و این وضعیت بی سابقه ای است. وضعیتی که سرمایه داران نیز تحت تأثیر این تحریم ها قرار دارند و صرفاً تهی دستان و طبقه کارگر نیستند که

تحت تأثیر این تحریمات قرار گرفته اند، خود سرمایه داران نیز شاکی هستند و شکایتشان را به نمایندگان منتقل می کنند و امروز می بینیم که این نمایندگان در درون جناح اقتدارگرا به جان هم افتاده اند و این بحران، وضعیت را بسیار عمیق تر از دوران گذشته کرده است.

۲- نکته دوم، تهدیدات است. تهدیداتی که همیشه از طرف اسرائیل شده، و رژیم در گذشته پاسخ هایی و عکس العمل هایی نشان داده است. ولی مهم ترین موضوعی که ویژگی این دوران را تعیین می کند، مسأله سوریه است. مسأله قریب الوقوع بودن سقوط بشار اسد در سوریه است، چرا؟

چون بشار اسد تنها دولتی در منطقه بوده که حامی رژیم جمهوری اسلامی بوده و این متحد منطقه ای ایران، مهمترین عاملی است که رژیم را پایدار نگاه داشته (به همراه کمک های متقابل نظامی و حزب الله و حماس و غیره)؛ در واقع این رژیم متکی است به یک دولت قوی در منطقه و این ها نگران فروپاشی سوریه و بشار اسد هستند. این ها نگران این هستند که پس از بشار اسد نوبت خود این رژیم فرا رسد، از طریق حملات و فشارهای بین المللی.

از طرف دیگر هم، رژیم ایران یکی از دولت های حامی خود را از دست داده است؛ زیرا آقای چاوز فوت کرده و معلوم نیست که دولت بعدی همان روابط را با دولت ایران برقرار کند.

بنابراین رژیم ایران در سطح بین المللی دو حامی اصلی خود را در حال فروپاشی و از بین رفته می بیند. مسأله روسیه و چین هم کاملاً روشن گردیده، به این ترتیب که بر سر مسأله سوریه، چین هم با امریکا وارد معامله شده و بشار اسد را دارند وارد مذاکره می کنند و احتمالاً او را به شکلی روانه خواهند کرد و در صدد هستند که دولت جدیدی را در آن جا روی کار بیاورند. روسیه هم یک متحد قابل ملاحظه و مهمی برای ایران نمی تواند باشد، چون خیلی ساده می تواند با امریکا معامله کند و پشت ایران را خالی نماید.

بنابراین هیئت حاکم امروز بیش از هر دوره دیگری نگران فروپاشی نظام است. از نقطه نظر کادرهای

درونی خود- و این مسأله، ویژگی امروز رژیم است. این بحث هایی که ما امروز به طور بی سابقه می بینیم که درون هیئت حاکم صورت می گیرد، و این حذف گرایی های که انجام می شود، همگی حاکی از این حقیقت است. مثلاً رفسنجانی که به نظر من یکی از کسانی است که می توانست این رژیم را از طریق مذاکرات و ارتباطات بین المللی و غیره از مخاطره نجات بدهد، ولی این که به چنین شکلی حذف شده، نشان دهنده آن است که در درون هیئت حاکم و در درون باند خود خامنه ای، یک سلسله مشکلات عمیقی وجود دارد که در گذشته وجود نداشته و این رژیم مانند گذشته و یا مانند چند سال پیش، یک رژیم آخوندی سرمایه داری و در کنترل روحانیت دیگر نیست. این رژیم کاملاً نظامی شده و سپاه پاسداران و فرماندهان این ها تماماً از اجزای تصمیم گیرنده رژیم شده اند و اعمال نفوذ می کنند.

بنابراین به همین دلایل این رژیم کنونی، یک تفاوت هایی با رژیم سال های پیش دارد و کاملاً تحت کنترل نظامیان قرار گرفته و از این زاویه است که خود خامنه ای و روحانیون و باند اقتدارگرا که دور و بر خامنه ای هستند با ملاحظه برخورد می کنند و امکان کودتا از طرف نظامیان وجود دارد و همچنین امکان برکناری خود آخوندها در این شرایط می تواند به وجود آید، اگر این ها با ملاحظه برخورد نکنند.

از این زاویه یک سلسله ملاحظات صورت گرفته، حذف بسیاری از اصلاح طلبان، بخصوص رفسنجانی مرتبط به این وضعیت بحرانی درون رژیم است. اکنون مسأله ای که برای ما مهم است این است که ارزیابی بکنیم که آیا این رژیم با توجه به وضعیت بحرانی خود و نگرانی از فروپاشی خودش پس از سقوط بشار اسد در سوریه، به سمت و سوی نظام امپریالیستی چرخش خواهد کرد؟ و این معاملات هسته ای و غیره را به پایان خواهد برد یا نه؟

به نظر من اگر حیات این رژیم در خطر باشد، همان طور که در زمان خمینی بود، این ها قابلیت این را دارند که با امپریالیزم سازش کنند. خمینی این کار را کرد و جام زهر را نوشید، و خامنه ای و دار و دسته اش نیز این کار را خواهند کرد و آمادگی این کار را دارند، اما این

چرخش، چرخش ساده ای نخواهد بود، زیرا که اگر خیلی سریع اتفاق بیافتد، مثلاً اگر خامنه ای توافق کند که رفسنجانی بیاید این چرخش را انجام دهد، واضح است که حمایت پایه های حزب الله و نظامیان را از دست خواهد داد. و این ها ممکن است علیه خود خامنه ای بریزند و از این نقطه نظر است که ما امروز تناقض و مسائل و بحران های عجیبی در داخل خود هیئت حاکم مشاهده می کنیم. این امر نتایج مشخصی خواهد داشت و اگر این چرخش صورت بگیرد، واضح است که یک سلسله امکاناتی برای جنبش کارگری و مبارزات طبقه کارگر در آتیه ایجاد خواهد شد. و اگر نه این چرخش صورت نگیرد و این وضعیت تداوم پیدا کند، واضح است که سناریو سیاه خواهد بود. از این نظر که به امکان حملات نظامی پس از سقوط بشار اسد و یا تهدیدات امپریالیستی در دوره بعد، دامن زده می شود.

بنابراین از نقطه نظر ما **تجزیه و تحلیل** مسائل امروز ایران برای وظایف خودمان در راه تدارک انقلاب آتی بسیار حائز اهمیت است.

با تشکر

قسمت دوم:

ایشان (ثریا شهابی) گفتند که من بر این باور هستم که اگر تغییر و تحولاتی در جامعه ایران رخ بدهد، این تغییر و تحولات تأثیرات بسیار مثبتی در جنبش کارگری خواهد داشت!!

من چنین حرفی نزد! نمی دانم، شاید این دوست ما دارد با آن یکی جناح حزب کمونیست کارگری پلمیک می کند و این گفته را به من منتسب کرد! من چنین حرفی نزد و نوار آن هست و رفقا می توانند گوش دهند.

بحثی که من کردم این بود که وضعیت جنبش کارگری [در هر یک از این سناریوها] متفاوت خواهد بود. خوب واضح است که چرا تفاوت خواهد کرد. اگر مثلاً دوران اصلاح طلبان، رفسنجانی و یا حتی خاتمی را مقایسه بکنیم با دوران احمدی نژاد، تفاوت ها را می توان کاملاً مشاهده کرد. در یک دوره ای، وظایف کمونیست ها مشخصاً این است که صرفاً از خودشان دفاع کنند، تمام

رهبران شان و یا اعضایشان در زندان هستند و مجبورند حول مسائل دفاع از زندانیان سیاسی مبارزه بکنند و در یک دوره دیگر که یک سلسله گشایش هایی ایجاد می شود، یک سلسله وظایف دیگری ایجاد می شود، نه به این مفهوم که «مثبت است»، کسی چنین صحبتی نکرده.

بحث بر سر این است که تغییر شرایط وظایف متفاوت دیگری بر سر راه ما قرار می دهد، ولی وظایف قبلی ما همچنان باقی است. وظیفه ما سرنگونی سرمایه داری و از میان بردن استیلای سرمایه داری و استقرار حکومت کارگری است. و این سرنگونی مفهومش این است که یک ابزاری باید ایجاد شود برای این سرنگونی. و یکی از وظایف عمده استراتژیک ما در واقع تشکیل آن ابزار است و این ابزار هم **حزب پیشتاز انقلابی** است که متأسفانه امروز در جامعه ایران وجود ندارد. در خارج هم وجود ندارد. این احزاب قلبی که در عرض بیست یا سی سال گذشته ساخته شده اند اصولاً هیچ ارتباطی به جنبش کارگری ندارند و قادر نخواهند بود در شرایطی که تلاطمات اجتماعی ایجاد می شود جنبش کارگری را رهبری کنند، چون جنبش کارگری و رهبران جنبش کارگری اصولاً این احزاب را قبول ندارند.

بنابراین وظیفه اصلی ما- که سؤال می شود «چه باید کرد؟»- دقیقاً در شرایط متفاوت و در شرایطی که امروز هم وجود دارد، یکسان است؛ وظیفه یکی است و آن هم در واقع ساختن **حزب پیشتاز انقلابی برای تدارک انقلاب** است. تا این حزب به وجود نیاید، و تا این تدارکات به شکل مشخص از درون طبقه کارگر و از طریق عناصر آگاه و سوسیالیست طبقه کارگر ایجاد نشود، سرنگونی این رژیم امکان پذیر نخواهد بود. و این توهمی بیش نخواهد بود. این احزابی که به وجود آمدند و پایه اجتماعی کارگری ندارند، نمی توانند در دوره آتی نقش مهمی در تلاطمات اجتماعی ایفا کنند.

در مورد حکومت من قبلاً اشاره کردم، این حکومت به دلیل مشخصاً تحولات اخیر در منطقه، به خصوص مسأله سوریه دچار ترس و واهمه شده، چرا که پس از سقوط اسد امکان آن خیلی بیشتر است که نوبت ایران فرا برسد. و این ها وارد یک سلسله تدارکات برای توافق و تحولات نوین می شوند تا خودشان و رژیم را حفظ بکنند.

صورت گیرد، از امروز باید چه اقداماتی انجام بدهیم برای این تحولات.

بنابراین از این زاویه است که ما تحولاتی را که امروز صورت می‌گیرد، ارزیابی می‌کنیم.

قسمت سوم:

به نظر من شرایط ایران از مدت‌ها قبل و اکنون به طور اخص، یک شرایط بحرانی بوده است، از نقطه نظر خود مردم ایران، یک آتش زیر خاکستر وجود دارد، این آتش زیر خاکستر کافی است که جرقه‌ای در جایی و به شکلی بزند تا طغیان بکند. اکنون آیا موضوع انتخابات، این جرقه‌ای است که ما فکر می‌کنیم زده می‌شود؟ به نظر من خیر، این انتخابات چند روز آینده احتمالاً این جرقه را نخواهد زد، چون کنترل کامل و مشکلات و مسائل مختلفی وجود دارد.

بنابراین در شرایط کنونی ایران، آتش زیر خاکستر در انتظار جرقه‌ای است که طغیان کند، و مسأله اصلی که به عنوان کمونیست‌ها برای ما وجود دارد، همین است. هر جریانی، حزب و گرایش خود را به این نام می‌نامد و از این نام حمایت می‌کند، منتها وقتی که این حزب می‌آید و می‌گوید که من «حزب کمونیست ایران» هستم، حزب جنبش کارگری هستم و رهبران کارگری در درون حزب من متشکل شدند، آن موقع ما حق داریم که بگوییم این حزب «قلابی» است، چون حزب طبقه کارگر ساخته نشده و هیچ حزبی در داخل ایران، چنین اعتباری ندارد، که وقتی این جرقه زده شد بتواند رهبری کند، بتواند اعتصاب عمومی سازمان دهد. این را باید با هم بسازیم، این حزب را باید با هم بسازیم، تمامی کمونیست‌ها باید دست به دست هم‌دیگر بدهند و این حزب طبقه کارگر را با هم بسازند. انواع و اقسام انشعابات در درون احزاب این رفقا شده، این دوران بس است، رفیقمان می‌گوید که من از حزب حکمتیست می‌باشم، از حزب حکمتیست کوروش مدرسی و با اسامی و القاب دیگری. ولی مسأله‌ای که هست ما باید کوشش کنیم این جرقه‌ای که ایجاد می‌شود سازماندهی بکنیم، و این سازماندهی به این مفهوم است که تدارکات یک حزب پیش‌تاز انقلابی را ایجاد بکنیم، که این حزب پیش‌تاز انقلابی بتواند در مقابل

از این نقطه نظر در درون رژیم صرفاً جناح اصلاح طلب و اقتدارگرا نیست، بلکه در دل اقتدارگرایان هم جناح‌های مختلفی شکل گرفته است. این جناح‌ها به این مفهوم شکل گرفته است که یک جناحی از اقتدارگرایان بر این باورند که باید همان سیاست‌های قبلی را ادامه بدهند و این‌ها عموماً **بخش نظامی** این رژیم هستند و یک جناح دیگر، یعنی بخش دیگری از همان اقتدارگرایان بر این باورند که باید چرخشی ایجاد شود که رژیم حفظ گردد، از این نقطه نظر، این تناقضی که وجود دارد و این چیزهایی که می‌بینیم، ناشی از این واقعیت است.

به اعتقاد من جهت‌گیری اصلی رژیم، جهت‌گیری هیئت حاکم است که به دور باند خامنه‌ای است؛ آن‌ها بر این اعتقاد استوارند که باید این تبانی برای حفظ نظام صورت بگیرد و از این زاویه، این تبانی از طریق کسانی باید صورت بگیرد که بتوانند چنین چرخشی را خوب اعمال بکنند. و این چرخش، چرخش ساده‌ای نخواهد بود برای هیئت حاکم، چون اگر این چرخش را به سرعت انجام بدهند- مثلاً در همین چند روز گذشته اگر خامنه‌ای می‌آمد و اظهار می‌کرد که رد صلاحیت رفسنجانی بلامانع است و رفسنجانی مطمئناً رئیس جمهور می‌شد- در واقع این امکان بسیار وجود می‌داشت که پایه‌های حزب اللهی رژیم و نظامیان علیه خامنه‌ای حتی کودتا کنند، بنابراین خامنه‌ای نمی‌تواند این چرخش را خیلی سریع انجام دهد.

به ناچار مجبور است از طریق مهره‌های خودش عمل بکند، ولی این مهره‌ها، مثلاً (سعید جلیلی) و یا شخص دیگری شبیه این را به تدریج اعمال بکنند و این تبانی به تدریج صورت بگیرد. واضح است در چنین شرایطی که انتخابات ریاست جمهوری شکل می‌گیرد، شرایط بسیار ویژه و پیچیده‌ای است، متفاوت با دوران گذشته.

از نقطه نظر ما کمونیست‌ها، مسأله ارزیابی و تحلیل ما بر این اساس باید متکی باشد که چنانچه این سناریوی سازش صورت بگیرد، چه اقداماتی باید از امروز انجام بدهیم که وضعیت طبقه کارگر را در راه ساختن حزب و تشکیلاتش بهتر فراهم کنیم. اگر قرار است جنگی در بگیرد و سناریوی سیاه به جلو رود و حمله نظامی

تحولات، موضع یکپارچه و روشن بگیرد. الآن موضع دو حزبی که در این اتاق نشسته اند را در مورد انتخابات قبلی ببینید: یکی وضعیت انقلابی را با اعتلای انقلابی خلط می کند و می گوید: وضعیت انقلابی یعنی انقلاب و هر اتفاقی می افتد و توده ها به خیابان می آیند، انقلاب است و دیگری می گوید: هر اتفاقی هم که می افتد این اصولاً ارتجاعی است، چون رهبری آن ارتجاعی است. این هر دو دچار تناقض هستند. در نتیجه مسأله ای که هست این است که در واقع مسأله ساختن حزب در دستور کار جنبش کارگری و پیشروان کارگری و ما به عنوان کمونیست ها هست، یعنی لازمه انجام یک کار متشکل در ارتباط با تدارک انقلاب، این است که ما باید اذعان کنیم که بحرانی در درونمان وجود دارد.

مثلاً رفیق ما در این جا (ثریا شهابی) می گوید: «کمونیسم در ایران بود و ضربه خورد». نخیر رفیق، کمونیسم بود و الآن هم هست رفیق، ولی شما ضربه خوردید.

در مورد انتخابات همان طور که گفتیم این آتش زیر خاکستر وجود دارد و این انتخابات اخص ممکن است این جرعه را نزند، منتها مسأله ای که هست ما به عنوان کمونیست ها باید تشخیص دهیم که امروز چه شعارهای محوری ای وجود دارد که در حین انتخابات بتوانیم مطرح کنیم؛ شعارهایی محوری که از آگاهی فعلی طبقه کارگر و جنبش کارگری و مردم ایران می تواند شروع شود و این ها را قدم به قدم و گام به گام با رژیم رو در رو کند. به نظر من یکی از شعارهای محوری که امروز می تواند مطرح شود و حول آن مبارزه متشکل از طریق اتحاد عمل در داخل ایران و خارج از ایران صورت بگیرد، آزادی زندانی سیاسی و بالأخص آزادی رهبران کارگری امروز از زندان هستند.

یعنی ما در انتخابات به طبقه کارگر و جنبش کارگری و کمونیستی اعلام می کنیم: این انتخابات درواقع یک انتخابات بی معنی و بی اساسی است، زیرا که مرتبط به هیئت حاکم است و رهبران واقعی طبقه کارگر که می توانند در انتخابات نماینده ما به عنوان کارگران جنبش کارگری باشد، امروز در زندان هستند. و تا آزادی کامل این ها از زندان، ما در این انتخابات شرکت نمی کنیم.

یعنی تحریم انتخابات به شکل فعال به این مفهوم است که ما از طریق فعالیت- حتی در دوره انتخابات و حتی روزی که مردم به صندوق ها رأی می ریزند- با عکس های زندانیان سیاسی و با شعارهای «زندانی سیاسی آزاد باید گردد»، برویم و مداخله بکنیم و این آگاهی را سوق بدهیم به آگاهی بر ضد رژیم و در همان روز انتخابات هم امکان پذیر است و خیلی ها هم نقداً اقداماتی شروع کرده اند و ما هم به سهم خود اقداماتی کرده ایم که در دوره بعد می توانیم راجع به آن صحبت کنیم که چه کارهای مشترکی می توان انجام داد.

بنابراین در ارتباط با این انتخابات خاص، حول یک سلسله شعار های دموکراتیک می شود فعالیت هایی کرد که بنیادهای رژیم را سست کند و اذهان عمومی را آماده کند برای شرایطی که در آتیه این جرعه ها زده می شود.

قسمت چهارم:

در مورد این بحث که اصولاً در شرایط فعلی انتخابات چه نوع سیاستی باید داشته باشیم، نقطه شروع ما باید این باشد که ما به عنوان کمونیست ها واضح است که باید در حرکت هایی که در جامعه می شود، شرکت کنیم. مگر این که طبقه کارگر اصولاً در هیچ چیزی شرکت نکند. در مورد انتخابات، این مسأله صدق نمی کند، چون خیلی از توده های زحمتکش با وجود مشاهده این مسائل و اعتراضاتی که به این رژیم دارند، به دلیل انتخاب بین «بد و بدتر» ممکن است به حوزه های رأی گیری هم بروند. این مسأله همیشه در رژیم جمهوری اسلامی بوده و در دوران خاتمی به اوج خودش رسید و در ۴ سال پیش هم به همین ترتیب تعداد زیادی شرکت کردند و این بار هم ممکن است عده ای از توده های زحمتکش شرکت کنند. ما به عنوان کمونیست ها نمی توانیم در خانه بنشینیم، زیرا این انتخابات مثل هر اتفاق دیگری در جامعه یک سلسله روزه های کوچکی باز می کند، یعنی به هر حال چند ساعتی یک عده ای در تلاطم و حرکت هستند و تبادل نظر پیش می آید و یک مقداری هم در همین چندین ساعت تلاطم، جو باز می شود و این گونه نیست که رژیم بتواند با تعدادی از نیروهای سپاه سراسر جامعه را کنترل نماید.

وقتی توده ها به خیابان می آیند و یا در حوزه های رأی شرکت می کنند، یک مقداری امکان رد و بدل شدن نظرات و بحث ها و تبادل نظر و بردن آگاهی و یا افشاگری، وجود دارد. بنابراین از این امکانات و از این روزنه هایی که در این شرایط اختناق در ایران به وجود می آید، ما به عنوان کمونیست ها باید استفاده کنیم و نمی توانیم فقط در منزل باقی مانده و انتخابات را تحریم کنیم که سوت و کورتر به نظر آید. برای این نوع کارها نیازی به کمونیست بودن نیست و ما باید در جاهایی که توده ها هستند، دخالت بکنیم.

ولی این دخالت باید چگونه باشد؟ این دخالت هم یک چیز دلخواهی نیست که مثلاً حزب کمونیست کارگری به این نتیجه می رسد که الان شرایط اعتلای انقلابی است و انفجاراتی صورت می گیرد و انقلاب در راه است! و بنابراین باید رفت و انقلاب را فراخواند! خوب مشخص است که این نوع نظرات، نظر دلخواهی این حزب مشخص است. ولی این دخالتی که ما می کنیم دلخواهی نیست، دخالت ما باید حساب شده و از سطح آگاهی فعلی کارگران و زحمتکشانی باشد که می آیند در این روز مشخص برای رأی دهی و انتخاب بین بد و بدتر. باید دید که آگاهی فعلی این ها چیست و شعارها و مطالباتی مطرح بکنیم که این ها را یک قدم به جلو در جهت سرنگونی رژیم و در جهت مبارزه ضد سرمایه داری سوق دهد. این هنر ماست در شرایطی که امکانات و روزنه هایی باز می شود. حالا باید دید این شعارهایی محوری چیست؟ شعاری که می تواند آگاهی را یک قدم پیش ببرد و هم مورد پذیرش توده ها باشد و مورد فهم و درکشان و هم این که آن ها را یک قدم به جلو ببرد.

به نظر ما اتفاقاً در چنین شرایط خاصی و نه در شرایط اعتلای انقلابی- با وجود این که مسئله سرنگونی امروزه در ذهن بسیاری وجود دارد- یکی از شعارهای دموکراتیک است که آن حلقه رابط را ایجاد می کند. یعنی این که وقتی توده ها به خیابان آمده اند و رأی می دهند، ما به عنوان کمونیست ها و یا بخشی از پیشروی کارگری، اتفاقاً همین پیشنهادی را که آن ها به ما می دهند [یعنی شرکت در انتخابات و رأی دادن] به این شکل اجرا می کنیم: بسیار خوب ما می خواهیم رأی بدهیم و در این انتخابات شرکت کنیم، اما رهبران ما در زندان

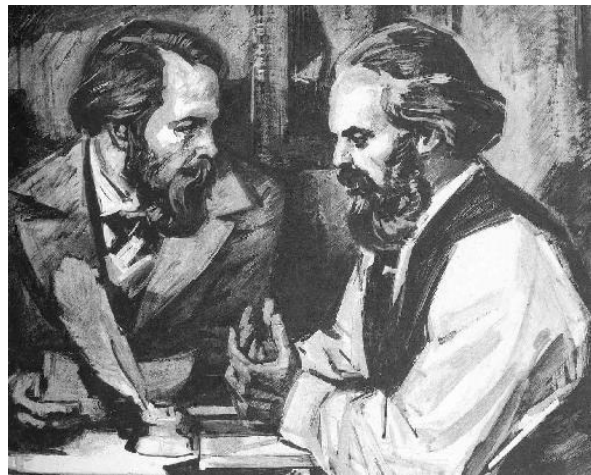
هستند. بنابراین ما در این انتخابات رأی نمی دهیم و تحریم می کنیم، چون رهبران ما در زندان هستند و تا آزادی تمام زندانیان سیاسی و مشخصاً رهبران ما انتخابات را تحریم می کنیم.

بنابراین این صحبتی است که قابل درک است و کسی نمی تواند اظهار دارد که چرا شما این بحث را مطرح می کنید. دلیل آن این است که رهبران ما در زندانند، به شکل سمبولیک هم دو یا سه اسم انتخاب می کنیم، مثلاً «رضا شهابی و شاهرخ زمانی و ...» که در زندان هستند، عکس های این رهبران را می بریم و پوسترهایی در این رابطه می سازیم (نقداً هم پوستری ساخته شده و همین شعار را مطرح کرده است)، بر اساس امکانات و نیروییمان می شود آن را تکثیر کرد و در درون همین حوزه های انتخاباتی، شرکت و این شعارها مطرح شود.

این ها شعارهایی هم نیستند که غیر مرتبط و بی جا باشند. شعارهایی هستند که مرتبط اند به مسأله، بنابراین بحث انگیز خواهد شد و یک سلسله تبادل نظرات صورت می گیرد و واضح است که قدم بعدی و بحث بعدی حول این شعار این خواهد بود که این رژیم همه را دستگیر و اختناق ایجاد می کند، بنابراین ما باید خودمان را سازمان بدهیم؛ در مسیرهای مختلف دیگری که مورد نظر است، بحث می شود و این تبادل نظرها می تواند یک قدم و یک گام آگاهی فعلی را ارتقا دهد.

این دخالتی است که امروز کمونیست ها در داخل ایران می توانند انجام دهند. بنابراین پیشنهاد ما این است که باید انتخابات را تحریم بکنیم و این تحریم باید تحریمی فعال باشد و در مرکز این فعالیت مسأله آزادی زندانیان سیاسی باید تحقق پیدا کند و این یک قدم مرتبطی است که می تواند مورد اجرا قرار بگیرد.

در حاشیه انتخابات: کارل مارکس، و حمایت مرتضی محیط از رفسنجانی



در فاز دمکراتیک آن، سازش با بورژوازی و یا بخش «مترقی» آن را توجیه می کردند. سیاست های سازش طبقاتی حزب کمونیست شوروی با چیانگ کایچک در چین ۱۹۲۷، فرانسه و اسپانیا در سال های ۱۹۳۶-۳۷ و ده ها نمونه دیگر در سطح جهانی؛ و همچنین در ایران سیاست های حزب توده نسبت به قوام السلطنه، سپس نسبت به دکتر مصدق و در نهایت همکاری حزب توده و اکثریت با رژیم خمینی، همگی ریشه در این نظریات انحرافی داشته و از علل اصلی شکست انقلابات جهانی، از جمله ایران، بوده اند.

اما، واضح است که طرح بحث مرتضی محیط در مورد «مرحله انقلاب» نمی تواند با نظریات استالینیستی همخوانی داشته باشد. زیرا در نوشته ها و مصاحبه های پیشین ایشان، حداقل به ظاهر گسست نظری و تئوریک با این گرایش ها مشاهده شده است. پس علت طرح این موضع کهنه تحت لوای مسأله ای «نوین» چیست؟ ایشان می گویند که: «گرچه مسائل مطروحه توسط مارکس و انگلس را نمی توان «ریز به ریز در هر جایی پیاده کرد. اما دانستن این تجربیات می تواند چراغ راهنمایی برای انقلاب کنونی ایران باشد» (صفحه ۱). سپس ایشان نقل قول های ارزنده ای از مارکس و انگلس در مورد مرحله بندی انقلاب به دو قسمت (مرحله دمکراتیک و مرحله سوسیالیستی) آورده و سخنان آن ها را نسبت به چپ روی های برخی که این دو فاز را درست تشخیص نمی دهند، برجسته می کند. بدیهی است که منظور آقای محیط از طرح این نکات صرفاً نمی تواند به منظور برگزاری یک کلاس عمومی آموزش تئوریک در مورد بحث های مارکس و انگلس، باشد. زیرا که اگر چنین بود، چرا این نکات آموزشی پیش از این طرح نگشته بود؟

چنانچه غرض از طرح این نکات یک آموزش سوسیالیستی در مورد بحث های ۱۵۰ سال پیش مارکس و انگلس است، این اقدام، قابل تقدیر بوده و محققاً «نیروهای چپ و ترقیخواه» این تحقیقات را در آرشیوهای خود قرار داده و به موقع مورد استفاده قرار خواهند داد. اما، چنانچه درس آموزی از اعتقادات ۱۵۰ سال پیش مارکس برای امروز ایران به ویژه در پیوند با بحث های «اصلاح طلبان» در مقابل جناح حاکم در ایران است، موضوع تفاوت دارد.

توضیح میلیتانت: آقای مرتضی محیط در برنامه تلویزیونی خود به تاریخ ۲۵ مه ۲۰۱۳، برای توجیه حمایت خود از رفسنجانی و اصلاح طلبان در انتخابات ریاست جمهوری آتی، مخالفان اصلاح طلبان را «چپول» و «مرتجع» می خواند و به گونه ای سخن می گوید که گویا مخالفت با اصلاح طلبی، نمایانگر عدم درک نظریات کارل مارکس بوده است. از این رو در توضیح بحث های کارل مارکس و نشان دادن این که آقای مرتضی محیط خود هیچ گونه تجانسی با عقاید مارکس ندارد، یکی از نقدهایی را که رفیق مازیار رازی نزدیک به یک دهه پیش به نظریات انحرافی مرتضی محیط نگاشته بود، مجدداً برای خوانندگان انتشار می دهیم.

مرحله انقلاب چه نیست؟

اخیراً مقاله ای از سوی مرتضی محیط تحت عنوان «مرحله انقلاب چیست؟»، در شهروند ۶۸۶ و چند سایت اینترنتی انتشار یافته است. موضوع مقاله، مسأله ای است که نزدیک به یک قرن در محافل کمونیستی مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفته. در دهه های پیش همواره مدافعان سیاست خارجی شوروی و چین متکی بر نقل قول هایی از مارکس و انگلس سیاست «سازش طبقاتی» را تبلیغ، ترویج و اجرا می کردند. همواره انقلاب را به دو مرحله «دمکراتیک» و «سوسیالیستی» تقسیم کرده و

جمع بندی آقای محیط در انتهای مقاله بیشتر انگیزه دوم را به اثبات می رساند. ایشان از نظریات مارکس و انگلس برای استفاده از تجربیات به مثابه «چراغ راهنمایی برای انقلاب کنونی ایران» چنین می نویسند:

۱- بورژوازی در مرحله انقلاب (مرحله ضداستبدادی) نه تنها نقشی ترقی خواه و انقلابی دارد، بلکه لاجرم باید پیروز شود.

۲- پس از پیروزی بورژوازی، مبارزه طبقه کارگر ادامه می یابد، منتهی صف بندی طبقاتی عوض شده و دشمن اصلی در مرحله بعدی خود بورژوازی خواهد بود.

۳- در همین مرحله بورژوا دمکراتیک، بورژوازی به دلیل ترس از طبقات پایین تر، یعنی کارگران و زحمتکشان، مبارزه اش علیه ارتجاع با اکراه و دودلی صورت می گیرد.

۴- ارتجاع حاکم (سلطنت مطلقه در آلمان) به راحتی تن به بورژوایی شدن (تبدیل از سلطنت مطلقه به سلطنت مشروطه) نمی دهد» (صفحه آخر).

تنها نتیجه منطقی جمع بندی بالا و استفاده از آن در راستای «چراغ راهنمایی برای انقلاب کنونی ایران» این است که «نیروهای چپ و ترقیخواه» که خود را معتقد به عقاید مارکس می دانند، بایستی کمک کنند که اصلاح طلبان به مثابه یک نیروی «ترقیخواه و انقلابی» در مرحله ضداستبدادی (علیه جناح تمامیت خواه) به قدرت برسند. البته پس از مرحله نخست انقلاب، مرحله سوسیالیستی به دنبال خواهد آمد. اگر این برداشت از مواضع «سربسته» آقای محیط نادرست است (که امیدواریم چنین باشد) از ایشان درخواست می کنم که آن را انکار کند و خود را از جبهه اصلاح طلبان رژیم و اکثریتی ها و استالینیست های مدافع سازش با بورژوازی که امروز در شرف الحاق به بخشی از هیئت حاکم هستند، جدا نماید.

اما به موازات بحث «آکادمیک» آقای محیط، باید ببینیم که مواضع کارل مارکس در این مورد چه بوده است؟

«مرحله انقلاب» از دیدگاه مارکس

کارل مارکس در سال های ماقبل از انقلابات بورژوا دمکراتیک مواضع نقل شده از سوی آقای محیط را اعلام کرد. مارکس متکی بر تجارب پیشین تضادها و گُنش های طبقاتی در اروپا و عدم داشتن تجربه کافی از «بورژوازی در قدرت»، بر این باور بود که نیروهای انقلابی، از آنجایی شرایط مادی برای به قدرت رسیدن پرولتاریا موجود نیست، بایستی در نخستین گام، استبداد مطلقه را با کمک بورژوازی نوپا (که در آن زمان، در قیاس با استبداد مطلقه نقش و برنامه ترقی خواهانه داشت)، کنار گذاشته و سپس با آماده شدن وضعیت عینی و تغییر تناسب قوا به نفع پرولتاریا، «بورژوازی در مصدر قدرت» را همراه با پرولتاریای قدرتمند سرنگون کرده و نظام سوسیالیستی برقرار کنند (تا این جا آقای محیط موضوع را به خوبی درک کرده و در مورد آن نقل قول آورده است)

اما، مارکس با مشاهده انقلاب های ۱۸۴۸-۱۸۴۹ در فرانسه و آلمان مواضع خود را تکامل بخشید. در این سال ها برای نخستین بار (و موقتاً) دولت های بورژوا دمکراتیک در رأس قدرت قرار گرفتند. مارکس با مشاهده بی لیاقتی های این دو دولت، نظریه «انقلاب مداوم» را تکامل داد (تئوری های مارکس در باره انقلاب، جلد اول، هال درپیر، صص ۲۸۳-۲۸۷). زیرا مارکس برخلاف آکادمیسین های خشکمغز دوره خود که سال ها، برای بهره برداری سیاسی، سخنان کهن را تکرار می کردند، تئوری را چکیده «عمل» می پنداشت. مارکس در عمل دریافت که بورژوازی در قدرت (۱۸۴۸) قابلیت اجرای تکالیف بورژوا دمکراتیک و به ویژه اعمال دمکراسی را ندارد. او به این نتیجه رسید که دمکراسی و سوسیالیسم به یکدیگر پیوند خورده اند. در نتیجه انقلاب را یک انقلاب مداوم (تداوم در حل تکالیف بورژوا دمکراتیک به حل تکالیف سوسیالیستی با رهبری پرولتاریا) قلمداد کرد. به نقل قول هایی از مارکس که آقای محیط خواسته یا ناخواسته از قلم انداخته اند، اشاره می کنم:

«براساس دیدگاه ما، منشأ تمام تصادمات در تاریخ در تضاد میان نیروهای مولده و اشکال مراوده (مناسبات تولیدی) نهفته است. در ضمن، برای آن که این تضاد در یک کشور به تصادمات بینجامد، الزاماً نباید به حدود

نهایی "رشد" خود رسیده باشد. رقابت با کشورهای صنعتی پیشرفته، به دلیل مراوده بین المللی، برای تولید تضاد مشابهی در کشورهای عقب افتاده تر از لحاظ صنعتی، کافیت.» (ایدئولوژی آلمانی، جلد ۵، صص. ۷۴-۷۵).



(این بحث را مارکس در مورد آلمان مطرح کرده است. در آن جا او بر پایه رقابت به این نتیجه رسیده بود، اما امروز مسأله ادغام نظام سرمایه داری کشورهای عقب افتاده طرح است و این بحث هر چه بیشتر صادق است).

به سخن دیگر، مارکس بر این اعتقاد است که برای این که «تضاد» جامعه به انقلاب منجر گردد، الزاماً اقتصاد حاکم نباید به رشد نهایی رسیده باشد، ارتباط بین المللی کشورها شرایط عینی را در تمام کشورها آماده می کند.

مارکس در مقدمه به نقد فلسفه حق هگل (جلد ۳، صص ۱۷۹-۱۸۷) در مورد تکالیف مرکب انقلاب می نویسد:

«مردم در آلمان در حال آغاز چیزی هستند که در فرانسه و انگلستان به پایان می رسد».

«آلمان روزی خود را در سطح انحطاط اروپایی خواهد یافت، قبل از آن که حتی سطح رهایی اروپایی را به خود دیده باشد»

به عبارت دیگر، آلمان قبل از آن که انقلاب دمکراتیک خود را انجام داده باشد، خود را در آستانه انحطاط سرمایه داری و در نتیجه انقلاب سوسیالیستی خواهد یافت.

«رژیم آلمانی، نواقص متمدن دنیای سیاسی را که امتیازات آن را دارا نیست -با نواقص وحشیانه رژیم کهن- که تا حد اعلا در اختیار دارد- ترکیب کرده است» و یا دقیق تر:

«در فرانسه رهایی جزئی (رهائی تکه تکه، قدم به قدم) اساس رهایی عمومی (کامل) است. در آلمان رهایی عمومی شرط غیرقابل اجتناب رهایی جزئی است. در فرانسه این (رهائی جزئی) یک واقعیت است. در آلمان، به دلیل غیرممکن بودن رهایی مرحله به مرحله است که (انقلاب) می باید به یک آزادی کامل منجر شود».

«برای آلمان، این انقلاب ریشه ای، یعنی رهایی عمومی بشریت، نیست که تخیلی واهی است، بلکه رهایی جزئی».

یعنی اگر در فرانسه به تدریج رژیم حاکم بیشتر و بیشتر دمکراتیک شده و شرایط برای انقلاب سوسیالیستی فراهم گردیده، در آلمان بدون چنین انقلابی امکان رهایی جزئی نیز نخواهد بود (این نظریات، ریشه بحث انقلاب مداوم است که سال ها بعد توسط تروتسکی در مورد انقلاب روسیه فرموله شد).

مارکس ادامه می دهد: «در آلمان، رهائی از قرون وسطی فقط هنگامی ممکن است که از پیروزی های جزئی بر این قرون نیز رها شویم. در آلمان هیچ قیدی شکسته نخواهد شد، مگر آن که همه نوع قید و بند شکسته شود».

این همه زمانی طرح می گردد که مارکس اعتقاد داشت: «در آلمان پرولتاریا اکنون در حال شکل گرفتن است».

همین مواضع در خطابه مارکس به اتحادیه کمونیست ها نیز یافت می شود. اما، تجربه کمون پاریس ۱۸۷۱ قطعاً مارکس را به نتیجه در هم شکستن کل دولت سرمایه داری (با تمام جناح بندی ها دورنی آن) رساند.

آقای محیط باید پاسخ دهند که چرا این مطالب مهم ارائه شده توسط کارل مارکس را از قلم انداخته است و کوچکترین اشاره ای هم به آن نمی کند؟

«مرحله انقلاب» در ایران

اقتصاد ایران در بازار جهانی سرمایه داری ادغام شده است. فرآیند این ادغام، عوارض مخرب متعددی را به بار آورده است:

اقتصاد ایران به علت تقسیم کار بین المللی تحمیل شده از سوی امپریالیسم، عقب افتاده نگهداشته شده است. بخش عمده نیروی کار نیز غیر کارا و عقب افتاده باقی مانده است. و از همه مهمتر به علت مداخلات انحصارات بین المللی ماهیت طبقاتی دولت تغییر کرده است. ایران برخلاف ارزیابی مدافعان سازش طبقاتی، تحت کنترل یک نظام پیشا سرمایه داری نیست. ماهیت رژیم به تدریج تغییر کرده است. دولت ما قبل از سرمایه داری ایران، از دوره مشروطیت (و به ویژه از انقلاب سفید شاه) به یک دولت بورژوا تبدیل گشته است. دولت خمینی در تداوم و با حفظ تمام خصوصیات رژیم شاه (با شکل ظاهری متفاوتی) از حرکت های توده ای ضد استبدادی استفاده کرد و به علت نبود رهبری سالم انقلابی، به قدرت رسید. شکل ظاهری آخوندی این رژیم نباید منجر به تجدید نظرطلبی در ارزیابی ماهیت یک دولت بورژوا گردد.

مفهوم تئوریک این تغییرات در جامعه ایران این است که دوران «انقلاب دمکراتیک» در اتحاد با بورژوازی صنعتی علیه استبداد قرون وسطی ای سپری گشته است. استبداد آخوندی با استبداد نظام «پیشا سرمایه داری» کاملاً متفاوت است. در این دوره، لایحه های بورژوازی در اپوزیسیون علیه دولت «خود» بسیج نمی گردند. اختلافات آن ها با هیئت حاکم تزئینی و دعوا بر سر قدرت است و بس! در درون بورژوازی ایران هیچ عنصر ترقیخواهی وجود ندارد. به گفته مارکس (به نقل از مقاله آقای محیط) به محض استقرار دولت های بورژوایی، شرایط عینی برای انقلاب پرولتاریایی و سرنگونی آن آماده می شود. در ایران بورژوازی با «دو دلی» علیه استبداد حاکم مبارزه نمی کند. اپوزیسیون بورژوا در حال حفظ دولت بورژوایی است. انزجار بورژوازی از مبارزات مستقل کارگران علیه دولت به مراتب بیشتر از تنفر آن نسبت به هیئت حاکم است. زیرا با دولت فعلی در نهایت می تواند کنار آید. اما با طبقه کارگر هرگز! در نتیجه در عصر امپریالیسم اپوزیسیون

با استفاده از متدولوژی مارکسیستی، پیش از ارزیابی استراتژی انقلاب («مرحله انقلاب») و تعیین نقش ترقیخواهی در این یا آن جناح هیئت حاکم، بایستی به سه مسأله محوری اشاره کرد:

اول، تکالیف انقلاب

انقلابات اجتماعی به گفته مارکس زمانی فرا می رسند که نیروهای مولده (عمدتاً نیروی کار و ابزار تولیدی) در تضاد با مناسبات تولیدی (شکل مالکیت بر تولید) قرار گیرند. بنابراین برای رشد نیروهای مولده در جامعه یک سلسله موانع باید از سر راه کنار گذاشته شوند. به سخن دیگر یک سلسله تکالیف باید انجام گیرند. این تکالیف در ایران کدامند؟

تاریخ بیش از نیم قرن رژیم های بورژوایی سلطنتی و آخوندی در عمل نشان داده اند که تکالیف عقب افتاده بورژوا-دمکراتیک در ایران به فرجام مطلوب نرسیده است. مسأله ارضی، مسأله ملی، مسأله زنان، مسأله دمکراسی (جمهوری بورژوایی) کماکان لاینحل باقی مانده اند. علت آن که تکالیف بورژوا-دمکراتیک سنتاً لاینحل باقی مانده اند نیز کوچکترین ارتباطی به شکل حکومتی دولت سرمایه داری ندارد (حکومت بورژوایی تاجدار، عمامه بسر یا کرواتا همه دچار این تناقض ذاتی اند). سرمایه داری ایران برخلاف بورژوازی اروپایی که محصول انقلاب های بورژوا-دمکراتیک بود، از بالا به دست امپریالیسم بر ایران تحمیل شد. بورژوازی ایران به هر شکلی که ظاهر گردد، خصلت انقلابی دارا نیست و قابلیت حل تکالیف عقب افتاده بورژوا-دمکراتیک را ندارد. در نتیجه تحمیل یک نظام ناقص الخلقه بر ایران به دست امپریالیسم، حل تکالیف بورژوا-دمکراتیک را مسدود کرده است. در جامعه ایران، مناسبات کهن در کنار مناسبات پیشرفته مشاهده می شود. مناسبات سرمایه داری، شبه سرمایه داری و پیشا-سرمایه داری در پیوند با یکدیگر دیده می شوند. تا حل ریشه ای تکالیف بورژوا-دمکراتیک، این تضاد در جامعه باقی خواهد ماند.

دوم، ماهیت طبقاتی دولت بورژوا

موضع زنان سوسیالیست پیشرو

در قبال انتخابات پیش رو



آرام نوبخت و سارا قاضی

بورژوازی به عنوان سیستمی که حیاتش منکی به استثمار اقتصادی طبقه کارگر و سرکوب جامعه است، هنگامی که در آستانه «انتخابات» قرار می گیرد، با وقاحت تمام این سرکوب و فشار مضاعف را به فراموشی می سپارد و تلاش می کند تا با صحبت از «مردم»، «دمکراسی برای همه» و «حق انتخاب»، بیشترین حمایت سیاسی را به دست آورد.

جمهوری اسلامی هم برای برگزاری تئاتر انتخابات خود، این روزها نیاز به نمایش شرکت هرچه بیشتر مردم در رأی گیری و جلوه انتخابات «حقیقی» در سطح داخلی و به ویژه در روابط بین المللی دارد. از این رو است که در روزهای نزدیک به رأی گیری، فضا معمولاً قدری به اصطلاح «باز» می شود. کشاندن مردم به شرکت در انتخابات برای رژیم دو فایده دارد: اول، با اتکا به «آرای مردمی» به خود «مشروعیت» می بخشد و هر اعتصاب یا تظاهرات از جانب کارگران یا اقشار تحت ستم را به بهانه فعالیت «ضد انقلاب» یا مغایر با منافع «مردم» و «نظام»، با تمام توان سرکوب و در نطفه خفه می کند. دوم، در سطح بین المللی، خود را با نظام های سرمایه داری غربی مقایسه می نماید و ادعا می کند که پایگاهی «مردمی» در جامعه دارد.

بورژوا از متحدان پرولتاریا نیست. حتی اگر مخالف حکومت استبدادی کنونی باشد.

بنابراین دوره «انقلاب دمکراتیک» در ایران از لحاظ انتقال قدرت سیاسی دولتی، نقداً به پایان رسیده است. بورژوازی ایران با هر شکل و شمایل سال هاست بر مصدر قدرت قرار گرفته است. بورژوازی ایران (چه در هیئت حاکم و چه در اپوزیسیون) به علت ادغام اقتصادی ایران در نظام سرمایه داری بین المللی در مقابل حل تکالیف بورژوا-دمکراتیک لاینحل جامعه قد علم خواهد کرد. متحدان سرمایه داری بین المللی هرگز برای مردم تحت ستم ایران دمکراسی به ارمغان نخواهند آورد.

سوم ماهیت دولت آتی

رهبری طبقه کارگر (گرچه هنوز پراکنده و غیرآماده) تنها طبقه اجتماعی است که قادر به حل تکالیف ریشه ای دمکراتیک و ضد سرمایه داری خواهد بود. جمهوری شورایی تنها حکومت رهایی کننده کل قشرهای تحت ستم ایران از سلطه استبداد سرمایه داری است. در ایران انقلاب یا در یک مرحله (انقلاب کارگری که آغاز انقلاب سوسیالیستی است) صورت می گیرد یا از ابتدا محکوم به شکست است. از دیدگاه طبقه کارگر سرنگونی یک نظام سرمایه داری آخوندی و جایگزینی آن با یک نظام سرمایه داری مدرن، هیچ تغییری در وضعیت آن ها نمی دهد.

نقش نیروهای مترقی و آکادمیسین های «مارکسیست» در موقعیت کنونی همسویی با نیازهای طبقه کارگر و آماده سازی نظری و تئوریک آن ها است و نه «میان بُر زنی» سیاسی و تغذیه تئوریک سازشکاران اپوزیسیون.

آقای مرتضی محیط در چه جبهه ای قرار گرفته اند؟

مازیار رازی، اردیبهشت هزار و سیصد و هشتاد و یک

اکنون اما آن چه که مسلم است، این است که طبقه کارگر و توده های زحمتکش، هر دو جناح اصلی حاکم در این دولت سرمایه داری را به همراه گرایش های مختلف هر جناح، تجربه کرده و نتایج عملی انتخابات را تاکنون با گوشت و پوست خود لمس نموده است. تنها چیزی که انتخابات ریاست جمهوری در طول حیات سی و چهار ساله جمهوری اسلامی توانسته است به اثبات برساند، این بوده که فارغ از روی کار آمدن هر شخص یا جناحی در انتخابات ریاست جمهوری، نتیجه همواره چیزی جز فقر مفرط، گرسنگی، بی خانمانی و سرکوب ابتدایی ترین حقوق و مطالبات جامعه نبوده است.

سطح زندگی مردم اقشار متوسط نیز به خصوص در دوران احمدی نژاد به سرعت سقوط کرده و بیکاری به نحو وحشتناکی دامان طبقه کارگر و اقشار زحمتکش و متوسط جامعه را گرفته است. جامعه عملاً به دو قطب تقسیم شده است، یک اقلیت سرمایه دار که حتی با استفاده از شرایط حاد اقتصادی کنونی نیز موقعیت خود را بیش از پیش تثبیت کرده یا دستکم مانع افول آن شده است (مثل عوامل پشت پرده اختلاس سه هزار میلیارد تومانی، و باندهای انحصاری واردات)؛ و یک اکثریت بزرگ که بیش تر از قبل به لحاظ وضعیت معیشت سقوط کرده است. دشواری این شرایط برای زنان طبقه کارگر (به خصوص زنانی که در مشاغل ساده، با دستمزد پایین و بدون بیمه و حق عائله مندی و سایر مزایا اشتغال دارند و همین طور زنانی که با وجود این شرایط، تنها سرپرست خانواده نیز هستند) به مراتب بیش تر بوده است، چرا که آن ها به طور ممتد تبعیض جنسی را در محیط کار و در زمینه دستمزد و اشتغال تجربه می کنند (نگاهی به آمار «رسمی» بیکاری در سال ۹۱ نیز جنبه ناچیزی از این تبعیض را منعکس می کند. در این سال نرخ بیکاری مردان، ۱۰.۵ درصد و زنان ۱۹.۹ درصد اعلام شده. به علاوه نرخ بیکاری زنان جوان ۱۵ تا ۲۹ ساله، ۳۸.۳ درصد بوده، درحالی که همین نرخ برای مردان این رده سنی حدود ۲۱ درصد تخمین زده شده است)

آقایان کاندیدا که در خط رهبری حرکت می کنند، عملاً در گفتار خود به سرکوب توده های مردم می بالند (مانند آقای قالیباف و اعترافش به حضور خود در سرکوب دانشجویان در ۱۸ تیر ۷۸ و اعتراضات سال های ۸۲ و

۸۸ که در عین حال مشت اصلاح طلبان را نیز باز می کند) و آن را دلیلی بر امتیاز خود بر کاندیدای دیگری که ظاهراً دستش به خون مردم کمتر آغشته است، می دانند (البته اصلاح طلبان که امروز میدان را به اصول گرایان باخته اند، پرونده ای بهتر از اصول گرایان ندارند). در نتیجه، انتخابات ریاست جمهوری، مسابقه ای است برای تعیین این که چه کسی فرصت چاپیدن و سرکوب بهتر و مستقیم تر مردم ما را برای یک دوره دیگر به دست می آورد. این شالوده همان بحث مارکس است که می گفت «هر چند سال یک بار به استثمار شوندهگان اجازه می دهند که از میان استثمارگران خود، یکی را انتخاب کنند!»

این ها قاعدتاً دلیل درستی به اکثریت جامعه برای شرکت در این انتخابات نمی دهد. از این جاست که مسأله تحریم انتخابات مطرح می گردد. در عین حال، تحریم منفی (یا پاسیفیستی) هم به انزوا از کار سیاسی می کشد و به فعالیت مثبت منتهی نمی گردد. در حالی که جو کنونی در واقع می تواند به پیشبرد برخی فعالیت های سیاسی کمک کند و ما متأسفانه شاهد هیچ گونه فعالیت سیاسی تشکل ها و نهادهای سیاسی اپوزیسیون چپ در داخل و خارج از کشور در زمینه کمک به خودسازماندهی طبقه کارگر نیستیم. این جریانات با توجه به امکانات فراوانی که در دسترس دارند، ثابت کرده اند که هدف نهایی شان توان بخشیدن به مبارزات طبقه کارگر در جهت ایجاد حزب طبقه کارگر و انقلاب سوسیالیستی نیست و علی رغم این که نام سازمان هایشان همگی پسوند های «کمونیست»، «سوسیالیست» و «کارگری» به دنبال می کشند، سیاست هایشان جز دشمنی و خیانت به طبقه کار و افتادن به دامان بورژوازی را در پی نخواهد داشت. از این رو است که طبقه کارگر به درستی این جریانات را نه تنها به کناری گذاشته است، بلکه اینان را موانع پیشرفت مبارزه طبقاتی خود و مسئول عقب نگاه داشته شدنش می داند.

در این جا باید در ادامه سلسله مطالب قبلی یادآوری شود که مخاطب ما، به طور اخص کلیه پیشگامان کارگری (و خصوصاً زنان کارگر و پیشرو) را دربر می گیرد. یعنی کسانی که با مشاهده و تشخیص اولاً بحران حاد جنبش چپ در ایران (بحرانی که نمود بارز آن، نبود وزن قابل

ملاحظه و قابلیت رهبری این جنبش در درون طبقه کارگر با وجود تمامی ادعاهای خلاف این است)، و ثانیاً بحران خود جنبش کارگری (که با سرکوب شدید فعالین کارگری به دلیل فعالیت های علنی و قانونی، موکول کردن وظایف اصلی این حوزه به آینده ای نامعلوم و ناگزیر تکیه به جناح هایی از بورژوازی برای «بهبود» شرایط عمومی به نفع خود، انشعاب مستقیم یا غیرمستقیم برخی عناصر جنبش کارگری به سوی جریان های بورژوایی خارج یا داخل کشور و نظایر این ها آشکار شده است)، به دنبال گسستی ریشه ای هستند از سبک کار، رویکرد و چشم اندازهای تعریف شده بسیاری از محافل یا نهادهای کارگری و چپ در گذشته و همین طور یافتن یک راه حل جدی با تحلیلی مشخص از شرایط مشخص برای برون رفت از این بحران های وخیم.

بنابراین بحث ما هم در این جا نه فقط برای چنین مخاطبینی است، بلکه باید برای کلیه این پیشگامان کارگری (و خصوصاً برای زنان کارگر و پیشرو) حتی الامکان روشن، واضح و عملی باشد. البته یکی از نکات اساسی در هر حالتی این است که این انتخابات تنها برای خود رژیم حائز اهمیت است، هر چند این بار یک تفاوت اساسی با سال های گذشته دارد و آن، این است که سرنوشت رژیم از زاویه روابط بین المللی به این بستگی دارد که چه مهره ای به ریاست جمهوری می رسد و رژیم چه سیاستی را در رابطه با غرب دنبال خواهد کرد. زیرا رژیم پس از مرگ چاوز در ونزوئلا و وضعیت وخیم و روزشمار سقوط اسد در سوریه، در برابر غرب تنها مانده است، خصوصاً که دیگر نمی تواند چندان بر روی پشتیبانی روسیه در مقابل آمریکا حساب کند. در نتیجه غرب این روزها انتظار می کشد که نتایج انتخابات را ببیند. با توجه به عکس العمل اخیر «جان کری» وزیر امور خارجه آمریکا که پس از رد صلاحیت رفسنجانی، انتخابات ایران را «غیر دموکراتیک» نامید (و همان طوری که ما هم قبلاً تأکید کردیم)، رژیم برای حفظ حیات خود می باید باری دیگر «جام زهر» را بنوشد و به مطالبات امپریالیزم جواب مثبت دهد. در غیر این صورت، آینده اش بهتر از آینده اسد در سوریه نمی شود و برای این منظور، رفسنجانی برای امپریالیزم بهترین چهره شناخته شده و بیش از بقیه قابل اعتماد است. البته

این بدان معنی نیست که فرد دیگری قادر به پیاده کردن خط رفسنجانی نیست، بلکه منظور این است که رفسنجانی در گذشته امتحان خود را بارها به امپریالیزم پس داده است، اما هر کس دیگری که بتواند همان خط سیاسی را دنبال کند نیز در نهایت می تواند همان نوع رابطه را با آمریکا و سایر دولت های امپریالیستی برقرار کند. برای مثال، حسن روحانی و محمدرضا عارف دو تن از بهترین نمونه هایی هستند که در خط رفسنجانی عمل می کنند، اما حسن روحانی، با توجه به سوابق پیشین خود- نماینده مجلس خبرگان، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، عضو شورای عالی امنیت ملی، رئیس مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام، نایب رئیس مجلس شورای اسلامی در دوره چهارم و پنجم، دبیر شورای عالی امنیت ملی و رئیس تیم هسته ایران- در زمینه امور سیاسی، بسیار با تجربه تر و در سطح بین المللی، بسیار شناخته شده تر از محمدرضا عارف است که مناصبش شامل اشتغال در شرکت مخابرات و وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ریاست دانشگاه تهران، وزارت پست و تلگراف و تلفن، معاونت رئیس جمهور و رئیس سازمان مدیریت و برنامه ریزی، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی و عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و غیره بوده است.

نکته اساسی دوم از دید ما این است که صرف نظر از این که چه کسی به ریاست جمهوری برسد و این که رژیم چه سیاستی را در قبال امپریالیزم اتخاذ نماید، همواره جبهه طبقه کارگر و زحمتکشانش تحت ستم در ایران کاملاً از رژیم و امپریالیزم مجزا است و رهبران طبقه کارگر باید همواره خود را برای مبارزه با نظام سرمایه داری داخل و جنگ احتمالی با امپریالیزم آماده کنند تا بتوانند تحت هر شرایطی طبقه کارگر را قدم به قدم در مبارزات هدایت و رهبری نمایند.

به عبارت دیگر، رهبری طبقه کارگر باید بتواند متوجه باشد که برای انتخاب روند مبارزه موفقیت آمیز طبقه کارگر که در نهایت بتواند به انقلاب سوسیالیستی این طبقه منجر گردد، باید سیاست هایش را با جزر و مدهایی که در درون رژیم و در رابطه با امپریالیزم رخ می دهد، تنظیم نماید، تا به سیاست های چپ افراطی یا سانتریستی (پاسیفیست) دچار نگردد. از این رو است که مثلاً برای

روند مبارزات طبقه کارگر بسیار فرق می کند که رفسنجانی (یا کسی در خط رفسنجانی) به عنوان نماینده یک جناح از رژیم به ریاست جمهوری برسد (و از این طریق روابط رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی با امپریالیزم «عادی» گردد و در نتیجه آن مثلاً با دخالت های ILO، رژیم اجازه تشکیل شماری اتحادیه های کارگری زرد را بدهد) و یا این که نماینده ای از طرف اصول گرایان (مثلاً جلیلی) به ریاست جمهوری دست یابد و اوضاع با تشدید وخامت، به تهدیدها و حمله نظامی منجر شود.

مسلم است که در صورت عادی شدن روابط رژیم با امپریالیزم، روزنه هایی برای فعالیت در زمینه بالا بردن آگاهی کارگران و سازماندهی آن ها تا حدودی باز می شود و استفاده از این فرصت ها کار بخش مبارزات علنی را تا حد قابل ملاحظه ای آسان تر می کند. در حالی که اگر میانه رژیم و غرب همواره تیره مانده و جو اختناق همواره شدید باشد، روش کار تشکیلاتی متفاوت و مشکل تر خواهد بود.

بخش پیشتاز طبقه کارگر و مارکسیست های انقلابی، درست به این دلیل که نه قصد شرکت در انتخابات (یا تبلیغ مشارکت عمومی) را دارند و نه می خواهند که نسبت به تغییر و تحولات جامعه و تأثیر آن بر روی جنبش کارگری بی اعتنا باشند، سبک، ابزارها، تاکتیک ها و حوزه های فعالیت خود را با در نظر داشتن چشم انداز بلندمدت، بسته به نتایج و سناریوهای مختلفی که از پی انتخابات می آیند، تعیین می کنند.

توجه به وضعیت و تحولات رژیم دقیقاً از همین جهت بسیار اهمیت دارد و رهبری طبقه کارگر در هیچ مقطعی نمی تواند بی توجه به مسایل سیاسی روز در داخل و خارج از کشور عمل کند و فعالیت سیاسی خود را برنامه ریزی و سازماندهی نماید. به همین دلیل بود که ما در رابطه با انتخابات، پیشنهاد «تحریم فعال» را مطرح کردیم؛ یعنی فارغ از این که چه کسانی صلاحیت کاندیدا شدن را داشته باشند و یا این که چه کسی به ریاست جمهوری برسد، ما انتخابات را تحریم می کنیم، ولی فعالیت خود را همواره ادامه می دهیم. مثلاً برای مبارزه علنی می گوئیم که ما به علت غیردمکراتیک بودن

انتخابات و این که رهبران عملی طبقه کارگر -مثل «رضا شهابی»ها و «شاهرخ زمانی»ها -امروز در زندان هستند، در آن شرکت نمی کنیم؛ یعنی به این ترتیب، آزادی تمام زندانیان سیاسی، و آزادی مشخصاً رهبران جنبش کارگری، شرط شرکت یا عدم شرکت در انتخابات می شود و از آن جا که این رهبران در زندان هستند، ما این انتخابات را تحریم می کنیم؛ در نتیجه مطالبه عمده ما می تواند شعار «آزادی تمامی زندانیان سیاسی» باشد. به علاوه در تمامی دوره های حیات جمهوری اسلامی (از دهه سیاه شصت گرفته تا دوره های «سازندگی» رفسنجانی و «اصلاحات» خاتمی و «عدالت محوری» احمدی نژاد و همین طور در دوره اعتراضات پس از انتخابات ۸۸)، شکنجه و آزار جنسی زندانیان سیاسی (چه مرد و چه زن به خصوص زن، چه مخالف رژیم و چه سابقاً یکی از عناصر وابسته به آن)، یک پدیده اپیدمیک و ابزاری نیرومند برای سرکوب، درهم شکستن و تحقیر زندانیان بوده است؛ بنابراین عناصری که خود به طور مستقیم یا غیرمستقیم در این مورد دست داشته اند، در مقابل آن سکوت کرده یا حتی آن را دروغ «دشمن» برای «بدنامی» رژیم نامیده اند، صلاحیت نمایندگی را ندارند و باید تحریم شوند. معرفی عوامل و آمرین تجاوزهای سیستماتیک جنسی در مثلاً دوره اعتراضات پس از خرداد ۸۸ و محاکمه آن ها به عنوان شرط شرکت یا عدم شرکت در انتخابات نیز یکی دیگر از مطالبات و شعارهای عمده پیشنهادی می تواند باشد. زنان کارگر پیشرو به خصوص به این نحو می توانند کارگران دیگر را هم به تحریم فعال دعوت کنند.

در زمینه فعالیت های مخفی، اقدام برای تشکیل هسته های مخفی انقلابی کارگران (خصوصاً به وسیله زنان کارگر پیشرو و انقلابی که می توانند با زنان و مردان انقلابی و پیشرو و متعهد از اقشار مختلف تحت ستم تماس ایجاد نمایند)، همین امروز می تواند قدمی مثبت در جهت تحریم این انتخابات و اولین قدم به سوی سازماندهی دیگر نیروهای مترقی در میان طبقه کارگر و اقشار زحمتکش و تحت ستم باشد.

لازم به یادآوری نیست که زنان پیشرو و انقلابی اقشار تحت ستم، با اتکاب توانایی های خود می توانند به همزمانشاندر میان صفوف زنان (و مردان) کارگر و

درباره انتخابات ریاست جمهوری

با درود فراوان، من مازیار رازی هشتم از گرایش مارکسیست های انقلابی ایران، و امروز ۲۹ اردیبهشت ماه ۱۳۹۲ است.

در این جلسه قصد دارم که مختصراً در مورد وقایع اخیر ایران، یعنی انتخابات پیش روی ریاست جمهوری، صحبت هایی با شما داشته باشم؛ این انتخابات در وهله نخست از یک سلسله وجوه اشتراک با سایر انتخابات ریاست جمهوری برخوردار است و آن هم اینست که چون رژیم جمهوری اسلامی از بدو پیدایش و قدرت گیری خود، به عارضه یک بحران دائمی اقتصادی و سیاسی دچار بوده، همواره از طریق برگزاری یک مضحکه و نمایش انتخاباتی کوشش می کرده است که توجه طبقه کارگر و زحمتکشان ایران را از مسائل و مشکلاتی که با آن رو به رو هستند و از مبارزاتی که در واقع در مقابل اجحافات و وضعیت بد اقتصادی سازمان می دهند، به سمت و سوی موضوعی فرعی، یعنی انتخاب سوق بدهد، و از طریق معرفی جناح های مختلفی در درون هیئت حاکم- برخی اوقات گرایش اصول گرا و برخی اوقات گرایش اصلاح طلب- سیاست ها و تحولات نوینی را وعده بدهد. از نقطه نظر حفظ منافع جمهوری اسلامی، هیچ گاه تفاوتی کیفی میان این دو طیف وجود نداشته است. از این نقطه نظر طبقه کارگر و زحمتکشان ایران دیگر توجه خاصی به این نمایش های انتخاباتی نخواهند داشتند و کماکان تدارکات مبارزات خودشان را صرف نظر از این نمایش ادامه داده و خواهند داد. اما انتخابات پیش روی یک ویژگی خاصی هم دارد؛ این ویژگی خاص، با مسایل بین المللی پیوند خورده است. رژیم از یک سو تحت تأثیر تحریم های اقتصادی در چند سال گذشته قرار گرفته است؛ در ابتدا با اطمینان بیان می کردند که این تحریم ها تأثیری نمی گذارند، ولی امروز تمامی شخصت ها و جناح های رژیم اذعان دارند که تحریم ها اثر خود را برجای گذاشته اند. بنابراین این انتخابات مرتبط است به رفع این تحریم ها؛ یعنی یافتن سیاست هایی که بتواند این تحریم ها را کاهش بدهد و یافتن رئیس جمهوری که در مقام جلوگیری از تحریم های مضاعف و حادثر باشد. در عین حال این رژیم به طور پیگیر در یکی دو سال گذشته تهدید به حمله نظامی

زحمتکش انقلابی بپیوندند و اقدام به سازماندهی خود نمایند.

این هسته های مخفی سپس می توانند در جهت بنیانگذاری حزب پیشتاز و انقلابی خود گام بردارند تا به فعالیت سیستماتیک و سازماندهی شده ای دست پیدا کنند که تنها نیروی مقاوم و پرقدرت در برابر سرکوب رژیم است؛ منظور از سرکوب، تنها سرکوب بدنی و جانی نیست، بلکه سرکوب اقتصادی و سیاسی هم هست که جو را برای مبارزه طبقاتی برای رسیدن به یک انقلاب سوسیالیستی دشوار می سازد.

امروز جو اقتصادی و سیاسی، یعنی شرایط عینی، برای انقلاب طبقه کارگر آماده است. اما طبقه کارگر ما از سازماندهی حزبی برخوردار نیست. این، البته در جو سرکوب و اختناق در جامعه ما امری طبیعی است، اما برای بیرون رفتن از این معضل، طبقه کارگر امکان بنیان نهادن حزبی مخفی را دارد که از پیشروترین، متعهدترین و از خودگذشته ترین عناصر کارگری و روشنفکران متعهد و از خودگذشته ای شکل می گیرد که در میان طبقه کارگر از اعتماد و وزنه برخوردار باشند. این حزب است که توان متحد کردن طبقه کارگر را داشته و می تواند این طبقه و اقشار متحد طبقه کارگر را به حول یک برنامه انقلابی و سوسیالیستی سازماندهی و در هر مرحله آمادگی مبارزه با رژیم را فراهم سازد و در نهایت انقلاب سوسیالیستی را به سرانجام رساند.

زنان کارگر پیشرو و انقلابی ما در راستای تشکیل این حزب مخفی از هم اکنون با تشکیل هسته های مخفی خود می توانند، زنان و مردان انقلابی و متعهد دیگر را سازماندهی کرده و به این ترتیب در ساختن این حزب پیشتاز مخفی مانند دیگر همزمان خود، سهم داشته باشند.

اردیبهشت ۱۳۹۲

شده (به ویژه از طرف اسرائیل). در گذشته، درآمد بالای نفتی توانسته بود که این تحریم های اقتصادی و ضربه ای را که این تحریم ها به بدنه اقتصادی جامعه می زند، کاهش دهد، اما با کاهش درآمدهای نفتی و تشدید تحریم های اخیر، این عامل مساعد از میان برداشته شده و رژیم دیگر قادر به تحمل تحریم های مضاعف نیست. در گذشته رژیم در ارتباط با تهدیدهای نظامی، متقابلاً پاسخ هایی هم داده بود، از جمله تهدید به بستن تنگه هرمز و همین طور ضربه زدن به منافع غرب و امریکا در منطقه و غیره. تحریم ها و تهدیدهای اقتصادی و نظامی، به طور مشخصی نتوانسته بودند رژیم را وادار به یک معامله و اتخاذ سیاست نوین بکند، اما امروز این تهدیدها شدت یافته و رژیم در جستجوی یافتن راه حلی است. و اضافه بر این، واقعه مهمی در منطقه در شرف وقوع است که تأثیرات بسیاری در ارتباط با رژیم خواهد گذاشت و آن هم سرنگونی قریب الوقوع رژیم بشار اسد در سوریه است. از یک سو محاسبات رژیم در مورد اتحاد با سوریه و حزب الله و همین طور گرایش هایی از حماس در شرف به هم خوردن است. با رفتن اسد، رژیم در منطقه تنها خواهد ماند و از این نظر نگرانی شدیدی در دل حکام رژیم جمهوری اسلامی به وجود آمده، یعنی می دانند که اگر اسد سرنگون شود، نوبت بعدی نوبت خودشان خواهد بود. از سوی دیگر یکی از متحدین بین المللی ایران ونزولنا، یعنی آقای چاوز، فوت کرد و معلوم نیست که سیاست مداران بعدی ونزولنا همان سیاست های چاوز را به روال قبل ادامه خواهند داد یا خیر. در نتیجه رژیم در یک موقعیت بسیاری وخیم تری از گذشته قرار گرفته از نقطه نظر متحدین بین المللی اش و نگرانی عمیق تر شده. نکته یدگگری که باید توجه کرد این است که این رژیم با رژیم های دیگری مانند قذافی در لیبی یا مبارک در مصر و یاس یار کشورهای مجاوز که در دوره اخیر سرنگون شدند یا بشار اسد در سوریه تفاوت هایی دارد. دستگاه روحانیت که امروز بر رأی این رژیم قرار دارد، حامل و میراثدار سنتی تاریخی است. روحانیت به لحاظ تاریخی مرتباً و مداوم در حال معامله و زد و بند و معاهده بستن بین تجار، شاهان و مردم بوده و مرتباً در طی ۲۰۰-۳۰۰ سال گذشته نقش معامله کردن و مانور دادن سیاسی را ایفا می کرده است. بنابراین با وجود این که همان نوع دیکتاتوری ها را اعمال می کند، ولی از سوی دیگر تحت

فشار به معاملات سیاسی، گاه آشکار و گاه پنهان، نیز دست می زند. همان طور که در دوران خمینی مشاهده کردیم که او نهایتاً جام زهر را نوشید و به جنگ ایران و عراق خاتمه داد، چنین مواردی در مورد خامنه ای هم صدق خواهد کرد. یعنی رژیم جمهوری اسلامی اهل معامله و سازش و عقب نشینی است، تا جایی که امکان داشته باشد چانه زنی را ادامه می دهد تا به این مرحله ای خاص برسد؛ چنان چه در این مرحله رژیم در معرض مخاطره باشد، بلافاصله چرخش می کند. با توجه به این خصوصیات رژیم- که با دیکتاتوری های نظامی در کشورهای مجاور، یعنی بعضاً رژیم هایی که فروپاشیدند و از بین رفتند، متفاوت است- و با توجه به خصوصیات تحریم های اقتصادی و جدی شدن تهدیدهای نظامی و همین طور سرنگونی قریب الوقوع اسد در سوریه و همچنین از دست رفتن چاوز در ونزولنا و متحدی بین المللی، رژیم در این دوره به شدت دچار نگرانی و اضطراب شده است و این، ویژگی انتخابات دوره اخیر خواهد بود. بنابراین رژیم یافتن راه هایی را برای سازش و عقب نشینی دنبال خواهد کرد. این عقب نشینی دیگر از سوی گرایش های اصول گرا امکان پذیر نیست. چون اصول گرایان تجربه ای را با غرب داشته اند و غرب دیگر اصولاً این ها را به عنوان کسانی که وارد معامله و مذاکره می شوند، قبول ندارد؛ چرا که هشت سال دوره احمدی نژاد را تجربه کرده است. از سوی دیگر این اصول گرایان به دلیل سیاست هایی که اتخاذ کرده اند- حداقل بخش قابل توجهی از آن ها- تن به مذاکره و معامله نخواهند داد و همچنان تصور می کنند که می توانند خواسته خود را به طرف مقابل، تحمیل و امتیاز کسب کنند. پایه های رژیم، پایه های حزب اللهی رژیم، سپاه پاسداران، بسیج و غیره، اگر قرار بشاد از رهبران خود اصول گرایان کسانی را برای معامله و سازش با غرب انتخاب کنند، دچار مخاطره و شکاف درونی خواهند شد، یعنی امکان دارد پایه های اجتماعی خود را از دست بدهند. به همین جهت برای این معامله و سازش، که الآن زیر فشار مجبورند وارد این دوره شوند، نمی توانند از طریق اصول گرایان و نمایندگان آن ها، این تبانی را سازمان دهند. از سوی دیگر، از طریق اصلاح طلبان هم قادر نخواهند بود چنین کنند. چون اصلاح طلبان اولاً اعتبار سیاسی خود را در سطح ملی و بین المللی از دست داده اند و به هر حال دیگر شخصیت هایی نیستند که از

نقطه نظر امپریالیزم قابل اعتماد برای مذاکره باشند و از سوی دیگر این قدر در گذشته تبلیغات سوء از سوی حکومت وقت علیه اصلاح طلب ها صورت گرفته- به عنوان فتنه گران انتخابات ۴ سال پیش- و این قدر با اعمال فشار آن ها را به کنار رانده اند (مانند حصر خانگی موسوی و کروبی) که واضح است دیگر قادر نخواهند بود از طریق اصلاح طلبان (خاتمی، کروبی، موسوی و دار دسته آن ها)، این سازش و معامله را انجام دهند. بنابراین رژیم- وقتی صحبت از رژیم می کنیم، مقصودمان سران رژیم، سران هیئت حاکم و مشخصاً خامنه ای و مداری است که دور او شکل گرفته- باید به دنبال مهره دیگری باشد، مهره ای که بتواند سازش را با امپریالیزم عملی کند، مورد تأیید امپریالیزم هم باشد و همین طور بتواند بخش عمده ای از اصلاح طلب ها و همین طور اصول گرایان را به سوی خود جلب کند، و این مهره کسی غیر از رفسنجانی نیست. بنابراین ورود رفسنجانی به صحنه به نظر ما با تأیید و با توافق خامنه ای صورت گرفته و نمی توانسته است غیر از این باشد؛ خود رفسنجانی نیز یک هفته قبل از این که خود را به عنوان کاندیدای ریاست جمهوری ثبت نام کند، اعلام کرد که بدون تأیید خامنه ای این کار را نخواهد کرد. و در به- اصطلاح دقیقه نود، یعنی تنها ۱۵ دقیقه قبل از این که حوزه های انتخاباتی بسته شوند، از طریق فائزه هاشمی در وبلاگش اعلام شد که آقای رفسنجانی خود را برای نامزدی ریاست جمهوری ثبت نام کرده است و وارد میدان خواهد شد. واضح است که اگر خامنه ای و مدار دورش، مخالف حضور رفسنجانی بودند، این شخص به عنوان یک فرد کاملاً محافظه کار و فرصت طلب سیاسی در دوران گذشته- یعنی کسی که نه مشخصاً طرف اصلاح طلبان را گرفت و نه در مقابل خامنه ای ایستاد، و مرتباً موضعی در نوسان داشت برای مواجهه یک چنین موقعیتی- وارد حوزه انتخاباتی نمی شد. بنابراین صحبت از این که خامنه ای کماکان در تقابل با رفسنجانی قرار دارد، صحبت بیهوده است و واقعیت ندارد، او نه تنها مورد تأیید خامنه ای قرار گرفته، بلکه از نقطه نظر هیئت حاکم و خامنه ای و دار و دسته او، اتفاقاً تنها امید نجات رژیم مرتبط به حضور رفسنجانی در این انتخابات و انتخاب شدن او به عنوان رئیس جمهور است. در واقع رژیم به درجه ای رسیده که نمی تواند مهره ای بهتر از او برای انجام معامله و سازش در سطح بین المللی و

نجات خود از خطر سرنگونی پیدا کند. الان از نقطه نظر هیئت حاکم دیگر این موضوعات که رفسنجانی چه قدر پول دارد، چه اتومبیلی دارد، و چه مقدار ثروت در خارج انباشت کرده، یا فرزندان او چه کارهایی کرده اند، اهمیت چندانی ندارد. مسأله این است که آن ها باید شخصیتی پیدا کنند که هم مورد تأیید اکثریت هیئت حاکم در داخل ایران باشد و هم مورد تأیید امپریالیزم قرار بگیرد و این معامله را به صورت «آبرومندان»- از نقطه نظر رژیم- انجام دهند (با وساطت روسیه و با وساطت دولت هایی نظیر ترکیه).

در ضمن روسیه هم امروز در ارتباط بسیار نزدیک تر و تنگاتنگی با امریکا قرار گرفته است تا مسأله سوریه را فیصله بدهد. در ارتباط با بمب گذاری در بوستن امریکا، اطلاعات افشاشده نشان می دهد که معامله ای میان روسیه و امریکا صورت گرفته تا از یک سو امریکا چراغ سبز را به روسیه برای سرکوب اسلامگرایان چین- به بهانه تروریست بودن آن ها- به دست روسیه بدهد، و از طرف دیگر روسیه تعهد کند که در امور سوریه به شکل سابق دخالت نکند. یک چنین معامله ای در ارتباط با ایران هم می تواند صورت بگیرد. یعنی این که روسیه کاملاً خودش را در دوره بعد کنار بکشد، چین هم کنار برود و راه هموار شود که امریکا به ایران حمله کند و رژیم را کنار بزند، همان کاری که در سوریه و علیه اسد دارد انجام می دهد. بنابراین مسأله ای که این جا مطرح است، اینست که به یک مهره گمشده، یعنی شخصیتی که بتواند این معامله را صورت دهد و مورد پذیرش امریکا هم قرار بگیرد، نیاز است و این مهره از نقطه نظر هیئت حاکم کسی نیست غیر از رفسنجانی. بنابراین این شرکت رفسنجانی در این انتخابات به نظر من حائز اهمیت است و باید مورد توجه واقع شود. و اگر قبول کنیم که خامنه ای به عنوان یک سیاستمدار اسلامی و برخوردار از تجارب و سابقه تاریخی منطقی عمل کند، واضح است که به سمت و سوی انتخاب این مهره، یعنی رفسنجانی خواهد رفت، تا یک شخصیت ناشناخته در سطح بین المللی مثل قالیباف و غیره که در حوزه فعالیت اصول گرایان شرکت دارند. به هر حال در داخل ایران هم علی مطهری سخنانی ای کرده و اشاره ای داشته به همین موضوع؛ امضا هایی که مدتی قبل از موتلفه و اساتید دانشگاه و غیره جمع آوری شد هم همین را نشان

می دهد. این ها هم رسماً اعلام کرده اند که رفسنجانی می تواند بخش های عمده ای از اصلاح طلبان و همین طور اصول گرایان را حول برنامه و سیاست خودش متحد کند. این به مفهوم روشنی تأیید خود خامنه ای را در بر دارد، و نشان می دهد که تنها راه نجات جمهوری اسلامی از سرنگونی را در یک چنین سیاستی تشخیص داده اند. بنابراین اگر این سناریو درست باشد و تحقق یابد- البته واضح است که ما در حیطه فعالیت های سیاسی نمی توانیم پیش بینی های مطمئنی داشته باشیم، چون اتفاقاتی ممکن است روی دهد که این سناریو انجام نشود، ولی به هر حال بر اساس تحلیل سیاسی می توان تعیین کرد که وضعیت به چه سمت و سویی می رود- و در واقع رفسنجانی رئیس جمهور ایران بشود، خوب واضح است که یک سلسله تحولات نوینی نیز در زمینه ارتباطات بین المللی و تحولاتی در جنبش کارگری رخ خواهد داد. به این مفهوم که سرو کله ILO (سازمان جهانی کار) مجدداً پیدا خواهد شد، ارتباطات با غرب نزدیکتر خواهد شد، همچنین امکان تأسیس اتحادیه های کارگری در چارچوب نظام سرمایه داری- امپریالیستی و ایجاد شبکه های مرتبط با دولت (اتحادیه های کارگری زرد)، در دوره آتی به وجود خواهد آمد (یعنی زمانی که روابط در دوره آتی پس از انتخاب رئیس جمهور جدید، رفسنجانی، «حسنة» شود و تحولات روند جدیدی به خود بگیرد). در آن زمان واضح است که مارکسیست های انقلابی باید ارزیابی کنند که به چه نوع دخالت هایی در این تشکل هایی که از طریق ILO در ایران در این دوره نوین به وجود خواهند آمد، انجام دهند؛ واضح است که ساختن حزب پیشتاز کارگری هم مرتبط خواهد شد به این وضعیت نوین، و شکل سازماندهی آن در قیاس با گذشته تفاوت هایی پیدا خواهد کرد، شکل هایی جدیدی به خود خواهد گرفت که البته بحث در این مورد به همان دوره آتی موکول خواهد شد و از اکنون نمی توان برنامه ریزی دقیقی در مورد آن داشت.

آن چه که به هر حال باید از نقطه نظر مارکسیست های انقلابی توضیح داده و روشن شود این است که این تمایل و این گرایش در درون رژیم وجود دارد که مسائل را «حل» کند، وارد «سازش» با امپریالیزم شود، از سقوط رژیم جلیوگری کند، به خصوص در ارتباط با ویژگی ای که امروز سوریه دارد و این مسأله سوریه برای رژیم

بسیار حائز اهمیت است. در واقع سرنگونی بشار اسد آخرین ضربه ای است که رژیم در منطقه خواهد خورد و از آن به بعد دیگر مسأله حیات رژیم مورد سؤال قرار خواهد گرفت.

این ارزیابی کلی ای هست که ما به عنوان گرایش مارکسیست های انقلابی از وضعیت کنون داریم، بنابراین موضعمان با بسیاری از تحلیلی هایی که تاکنون صورت گرفته، متفاوت است. در انتها، مسأله که مطرح می شود این است که در این انتخابات، چه رفسنجانی انتخاب شود و چه نشود (چون از نقطه نظر جنبش کارگری، فعالین کارگری و مارکسیست های انقلابی در داخل ایران تفاوت زیادی از نظر ماهوی میان آن ها وجود ندارد؛ این ها اصولاً یک رژیم بورژوازی ویژه اسلامی هستند و در واقع هیچ کدام از مسائل اولیه دموکراتیک و مسائل کارگری جامعه بدون سرنگونی «کامل» این رژیم که شامل تمام جناح بندی هایشان خواهد شد، حل نخواهد گردید)، روزنه هایی با تحولات بعدی باز خواهد شد و این روزنه ها باید مورد استفاده قرار بگیرد تا امر تدارک سرنگونی این رژیم سرمایه داری با سهولت بیشتری صورت بگیرد. بنابراین پرسش آن است که در این انتخابات- چه رفسنجانی پیروز شد و آن سیاست های نوین را جلو ببرد و چرخشی در خود رژیم در ارتباط با وضعیت بین المللی ایجاد شود، و چه انتخاب نشود- ما چه موضعی باید بگیریم؟ به نظر من، موضع ما، تحریم این انتخابات است. این انتخابات، یک مضحکه است، این انتخابات به هیچ وجه شامل تمام گرایش های موجود در جامعه نیست، صرفاً انتخابات یک هیئت حاکمه است، در دل این هیئت حاکمه جناح های مختلفی هستند- حالا رژیم در یک زمانی حتی جناح اصلاح طلب خود را نمی پذیرد و کنار می زند- مثل دوران ۸ ساله احمدی نژاد- و امروز ممکن است به دلایلی مثل فشارهای بین المللی و غیره که اشاره شد یکی از جناح های اصلاح طلب را بپذیرد- بنابراین این ها تفاوت کیفی با هم ندارند، همه آن ها، و حتی کسانی که به اصطلاح بسیار «رادیکال» در طی حوادث پس از انتخابات ۸۸ و پس از آن موضع گیری کردند (مثل موسوی و کروبی)، بارها اعلام کرده اند که با «نظام» جمهوری اسلامی کاری ندارند و خواهان حفظ آن هستند، صرفاً قدری شرایط دموکراتیک تری را می طلبند؛ به

نامه: خطاب به رئیس جمهور جدید، دادستان تهران و رئیس زندان رجایی شهر

از: شاهرخ زمانی

به: رئیس جمهور جدید، دادستان تهران و رئیس زندان رجایی شهر

موضوع: نقض حقوق اولیه زندانیان و قتل های زنجیره ای

یک مرگ دیگر، جنایتی دیگر، به کدامین گناه کشته می شوند؟ این بار نیز کارگر زندانی که جرمش دفاع از طبقه کارگر بوده در زندان کشته شد، مرگ افشین اسانلو را چگونه توجیه خواهند کرد؟ چه کسی پاسخگو خواهد بود؟ قوه قضاییه، دادگاه تهران، رییس زندان یا اداره اطلاعات؟

آقای رئیس جمهور، شما در این رابطه چه کار خواهید کرد؟

گویی قتل های زنجیره ای در زندان ها تمامی ندارد، ... ولی الله فیض، اکبر محمدی، میر صیافی، امیر حشمت، عبدالرضا رجبی، منصور رادپور، ستار بهشتی، علیرضا کریمی خیرآبادی، شهبازی ... و امروز افشین اسانلو، این لیست تنها بخش کوچکی از جنایت های ماشین سرکوب در زندان رجایی شهر می باشد، تا غارتگران طبقه حاکم بتوانند ثروت های عمومی را هرچه بیشتر و بدون مانع تصاحب کنند، دادگاه های تحت فرمان قوه قضاییه در حالی با تبعیت از حکم قضایی دو نوجوان را به جرم سرقت ۱۵۰۰۰۰ تومان که به خاطر درمان مادر بیمارشان دزدیده بودند، با اتهام محاربه اعدام می کند، که برادر رئیس همان قوه قضاییه بزرگترین زمین خوار ایران است و با تکیه بر قدرت دو برادر خود در سمت های بالای حکومتی بدون دغدغه و ترس از قانون، تخلفات بی حد و مرز خود را ادامه می دهد، همچنین تحت تسلط و حوزه کاری چنین قوه قضاییه ای رقم های اختلاس و دزدی ۳ هزار میلیارد تومانی و مانند آن هر روز بیشتر اتفاق می افتند، به گفته رییس سازمان بازرسی، مقامات ۴۵۰ میلیون یورو بالا کشیده اند، اختلاس در پرونده پتروشیمی سر به آسمان می زند،

همین خاطر از نقطه نظر ما و جنبش کارگری و پیشروهای کارگری، تفاوتی کیفی بین این جناح ها وجود ندارد. رژیم باید در مجموع سرنگون شود تا تحولاتی نوین رخ دهد. اما هر کدام از این جناح ها بیایند، روزنه هایی باز می شود که باید برای همان هدف سرنگونی استفاده شوند. از این رو مسأله انتخابات، مسأله ای نیست که منجر به تغییر و تحول در دخالتگری ما شود. از این زاویه ما خواهان تحریم انتخابات هستیم، ولی تحریم نه به این مفهوم که پیشروهای کارگری و فعالین سوسیالیست در خانه بنشینند، ما تحریم را به طور اخص به عنوان تحریم «فعال» مطرح می کنیم، یعنی حتی از تحریم کردن برای سست کردن پایه های رژیم و تدارک انقلاب استفاده می کنیم. تحریم فعال از نظر ما امروز در واقع به فعالین کارگری که در زندان ها هستند، مرتبط می شود؛ یعنی بحثمان در مقابل کسانی که از شرکت در انتخابات صحبت می کنند، این است که: خیر، این انتخابات را باید تحریم کرد؛ چون غیردمکراتیک است، گرایش های مختلف جامعه در آن حضور ندارند و همچنین طبقه کارگر در واقع نقشی در این انتخاب ندارد که بخواهد شرکت کند، رهبران عملی طبقه کارگر- مثل «رضا شهبازی» ها و «شاهرخ زمانی» ها- امروز در زندان هستند؛ طبقه کارگر برای این که در انتخابات ریاست جمهوری شرکت کند، مایل است که نمایندگان خودش را انتخاب کند! اگر این نمایندگان در زندان ها هستند، بنابراین در این انتخابات نمی توانند شرکت کنند، مگر که آن ها آزاد شوند. بنابراین آزادی تمام زندانیان سیاسی، آزادی مشخصاً رهبران جنبش کارگری، شرط شرکت یا عدم شرکت در انتخابات است. و از آن جا که این رهبران در زندان هستند، ما این انتخابات را تحریم می کنیم، اما در عین حال به طور فعال مبارزه می کنیم برای آزادی تمامی زندانیان سیاسی و بالأخص رهبران کارگری و پیشروهای کارگری که امروز در زندان ها هستند. و ما به عنوان مارکسیست های انقلابی نیز چنین موضعی را اتخاذ می کنیم.

من در این جا این بحث را تمام می کنم؛ به امید موفقیت و پیروزی نهایی برای تمام پیشروهای کارگری و گرایش مارکسیست انقلابی در ایران.

با تشکر، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۲

تحت حمایت های غیر مستقیم چنین قوه قضاییه ای، رحیمی معاون اول، دارای پرونده ۷۰ میلیاردی از بیمه ایران آزادانه می گردد، قاضی مرتضوی و حداد و مقیسه و متجاوزین مسئول، صدها جنایت مانند آمر و ناظر جنایات کهریزک تحت فرمان قوه قضاییه با اهانت به شعور شاکیان و عموم مردم فقط ۲۰۰۰۰۰ تومان جریمه می شود، عدالت را در دستگاه قضایی نگاه کنید، قاضی مرتضوی در مقابل جرایمی مانند دستور شکنجه، نظارت بر شکنجه، تجاوز به دختران و پسران، قتل های عمد در کهریزک به ۲۰۰۰۰۰ تومان جریمه محکوم می گردد و در کنار اجرای چنین عدالتی همین قوه قضاییه دو نوجوان را به خاطر سرقت ۱۵۰۰۰۰ تومان با حکم محاربه اعدام می کند!!! راستی با چنین قوه قضاییه و قضاتی چگونه باید برخورد کرد؟ آقای رئیس جمهور، شما در این رابطه چه کار خواهید کرد؟

این تنها گوشه ای از دزدی و جنایت مسئولین است که علناً روزنامه های تحت سانسور شدید می توانند از آن سخن بگویند، و ما زندانیان سیاسی نیز زیر سلطه چنین قوه قضاییه ای دستگیر، شکنجه، محاکمه، زندانی و نگهداری می شویم، حال خود بخوان سرنوشت شوربختی ملت ایران را.

چپاول طبقه حاکم، تحت حاکمیت دستگاه های فوق تکمیل شده، به ۷۰ میلیون مردم، یکی از ثروتمندترین کشورهای جهان، بیکاری، فقر و فلاکت، فحشا و اعتیاد، جرم و جنایت و ... تحمیل می شود و هر اعتراض عدالت خواهانه و هر تشکل مبارز مردمی، در نطفه خفه می شوند، سخن کوتاه کشور به جهنم ۷۰ میلیون ایرانی و ملک خصوصی چند دزد و غارتگر تبدیل شده است.

آقای رئیس جمهور، جناب دادستان و رئیس زندان رجایی شهر؛ با توجه به سیاست سرکوب، خودسری و تجاوز به حقوق قانونی، هتک حرمت و دستگیری های بدون حکم و خودسرانه، پرونده سازی و پاپوش دوزی، حکم های سنگین به سفارش اداره اطلاعات، وجود انواع شکنجه های روحی و جسمی موجود، حاصل چنین روند و حاکمیتی است که شما نیز بخش مهمی از این مجموعه هستید، کارکرد و روند آگاهانه ضد مردمی این حاکمیت هیچ راهی جهت دفاع از حقوق خود برای ما باقی

نگذاشته است، بنابراین جان خود را کف دست گرفته از حقوق طبقه کارگر، عموم مردم، زندانیان سیاسی و خود، این چنین دفاع می کنم، تا باشد انسان ها قضاوت کنند، و از همه کارگران، جوانان، عموم مردم، نهاد ها، سازمان ها، وکلای داخلی و جهانی می خواهم در این مبارزه ما را یاری کنند. آقای رئیس جمهور، جناب دادستان و رئیس زندان رجایی شهر؛ توجه شما را به نقض آشکار قوانین مصوب خودتان جلب می نمایم:

۱- نقض آشکار اصل ۳۰ قانون اساسی در هتک حرمت زندانیان در پوشاندن اجباری لباس زندان و زدن دستبند و پابند و لخت مادرزاد کردن زندانیان در در مقابل دوربین و سربازها هنگام ورود، در حالیکه طبق ماده ۱۹ و ۳۵ آیین نامه سازمان زندان ها در تبصره ای، حتی زدن دستبند منوط به شرایطی است، چه رسد به لباس اجباری و پابند زدن.

۲- نقض آشکار ماده ۹۳ و ۹۵ آیین نامه سازمان زندان ها که صراحتاً بر دادن سبزیجات تازه، انواع لبنیات، تخم مرغ و دادن میوه پس از هر سه وعده و ناهار و شام هر هفته تأکید شده است؛ شما با سویای حیوانی در شب و روز که تماماً به ظرف زباله ریخته می شود باعث گرسنگی و هزینه های سنگین برای زندانیان می شوید.

۳- قانون شکنی و سلیقه ای عمل کردن در مورد مفاد آیین نامه در مورد مرخصی زندانیان که فقط شامل نورچشمی های خودتان و کسانی که تن به رذالت و همکاری با شما و حکومتی ها می دهند، می شود. علیرغم تأکید قانون بر دادن مرخصی هنگام فوت و عروسی بستگان، ممانعت شما از این عمل و ندادن مرخصی به زندانیان برای شرکت در مراسم ختم و عروسی نزدیکان، نشانگر ماهیت ضد مردمی شما می باشد، با مرخصی ندادن به افرادی مثل محمدمیر خیزی، عادل نعیمی و شاهرخ زمانی برای عروسی فرزندانشان و مصطفی نیلی و خالد حردانی برای مرگ پدر و مادرشان نمونه های بارزی هستند.

۴- نقض آشکار آیین نامه اجرایی بیمه درمانی زندانیان مصوب ۶۱/۱۲/۴ به شماره ۴۴۰۱۴ در درمان با داروی مجانی زندانیان در ماده ۱ و ۲ که پزشک

زندان غیر از موارد جزئی مانند سرماخوردگی تمامی موارد را از طریق خانواده به بیرون حواله می دهد و همچنین کسانی که به بیرون اعزام می شوند با هزینه خودشان باید عمل یا مداوا شوند.

۵- تفتیش دائمی عقاید که علناً در زندان ها صورت می گیرد، و زندانیان با عناوین ملحد، جاسوس و ... نامیده می شوند، و در مورد تشکل های مدنی، اجتماعی و اقلیت های مذهبی عملاً نقض آشکار اصل ۲۳ قانون اساسی در آیین نامه تفتیش عقاید و همچنین در اصل ۲۴ آزادی بیان که در این مورد شرح مذاکرات مجلس خبرگان می گوید این آزادی شامل نوشتن کتاب در بدی نظام جمهوری اسلامی ایران نیز می شود .

۶- کمبود فضای زندگی برای محکومین که می باید از ۵ سال تا ابد در زندانی باشند که سلول های انفرادی را محل زندگی ۲ تا ۳ نفر قرار داده اید. همچنین هواخوری ۲/۵ ساعته به جای ۱۲ ساعت در کنار اوضاع به شدت خراب بهداشتی و درمانی و تغذیه ای که باعث مرگ هفتگی در زندان بوده و قتل عمد به حساب می آید .

۷- نقض ماده ۱۸۰ آیین نامه سازمان زندان ها در حقوق متهمان برای مکاتبه که تقریباً همه زندانیان از آن محرومند.

۸- پرونده سازی و پاپوش دوزی سازمان یافته اداره اطلاعات علیه کسانی که با خودسری و قانون شکنی مسئولین خاطی مبارزه کرده و اعمال سرکوبگرانه آنان را افشا می کنند. مانند خالد حردانی، شاهرخ زمانی و تعداد زیادی از زندانیان دیگر که علاوه بر پرونده اصلی، پرونده ساختگی و پاپوش جدید توهین به رهبری نیز علیه شان ساخته شده است.

۹- عدم اعزام به بیرون در عمل و درمان زندانیان بیماری که با تأیید بهداری باید اعزام می شدند، که این تلاشی برای نابودی آن هاست، با توجه به این که عامل اصلی بیماری زندانیان وضعیت و شرایط زندان است که شما به عمد و با برنامه چنین شرایطی را ایجاد کرده اید، عقده و سادیسیم اداره اطلاعات و مدیر زندان در این مسأله به قدری است که علیرغم تقاضای بهداری زندان برای دادن گوشی پزشکی به دکتر مقدم هموطن زندانی

در سالن ۱۲ جهت تشخیص به موقع بیماری به آنان اجازه ندادند و جلوی این کار را گرفته اند، تا خللی در قتل و مرگ تدریجی برنامه ریزی شده زندانیان در این قبرستان ایجاد نشود. نامق محمودی در سایه این ممانعت آگاهانه در حال از دست دادن یک چشمش می باشد و از اعزام میثاق یزدان نژاد و توکلی و عباس بادفر برای اعزام ممانعت می شود.

۱۰- ندادن تلفن که در تمامی زندان ها به جز سالن ۱۲ رجایی شهر، دایر می باشد و نبود ملاقات حضوری و مرخصی.

۱۱- نصب ده ها دستگاه پارازیت انداز سرطان زا، همین یک مورد برای اثبات برنامه ریزی و عمدی بودن قتل و کشتار زندانیان کافی است.

۱۲- نقض آشکار تبصره ۳ ماده ۹۸ آیین نامه سازمان زندان ها در توزیع اجناس به قیمت تعاونی و توزیع اجناس بنگل و بدون استاندارد به قیمت های دلخواه و برای سرکیسه کردن زندانیان؛ برای نمونه سبزی ۱۰۰ گرمی ۳۳۰۰ تومان و یا با پول یک ماه روزنامه، فقط ۱۰ روز، روزنامه به زندانی تحویل می دهند.

۱۳- توزیع برنامه ریزی شده و دائمی مواد مخدر و روانگردان توسط خود زندان، در جهت نابودی جسمی و روحی زندانیان، که در سالن های عادی، مخصوصاً هر هفته یک جسد تحویل پزشکی قانونی می شود.

۱۴- ندادن ملاقات حضوری به اکثر زندانیان و شرطی و سلیقه ای کردن آن و توهین و تحقیر خانواده های زندانیان با تفتیش کامل و شکستن وسایل حتی قلم و خودکارشان،

۱۵- ۱۳ نفر از محکومین نیروهای نظامی که ۶ تا ۲۴ ماه در سلول انفرادی بوده اند، این دوره در حبس قطعی آن ها به صورت صد در صد غیرقانونی حساب نشده است.

۱۶- بلا تکلیف بودن یک سری از هموطنان اهل سنت به مدت ۴ سال و همچنین اعدام شدن به جرم اعتقادشان. اسامی آن ها که طی چند ماه گذشته اعدام شدند عبارت است از: بهرام احمدی، هوشیار محمدی، محمدظاهر

بهمنی، اصغر رحیمی، بهنام رحیمی و کیوان زندکری می و در حال حاضر نیز حکم اعدام ۲۶ نفر آن ها داده شده و در معرض اعدام هستند.

آقای دولت آبادی و آقای مردانی، آیا هدف شما نابودی و قتل عام ۲۵۰ انسان به مرگ تدریجی در گورستان رجایی شهر می باشد؟ تا مردم را از نمایندگان واقعی خود در رسیدن به اهداف خود محروم کنید؟ اما ما زندانیان عقیدتی سیاسی در مقابل این عمل آگاهانه و برنامه ریزی شده از طرف حافظان بهره کشی و غارت و دزدی ساکت نمی نشینیم، خود می دانید تمامی انسان های فعال برای به دست آوردن حقوق خود مبارزه خواهند کرد، از جمله در چند روز گذشته تعدادی از زندانیان دست به اعتصاب غذا زدند تا این خودسری و قانون شکنی و سرکوب شما و شکنجه های روحی و جسمی را محکوم بکنند و صدای خود را به گوش مردم قهرمان ایران و جهان برسانند، بگذار ملت ایران و جهان و تمام مدافعین حقوق بشر بدانند ماشین سرکوب و جنایت ایران برای پاسداری از منافع نامشروع خود و چپاول ثروت های ملی از مرحله دستگیری تا زندان و اعدام بر سر مبارزان چه می آورد، یقین هم بدانید دور نیست روزی که در قبال اعمال خود پاسخگو باشید.

آقای رئیس جمهور شما با موارد بیان شده در بالا چگونه برخورد خواهید کرد؟

شاهرخ زمانی - رجایی شهر

۱۳۹۲/۴/۱۰

رونوشت به تمامی نهادها و مجامع بین المللی در داخل و خارج کشور

<http://www.chzamani.blogspot.se/>

در خیمه شب بازی انتخابات شرکت نکنید

پس از ۳۵ سال حاکمیت جمهوری اسلامی، که طبق گفته خودشان هر سال یک انتخابات برگزار کرده و البته که تمامی انتخابات ها را گزینشی و مهندسی شده انجام داده اند، ضمن این که هیچ گونه آزادی برای کاندید شدن وجود نداشت، با این حال بین خودشان نیز هر روز بیشتر گزینشی عمل کرده و می کنند؛ در جمهوری اسلامی سرمایه داری، هرگز انتخاباتی صورت نگرفته است که در آن دزدی رأی و تغییر نتایج صورت نگرفته باشد. هر چند اگر تخلف هایی هم صورت نمی گرفت، فرق نمی کرد، چرا که در سرمایه داری، به خصوص در سرمایه داری مانند جمهوری اسلامی، انتخابات در کلیت خود فریب انسان هاست.

مردم، فراموش نکنید، تمامی حرکت های دولت و نهادهای نظام نشان می دهد که انتخابات کاملاً مهندسی شده و یک خیمه شب بازی است. در این خیمه شب بازی حتی نزدیک ترین افراد خود را از شرکت در قدرت حذف می کنند، چه رسد به شما مردم آزادی خواه، که هدف از گزینشی کردن انتخابات ها در واقع حذف شما از تصمیم گیری در قدرت بوده و هست. جمهوری اسلامی برای جلوگیری از دخالت شما در قدرت، نمایندگان واقعی شما را یک ماه یا بیشتر مانده به برگزاری انتخابات ها، به دستور نهادهای مختلف و نیروی انتظامی شروع به دستگیری می کنند، از جمله نمایندگان واقعی شما فعالین کارگری و مدنی، اجتماعی و سیاسی هستند که بیشتر آن ها اکنون در زندان ها تحت فشار قرار دارند، یا بسیاری از آن ها را در قتل عام های متعددی کشتند و یا مجبورشان کردند برای زنده ماندن ترک وطن کنند، تا شما مردم نتوانید قدرت را به دست بگیرید یا حتی نتوانید اظهار نظر بکنید.

جمهوری اسلامی با بهانه قرار دادن شرکت شما مردم در انتخابات های گزینشی و مهندسی شده، برای عملکرد ضد انسانی گذشته خود و گسترش هر روزه کارهای ضد کارگری و ضد مردمی خود، کسب مشروعیت می کند (گزینشی و مهندسی کردن انتخابات ها از تحمیل آری یا نه در اولین انتخابات یا همان همه پرسی شروع شد).

امروز حاصل ۳۵ سال حاکمیت جمهوری اسلامی یا بهتر است بگوییم ۳۵ انتخابات گزینشی و مهندسی شده، عبارت است از: اخراج های فردی و دسته جمعی و بیکاری میلیونی، ۷ میلیون معتاد، صدها هزار کودکان و زنان خیابانی، صدها هزار کودک کار، پایین آمدن سن فحشا به ۱۲ سال، فروپاشی خانواده ها و تعیین دستمزد یک چهارم زیر خط فقر برای کارگران، باز ماندن کودکان و جوانان از تحصیل، سرکوب تشکل های کارگری و مردمی، کشتار انقلابیون، گرفتار شدن مردم به خصوص جوانان در افسردگی و بیماری های روحی و روانی، رشد بی سابقه جرم و جنایت و باز پس گیری تمامی دست آوردهای انقلاب ۵۷ به سود سرمایه داران.

حاصل وجود جمهوری اسلامی حذف یارانه ها، گرانی سوخت، برق، تلفن و گاز، پولی شدن مدارس، دانشگاه ها، بیمارستان ها و خدمات پزشکی و بهداشتی، بالا رفتن کرایه ها، سر به فلک کشیدن کرایه خانه است.

حاصل ۳۵ سال حکومت جمهوری اسلامی، کمیاب، گرانتر و گرانتر شدن داروهای نایاب شدن داروهای بیماری های خاص، افزایش بیماری های خاص دقیقاً به دلیل کارکردهای ضد بشری حاکمیت جمهوری اسلامی است. همچنین با وجود ۳۵ انتخابات که نمایندگان مجلس یا رئیس جمهور و ... انتخاب می شوند و آن گاه پس از انتخاب شدن اقدام به تصویب قوانین ضد کارگری از جمله خروج کارگاه های کمتر از ده نفر از مشمولیت قانون، تصویب قوانینی که به کارفرما اجازه می دهد هر وقت با بهانه یا بی بهانه کارگران و معلمان، پرستاران و ... را اخراج نماید، آن ها اقدام به تصویب قوانینی کردند که استخدام رسمی را ملغی کرده و قراردادهای موقت و سفید امضا را جایگزین کردند.

همچنین نمایندگان مجلس و رئیس جمهورهای انتخاب شده طی ۳۵ انتخابات گزینشی و مهندسی شده در جمهوری اسلامی پس از انتخاب شدن اقدام به تصویب قوانین ضدکارگری، کار آزمایشی و کار استاد و شاگردی کردند، قوانینی تصویب کردند که به کارفرما اجازه می دهد در انتهای سال یا در پایان قرار داد های ۳ و ۶ ماهه، کارگران را اخراج کند تا عیدی و پاداش و بیمه و ... نپردازد و در همین حال در دور جدید قرار دادهای و یا اول سال جدید بابت به کار گرفتن کارگران جدید به جای

کارگرانی که چند روز قبل اخراج شدند، بابت هر کدام وام اشتغال زایی از منابع مالی مردم گرفته، در غارت ثروت عمومی شریک باندهای حاکمیت شوند.

نمایندگان مجلس و رئیس جمهورها پیش یا پس از انتخاب شدن اقدام به تشکیل باندهای مافیایی کرده و یا وارد باندهای موجود می شوند و هر روز یک یا چند اختلاس چند صد میلیارد تومانی یا دلاری انجام داده اند که برخی از آن ها افشا شده است و ...

هر روز کارگران، معلمان و ... را اخراج می کنند، روزنامه ها را می بندند و خبرنگاران، کارگران، معلمان، زنان، دانشجویان و جوانان حق طلب و اعتصابی را سرکوب و زندانی می کنند.

آن چه گفته شد، فقط مشتی نمونه از خروار است.

ما از کارگران، زنان، مردان، جوانان و دانشجویان و از تمامی مردم شریف ایران می پرسیم:

آیا عاقلانه است با آگاهی و توجه به چنین مواردی که حاصل ۳۵ سال انتخابات گزینشی و مهندسی شده است، باز هم در خیمه شب بازی انتخابات شرکت کنیم؟

ما از تمامی کارگران و مردم آزاده می خواهیم در انتخاباتی که به حرکت ها و کارهای ضد انسانی و تصویب قوانین ضد کارگری و عملکردهای تشدید کننده بیکاری و گرانی و تورم و اختلاس و چپاول ثروت عمومی و قتل و کشتار جوانان مشروعیت قانونی می دهد، شرکت نکنند. و در هر فرصت مناسب که به دست آوردند، دست به اعتراض بزنند. با توجه به وضعیت درونی جمهوری اسلامی سرمایه داری با کمی همت می توانیم آن را به زانو درآورده و به شکست بکشانیم.

اولین قدم برای وادار کردن جمهوری اسلامی به عقب نشینی در مقابل خواسته های مردم و کارگران شرکت نکردن در انتخابات است.

ما در انتخابات شرکت نخواهیم کرد، شما نیز شرکت نکنید.

شاهرخ زمانی و خالد حردانی

زندان گوهردشت

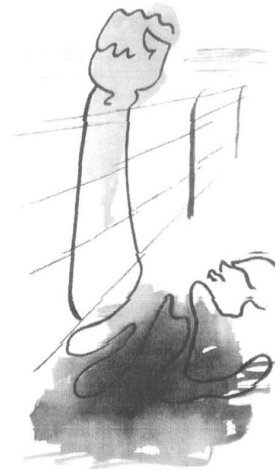
۱۳۹۲/۳/۲

انتخابات ۸۸

چرا باید انتخابات را تحریم فعال کرد؟

مصاحبه‌میلیتانت با رفیق مازیار رازی

۹ خرداد ۱۳۸۸



کنونی از هیچ قدرت اجرایی تعیین‌کننده‌ای برخوردار نیست.

این نظامی است که بر اساس یک دیکتاتوری نظامی متکی بر ساختار مذهبی ولایت فقیه بنا نهاده شده، و در صدر تمام تصمیم‌گیری‌ها یک فرد به عنوان «رهبر انقلاب» قرار گرفته و اوست که کلیه تصمیمات اساسی را اتخاذ می‌کند. اصولاً هر وعده و وعیدی از طرف هر شخصی (حتی یک فرد منصف، عاقل و صادق) بی‌معنی و بی‌محتوا است. هیچ ضمانتی برای اجرای این قول و قرارها وجود نداشته، زیرا اصولاً در جامعه ما رئیس‌جمهور کاره‌ای نیست. همان‌طور که در دو دوره ریاست‌جمهوری خاتمی نشان داده شد که او کاره‌ای نبوده است.

پس آیا به نظر شما این رقابت‌های انتخاباتی همه‌نمایش است؟

این انتخابات همانند انتخابات پیشین یک انتخابات غیردموکراتیک و حذف‌گرایانه بیش نیست. نقش مرکزی ولی فقیه و شورای‌نگهبان در جامعه ما اصولاً اجازه یک انتخابات آزاد مترادف با حتی قوانین بورژوازی در یک جامعه واپس‌گرا را نیز نمی‌دهد. از حدود ۵۰۰ کاندید انتخابات، ۴ تن انتصاب شدند و از این ۴ تن یک نفر مورد تأیید «رهبر انقلاب» قرار گرفته است و تمام ابزار دولتی، نیروهای انتظامی و سرکوبگر برای به قدرت رسیدن آن فرد (یعنی احمدی‌نژاد) به کار برده خواهد شد. همین امروز اعلام شد که صندوق‌های سیار را به چند ده برابر افزایش خواهند داد. این عمل به این مفهوم است که در درون این صندوق‌ها آرای طرفداران احمدی‌نژاد را خواهند ریخت، زیرا هیچ کنترل و نظارتی بر این صندوق‌های سیار وجود ندارد.

در انتخاباتی که حتی ۴ نفر منتصب شورای‌نگهبان از حقوق دموکراتیک برخوردار نیستند، چگونه می‌توان شرکت کرد؟ شرکت در چنین انتخاباتی به مفهوم تأیید این روش‌های غیردموکراتیک است.

رفیق رازی؛ اما برخی از نامزدهای انتخاباتی، به دولت احمدی‌نژاد نقد کرده و خواهان اصلاحات در نظام کنونی شده‌اند، آیا فکر نمی‌کنید که چنان‌چه به یکی از

رفیق مازیار با درود. عده‌ای از خوانندگان سؤالاتی در مورد موضع تحریم انتخابات کرده‌اند. برای نمونه برخی بر این اعتقاد هستند که بین احمدی‌نژاد و موسوی باید به موسوی رأی داده شود، زیرا قول و قرارهایی مبنی بر فراهم آوردن دموکراسی داده است. نظر شما در این مورد چیست؟

با درود به شما و خوانندگان عزیز. بله این سخن درستی است. میر حسین موسوی قول و قرارهایی بسیاری گذاشته است؛ مبنی بر جمع کردن گشت‌های ارشاد و آزادی کانال‌های تلویزیونی، کاستن فشارها بر مردم و غیره. این قرارها را میر حسین موسوی گذاشته است. اما سؤال از دوستانی که بر اساس این وعده و وعیدها می‌خواهند به موسوی رأی دهند این است که مگر همه این سخنان (و یا بیشتر و رادیکال‌تر از این‌ها) را خاتمی بر زبان نیلورده بود؟ مگر در دوره اول و دوم ریاست جمهوری خاتمی عده‌ای از همین دوستان تحت همین استدلال‌ها به خاتمی رأی ندادند؟ بهتر است از این دوستان سؤال شود چند درصد از آن وعده‌ها را خاتمی به مرحله اجرا گذاشت؟ این که قرارها را با برنامه اجرا نکرد و یا نگذاشتند که اعمال کند، تفاوتی نمی‌کند. نتیجه این بود که نشان داده شد که رئیس‌جمهوری در نظام

آن‌ها رأی داده شود و انتخابی بین بد و بدتر باشد؛ می‌شود از این وضعیت کنونی گامی به پیش نهاد؟

به نظر من خیر! رأی به هر یک از این ۴ تن و حتی انتخاب یکی از "بهترین" آن‌ها گامی به پیش نیست. اول این که تجربه نشان داد که در دوره اصلاح طلبان که اکثریت آرای مجلس نیز متعلق به آن‌ها بود (دو دوره ریاست جمهوری خاتمی) بیشترین سرکوب‌های جنبش‌های اجتماعی صورت گرفت. قتل‌های زنجیره‌ای در زمان خاتمی رخ داد. کارگران شادانپور و سایر کارگران معترض در جلوی مجلس اصلاح طلبان به قتل رسیدند. چه تضمینی وجود دارد که همین آقای موسوی به این سیاست‌های سرکوب‌گرایانه احمدی نژاد ادامه ندهد؟ بله موسوی و یا کروی سخنانی بسیاری در مورد آزادی‌های اجتماعی به میان آورده‌اند. پرسیدنی که چرا هیچ یک به دستگیری ۱۵۰ تن از فعالان کارگری در تجمع مسالمت‌آمیز اول ماه مه اعتراضی نکرده و یا خواهان آزادی فوری آن‌ها نشده‌اند؟ چرا هیچ یک در برنامه‌های انتخاباتی خود اصولاً سخنی در مورد حق مسلم کارگران شریف ایران برای احقاق حقوق دموکراتیک‌شان و در محور آن ایجاد تشکل مستقل کارگری؛ به میان نیاورده‌اند؟

نباید تردیدی داشت که این ۴ تن تفاوتی در ماهیت در مورد برخورد به جنبش کارگری ندارند. ما نیز به عنوان مدافعان عملی و نظری جنبش کارگری باید همراه کارگران باشیم و مطالبات آنان را ارج نهمیم. به نظر من اطلاعیه کارگران شرکت واحد مبنی بر تحریم این انتخابات یک موضع صحیحی است (با وجود اختلافات اساسی که ما با سیاست‌های عمومی سندیکالیستی رهبری شرکت واحد داریم). سایر دوستانی که خود را همراه کارگران ایران می‌دانند باید چنین سیاستی را دنبال کنند.

در مورد ندهای موسوی به سیاست اقتصادی احمدی نژاد نظرتان چیست؟

نظام کنونی یک نظام سرمایه‌داری است و حافظ منافع سرمایه‌داران است. جامعه ایران به سبب دخالت‌های امپریالیستی جامعه است که از لحاظ اقتصادی واپس‌گرا

نگهداشته شده است. این نظام برای حفظ موقعیت خود به عنوان یک نظام سرمایه‌داری تنها با توسل به زور و ارباب و کشتار و سرکوب به ویژه کارگران، می‌تواند در قدرت باقی‌ماند. در اصل تفاوتی نمی‌کند که رئیس جمهور احمدی نژاد باشد و یا فرد "خیر خواه" دیگری. هر کس در صدر این دولت علیل سرمایه‌داری قرار گیرد (حتی اگر کاملاً به قدرت دسترسی داشته باشد) مجبور به برقراری روابط حسنه با امپریالیزم و همراه با آن سرکوب جنبش کارگری است (برای جزئیات نقش امپریالیزم رجوع شود به مقاله «نگاهی گذرا به ساختار اقتصاد جهانی» در همین شماره، نشریه میلیتانت ۲۳). تنها با گسست کامل از نظام سرمایه‌داری و امپریالیزم است که مسائل پایه‌ای اقتصادی حل می‌گردد. تنها یک اقتصاد بابرنامه متکی بر دموکراسی کارگری و با مشارکت اکثریت کارگران است که مشکلات اقتصادی را در نهایت حل خواهد کرد. هیچ دولت سرمایه‌داری و هیچ جناحی در میان آن قادر به پاسخگویی به خواست‌های زحمتکشان ایران نخواهد بود.

در مورد سیاست خارجی این جناح‌ها چه؟ آیا اختلافی وجود دارد؟

به نظر من خیر! در این مورد نیز به اعتقاد من سیاست احمدی نژاد با چرخشی جزئی می‌تواند در حد سیاست‌های موسوی باشد. این سیاست نیز رأی به موسوی را توجیه نمی‌کند. (برای جزئیات پیوند دولت ایران با امپریالیزم رجوع شود به مقاله «درباره نزدیکی دول ایران و آمریکا» در میلیتانت شماره ۲۲)

رفیق رازی، شما می‌گویید از آن جایی که تفاوتی بین این دو وجود ندارد، باید انتخابات را باید تحریم کرد و فعلاً کاری نکرد؟

پیشنهاد من این است که در وضعیت کنونی تناسب قوا به نفع جنبش کارگری برای مداخله وسیع انتخاباتی نیست. کارگران ایران مورد تهاجم همه‌جانبه قرار گرفته‌اند. با وجود مبارزات پیگیر و بی‌وقفه‌شان و مقاومت گسترده‌شان در مقابل اجحافات دولت سرمایه‌داری، کماکان در مقام سازماندهی انتخاباتی نمی‌باشند. بنابراین تحریم این انتخابات غیر دموکراتیک و فرمایشی باید همراه با نوعی

انتخابات تحریم فعال باید گردد!



این روزها بازار تبادل نظر و بحث در مورد انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری ۲۲ خرداد ۱۳۸۸، میان جناح های هیئت حاکم بسیار گرم شده است. جناح اصلاح طلب که هنوز در سردرگمی و بی برنامه‌گی به سر می برد، با انصراف خاتمی از مسابقه انتخاباتی، دو کاندید از خود معرفی کرده است: میر حسین موسوی و مهدی کروبی.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت ایران اسلامی که دو تشکل اصلی جبهه اصلاح طلبان در ایران محسوب می شوند، حمایت خود را از نامزدی میرحسین موسوی در انتخابات ریاست جمهوری این کشور رسماً اعلام کردند. مهدی کروبی، رئیس دوره ششم مجلس شورای اسلامی و دبیرکل حزب اعتماد ملی نیز تصمیم خود را برای نامزدی در انتخابات اعلام کرده است و تا کنون توانسته حمایت برخی چهره های مشهور اصلاح طلب ایران را جلب کند.

از جمله محمدعلی ابطحی، معاون پیشین محمد خاتمی و عضو شورای مرکزی مجمع روحانیون مبارز، به عنوان مشاور فرهنگی ستاد انتخاباتی آقای کروبی به حامیان او پیوسته است.

بخش «اصول گرا» ظاهراً به احمدی نژاد بسنده کرده است، سخنگویان "جبهه پیروان خط امام و رهبری" که گروه های اصلی جناح اصولگرا را نمایندگی می کند، از معرفی قریب الوقوع نامزد نهایی خود خبر می دهند که به گفته محسن کوهکن، نایب رئیس دوم این جبهه، به احتمال زیاد محمود احمدی نژاد خواهد بود.

دخالتهگری در توان کارگران و قشرهای وسیع تحت ستم (دانشجویان؛ زنان و ملیت های تحت ستم) باشد.

ما می توانیم مواضع خود را در مورد ماهیت دولت سرمایه داری و جناح های درون هیئت حاکم از طریق تحریم فعال انتخابات به اجرا بگذاریم. برای نمونه اگر توافقی صورت بگیرد که یکی از فعالان کارگری در بند (مثلاً منصور اسالو) را به عنوان کاندید ریاست جمهوری اعلام کنیم، در آن صورت می توانیم از کارگران طلب کنیم برای آزادی او از زندان تبلیغ کنند و در ضمن نقد خود را به سیاست های دولت سرمایه داری و بیهود بودن رأی به ۴ تن از نامزدهای هیئت حاکم اعلام نمایند. بدین ترتیب ضمن تحریم انتخابات فرمایشی ما می توانیم مسائل جنبش کارگری را از جمله آزادی تمام زندانیان سیاسی میان قشرهای زحمتکش تبلیغ کنیم.

این روش از دخالتگری متکی بر تناسب قوای طبقاتی امروز عملی است، گرچه یک امر آسانی نخواهد بود و شاید هزینه هایی نیز در این راه باید پرداخت. اما این عمل، صف مستقلی کارگری را در مقابل مضحکه انتخابات ریاست جمهوری ایجاد می کند و فرصتی برای دفاع از زندانیان سیاسی در سطح جامعه به ما می دهد.

با تشکر از شما

۹ خرداد ۱۳۸۸

(مندرج در نشریه میلتانت، شماره ۲۳)



روزنامه های فرمایشی دولت سرمایه داری نیز قصد دارند در چند ماه آینده این بازار را گرم نگاه داشته و توجه توده های وسیع مردم ایران را از مشکلات اساسی و وخامت وضعیت اقتصادی منحرف و بار دیگر مضحکه انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری را به مردم تحمیل کنند.

اما با وجود اختلافات ظاهری بین دو جناح هیئت حاکم در اساس اختلافی میان آن ها در استثمار و سرکوب مردم ایران وجود ندارد. آقای موسوی روز جمعه ۱۴ فروردین ۱۳۸۸ در دیدار مسئولان استانی ستادهای انتخاباتی خود، به طور کم سابقه از عملکرد دولت نهم انتقاد کرد و خود را "اصلاح طلبی" نامید که «اصول» را گم نمی کند! و دائماً به آن بر می گردد. چنان چه این شعار محوری آقای موسوی باشد و اگر او انتخاب گردد، بدیهی است که همان روش پیشین با کمی تغییرات ظاهری در سیاست ها اعمال می گردد. انتقادات آقای موسوی از احمدی نژاد به این مسایل محدود می گردد که: "مشکلاتی در کشور داریم که اگر بعضی از آن ها ادامه یابد، خطر زاست". آقای موسوی "بی اعتنایی به قانون" را مهم ترین مشکل فعلی ایران دانست و گفت: اگر بی اعتبار شدن قوانین مجلس و مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام به رویه تبدیل شود "هر نوع اتفاقی" ممکن است در کشور رخ دهد. وی مشخصاً به اختلافات اخیر دولت و دیوان محاسبات مجلس شورای اسلامی اشاره کرد و گفت: "بالآخره مجلس الزامی کرده است که اجرا نمی شود و پاسخ درستی هم داده نمی شود". سؤال این است که چنان چه این مسایل جنبی بر طرف شود، آیا اکثر مسایل کارگران و زحمتکشان حل می گردند؟ واضح است که غیر از «اصلاح طلبان» کسی را نمی توان در جامعه یافت که چنین استدلالی را بپذیرد.

دو عنصر اساسی پیوند خورده به یک دیگر در وضعیت کنونی، انتخابات ریاست جمهوری را به عنوان انتخاباتی که کارگران، زحمتکشان، جوانان، زنان و ملیت تحت ستم باید در آن شرکت کنند، بی ارتباط می سازد. اولی وضعیت وخیم اقتصادی است و دومی سرکوب های بی رویه جنبش های اجتماعی است.

اول، اوضاع اقتصادی. وضعیت اقتصادی وخیم، ناشی از ندانم کاری های دولت احمدی نژاد همراه با حیف و میل کردن منابع مالی، عمیق تر از پیش شده است. برای نمونه دیوان محاسبات که بر اساس قانون اساسی "حکومت اسلامی"، موظف است بر دخل و خرج دولت نظارت کند و حاصل کار خود را نیز به مجلس گزارش دهد، چندی پیش از تخلفات گسترده دولت نهم در سال ۱۳۸۵ خبر داده و در گزارش خود یک نمونه از این تخلفات که واکنش های گسترده ای را نیز در پی داشت، اعلام کرد که سرنوشت بیش از هزار میلیارد تومان از درآمد نفتی کشور مشخص نیست و این رقم به خزانه واریز نشده است. این نهاد نظارتی، در گزارش خود درباره چگونگی اجرای قانون بودجه سال ۱۳۸۶ نیز که در هفته جاری از تریبون مجلس خوانده شده بود، بیش از ۱۴۰۰ مورد تخلف دولت از قانون بودجه آن سال، خبر داده و تأکید کرده که دولت نهم از اجرای صحیح قانون بودجه، ۵۴ درصد انحراف داشته است. در گزارش دیوان محاسبات، هم چنین تصریح شده که در سال ۸۶ نیز ۲۳۰۰ میلیارد تومان (۲۳ هزار میلیارد ریال) از درآمد گازی کشور به سرنوشت همان هزار میلیارد تومان سال ۸۵ دچار شده و مشخص نیست که به کجا رفته است؟

در گزارش مرکز پژوهش های مجلس نیز با اشاره به انحراف ۱۰۹ میلیارد دلاری از برنامه چهارم توسعه کشور (۸۸-۱۳۸۴)، آمده است: مجموع استفاده از درآمد نفت خام، ۱۰۹ میلیارد دلار انحراف دارد، یعنی بیش از مقدار پیش بینی شده در برنامه بوده است. این گزارش در ادامه با اشاره به این که «گزارش تفریغ بودجه سال ۱۳۸۵ که از سوی دیوان محاسبات عرضه شد، حاکی از ۶/۴ تریلیون تومان تخلف بودجه ای دولت، واریز نشدن ۱/۰۵۰ میلیارد دلار درآمد به خزانه و دو هزار مورد انحراف از بودجه سال ۸۵ بوده است»، می افزاید: در گزارش تفریغ بودجه سال ۱۳۸۶، اعلام شده که در ۱۷۰ مورد از ۳۱۲ بند و تبصره قانون بودجه ۸۶ (یعنی ۵۴ درصد بندها یا اجزای تبصره ها) تخلف صورت گرفته است. در سال ۸۶، شرکت های دولتی، بانک ها و مؤسسات انتفاعی وابسته به دولت بیش تر از ۲/۵ برابر بودجه مصوب خرج کرده اند.

دوم؛ اوضاع جنبش‌های اجتماعی. واقعیت این است که کارگران ایران در مورد بحران و تعطیلی سازی صنایع و عدم پرداخت به موقع دستمزد ناچیزشان و بیکارسازی‌های وسیع به شکل مستمر آگاه و واقف شده‌اند. همچنین اعتراض کارگران در مقابل این همه بی‌حقوقی، بی‌رحمانه سرکوب می‌شود و فعالین کارگری دستگیر و زندانی می‌شوند؛ و میلیون‌ها نفر به ویژه نیروی جوان در کشور بیکارند و کم‌ترین امیدی نیز به آینده خود در پیدا کردن کار مناسب و تشکیل زندگی مستقل ندارند؛ سؤال این است که چرا باید کارگران شاغل و بیکار و جوانان در چنین انتخاباتی شرکت کنند؟ این انتخابات جناح‌های مختلف یک دولت سرمایه‌داری است. هیچ‌گرایش مخالفی قادر به شرکت در این انتخابات نیست!

در ایران بخش عظیمی از دانشجویان، به عنوان بخش آگاه جامعه نه تنها هیچ نفعی در شرکت در چنین انتخاباتی ندارند، بلکه در این سی سال حاکمیت نظام سرمایه‌داری، بیش‌ترین ضربات و آسیب‌ها را نیز از لحاظ اقتصادی، سیاسی و علمی تحمل کرده‌اند. انتخابات‌های این دولت در این سی سال، هیچ دستاوردی برای مردم نداشته است. سیاست‌های سرکوب پلیسی-امنیتی حکومتی در دانشگاه‌ها تشدید شده است. برای نمونه دوشنبه ۲۴ فروردین ۱۳۸۸، دانشجویان متحصن دانشگاه بابل، در هنگام ورود به دانشگاه مورد ضرب و شتم حراست دانشگاه قرار گرفتند. نیروهای حراست، دانشجویان را ممنوع‌الورود اعلام کردند! با چنین رفتاری کدام دانشجو حاضر است این مضحکه انتخاباتی شرکت کند؟ حملات به زنان مبارز ایران نیز در ماه‌های پیش ابعاد وسیع‌تری پیدا کرده است.

در نتیجه، این انتخابات متعلق به سرمایه‌داران است و نه مردم زحمتکش. این انتخابات باید تحریم گردد. اما کارگران، زحمتکشان، جوانان، زنان و ملیت‌های تحت ستم حتی در تحریم این انتخابات باید به شکل فعال دخالتگر باشند و تمام قشرهای جامعه را برای مقابله با سیاست‌های نادرست دولت، سرکوب و اختناق حاکم، نا‌بسامانی و وضعیت اقتصادی و غیره آگاه سازند.

از این رو قطعنامه پیشنهادی زیر برای دخالتگری در انتخابات ارائه داده می‌شود.

قطعنامه پیشنهادی «گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران» در مورد انتخابات ریاست جمهوری، بع شرح زیر است.

به تمام افراد و نیروهای ضد سرمایه‌داری؛

۱- ما تمامی توده‌های تحت استثمار و ستم ایران را برای تحریم فعال و گسترده انتخابات فرمایشی ریاست جمهوری فرا می‌خوانیم.

۲- برای تحریم فعال، پیشنهاد می‌کنیم که در هر منطقه یکی از کارگران و زحمتکشان در بند به عنوان نامزد طبقه کارگر و سایر توده‌های زحمتکش و تحت ستم برای احراز پست ریاست جمهوری به شکل سمبلیک و بدون کسب مجوز از دولت اعلام گردند.

۳- پیشنهاد می‌شود که «برنامه اقدام کارگری» به عنوان بخشی از برنامه عمل این نامزدها اعلام شود.

۴- ضروری است که در صورت اعلام کاندیداتوری چنین افرادی، تمامی گروه‌ها، سازمان‌ها و احزاب مدعی منافع طبقه کارگر، باید از وی حمایت و برنامه پیشنهادی او را تبلیغ کنند.

۵- با توجه به گرایش بخشی از توده‌های مردم، به خصوص جوانان، دانشجویان و زحمتکشان به عدم شرکت در انتخابات فرمایشی، باید سعی شود که تا حد امکان پیشروها و پیشاهنگ‌های این جریان را از این طرح نمادین و برنامه پیشنهادی آگاه کرد.

۶- تمامی گرایش‌های رادیکال و مخالف با حضور در انتخابات، باید کوشا باشند که توده‌ها را از بی‌حاصلی نظریات هر دو جناح "اصولگرا" و "اصلاح طلب" حکومتی آگاه کنند.

۷- سیاست تحریم فعال، فرای اقدامات ممکن و مشخص کنونی، سیاست طرح آلترناتیو کارگران و تمامی توده‌های تحت استثمار و ستم در عوض «انتخابات» فرمایشی و بی‌اساس دولت سرمایه‌داری می‌باشد. این سیاست صرفاً بر اساس آن چه که امروز ممکن است مطرح نمی‌شود، بلکه گامی به سوی فراروی از این دولت

آرش عزیزی

آن چپی که نداند چطور در دشوارترین مواقع نیز با روحیه‌ی توده‌های مردم رابطه برقرار کند، که نداند چطور در حرکات مردم آنچه «مترقی» است از آنچه «ارتجاعی» جدا کند، آن‌که کارش فقط مثل دیوانه‌های زنجیری با صدای بلند محکوم کردن این و آن و از قضا تمام بخش‌های مترقی جامعه‌ی ایران است، به درد لای جرز می‌خورد.

جامعه‌ی ایران امروز بیش از هر چیز به جای چپی که عشقش فقط روضه خواندن و ژست گرفتن است به چپی نیاز دارد که بتواند بین آگاهی توده‌ها و خواسته‌های انقلابی پل بزند. که بتواند واقعا در قلب و بطن آن‌ها قرار بگیرد. وظیفه‌ی مارکسیست‌های انقلابی، که امروز در اقلیت هستند، این نیست که (خدای نکرده) رای بدهند و یا راه بیافتند و به مردم بگویند رای بدهید یا ندهید. این است که اول روحیه‌ی مردم را بشناسند و در حرکات سیاسی روزهای پیش و پس از انتخابات فعالانه شرکت کنند و نیروهای خود را بسازند.

نیروهای انقلاب سوسیالیستی در ایران، از جمله، از میان همان جوانانی ساخته خواهد شد که فردا پای صندوق‌های رای صف می‌کشند تا به روحانی رای دهند.

علیرضا بیانی

یک نظر سانتریسیستی، به معنی اخص کلمه، فرصت طلبانه، نظری است که از درون قوطی آن همه چیز بیرون می‌آید. با این گونه «نظریه پردازی هایی» که کسانی مثل آلن وودز استاد آن است می‌توان در یک زمان واحد، دو نتیجه متفاوت به دست آورد. اگر تقی به توقی خورد و اعتراضات پسانتخاباتی شروع شد، خواهند گفت «انقلاب آغاز شد»!! اگر هم انتخابات به خوبی خوشی برگزار شد و دولت آینده شکل گرفت و آب هم از آب تکان نخورد، گفته خواهد شد، ما با شرکت در انتخابات مخالف بودیم! فرصت طلب‌ها عارشان می‌آید مستقیماً بگویند شرکت در انتخابات اشتباه فاحش و در تقابل با رشد جنبش انقلابی است، آن‌ها به سبک و سیاق ژورنالیزم معمول خود فقط کلی‌گویی می‌کنند. از دل این کلی‌گویی‌ها نمی‌توان فهمید باید رفت رأی داد یا نه. یک بار با رأی دادن با لفاضی‌های گل و گشادی نظیر «

سرمایه داری در کل، از طریق ارتقای آگاهی بخش بیشتری از توده‌ها، می‌باشد.

بر این اساس پیشنهادتان کوشش می‌کنند که:

الف) در جاهای بسیار محدودی که فضا برای دایر کردن تجمع، بحث و تبادل نظر راستین توده‌ها، چه کارگران در کارخانه، چه دانشجویان در دانشگاه، چه اقلیت‌های ملی در مناطق خود باشد، این روش و برنامه به عنوان یک آلترناتیو دموکراسی راستین در عمل در دسترس آنان قرار گیرد.

ب) در جاهایی که به دلایل امنیتی و تکنیکی چنین اقداماتی ممکن نمی‌باشند، سعی کنند که از طریق تماس‌های شخصی و محفلی و پخش شبنامه‌ها، زمینه را برای اقدامات وسیعتر در بین محافل دیگر و صفوف فراتری از کارگران و توده‌های تحت استثمار و ستم، فراهم کنند.

۸- قطعنامه پیشنهادی در صورت ضرورت می‌تواند اصلاح و یا ترمیم گردد. ما آماده ایم که تا پیش از پایان زمان مقتضی بر سر مفاد این برنامه رایزنی صورت گیرد.

امیدواریم این اقدام بتواند کمکی به تغییر توازن قوای طبقاتی باشد که راه را در آینده برای فعالیت‌های مؤثرتری هموار کند.

شورای دبیری



گرایش مارکسیست‌های انقلابی ایران

۲۱ فروردین ۱۳۸۸

میلیتانت ۲۲

البته من موافق این نظر نیستم» به ظاهر مخالفت می کنند و بار دیگر جنبش آینده را از درون صندوق های رأی بیرون می کشند. کسی نیست از این افراد گیج هپروتی بپرسد که اگر می توان از درون این صندوق ها جنبش بیرون آورد چرا با صراحت و شجاعت از رأی دادن و رفتن به پای صندوق (گیریم برای ساختن جنبش و نه رأی به روحانی) حمایت و دفاع نمی کنند و به جایش به سراغ گزارشات افراد اولترا راستی که منافع خانوادگی آینده شان را به حفظ نظام جمهوری اسلامی چفت و بست کرده اند رفته تصادفاً این نوع گزارشات را از حال و هوای درون ایران برجسته می کنند. چنین فرصت طلبانی وقتی قصد روشنفکری دارند و می خواهند خود را «چپ» جا بزنند، یک یا دو کلمه از کارگر و چپ اسم می آورند و بلافاصله بر می گردند در حوزه اصلی که به آن تعلق دارند.

آرام نوبخت

(کامنت زیر، ذیل مقاله «پیروزی روحانی: دخالت مردمی، خامنه ای را عقب زد»، نوشته آرش عزیزی، در صفحه فیس بوک او گذاشته است)

فارغ از مسائلی که اشاره شد، این نوشته در جای ضعف های دیگری هم دارد.

اول؛ طی یک جهش کیفی علمی در باند وابسته به الن وودز، «انقلاب» سال ۸۸ به «جنبش انقلابی» تنزل پیدا کرده: «مگر جنبش انقلابی سال ۸۸ نبود که با "رأی من کجاست؟" آغاز شد، به سرعت خواهان "مرگ" دیکتاتور شد و در روز عاشورا تا یک قدمی سرنگونی نظام رفت؟»

ضمناً توجه داشته باشید که درک آرش عزیزی از «سرنگونی»، نه تسخیر قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر و ...، که عیناً همان برداشت سلطنت طلبان، سبزه ها و مجاهدین و دیگر اعضای اپوزیسیون است.

دوم؛ تحلیل طبقاتی مدل «الن وودزی!» دقیقاً یکی از شگردهای الن وودز این است که به جای تحلیل پایگاه طبقاتی نمایندگان یک رژیم، به شکل ادبی به خصوصیات اخلاقی، فرهنگی و ... می پردازد؛ این هم تحلیل دست پرورده او: «قالیباف، شهردار تهران، با آن ریش های تراشیده و با آن آیدی که در مناظره ها جلوی خودش می گذاشت، کوشید خود را نمایندهی نخبگان تکنوکراتی نشان دهد که خواهند توانست وضع اقتصاد را بهتر کنند». اگر کسی رابطه بین ریش تراشیده و «آی پاد» را با نمایندگی «تکنوکراسی» فهمید من را هم در جریان قرار بدهد.

سوم؛ اثبات نفوذ بی منازع نشریه «مبارزه طبقاتی» در بین جوانان ایران به مضحک ترین شکل ممکن! این تأکید آرش روی خوانندگان «داخل» ایران، دیگر واقعاً حالتی کمیک به خود گرفته: «یکی دیگر از خوانندگان ما از مشهد از میتینگ بزرگ روحانی در این شهر گزارش می کند»، «یکی از حامیان مبارزه طبقاتی از تهران برایمان نوشت...». ضمناً توضیحات این خوانندگان را می شد از هر وبلاگ و خبرگزاری پیدا کرد. دیگری نیازی نبود که آن «رفیق» تخیلی به عنوان «ناظر» وارد میتینگ بشود!

چهارم؛ بررسی جنبش کارگری با نیویورک تایمز؛ آرش عزیزی برای اثبات نقش جنبش کارگری، درست مثل الن وودز، به نقل قول از نیویورک تایمز و سایر رسانه های بورژوازی چنگ می زند: «نیویورک تایمز، از مهمترین روزنامه های جهان، شب قبل از انتخابات مقاله ای از منصور اسانلو، رهبر اتوبوسرانان تهران که مدتی است به خارج گریخته، با عنوان "مارکس خوانی در تهران" چاپ کرد که او نیز از نقش مبارزات کارگری خبر می دهد.» ضمناً او اصلاً در وادی مسائل جنبش کارگری، به خصوص بحران سندیکای شرکت واحد و انشعاب اسالو به سمت بورژوازی نیست! و اصولاً با این موضوعات بیگانه است!

خلاصه مقاله تحلیلی «مارکسیستی» او در بهترین حالت به درد منتشر شدن در روزنامه های اصلاح طلب می خورد، نه بیشتر.

4

http://mobareze.org/index.php?option=com_content&view=article&id=301%3A2013-06-16-16-53-26&catid=58%3Aanalysis&Itemid=48